

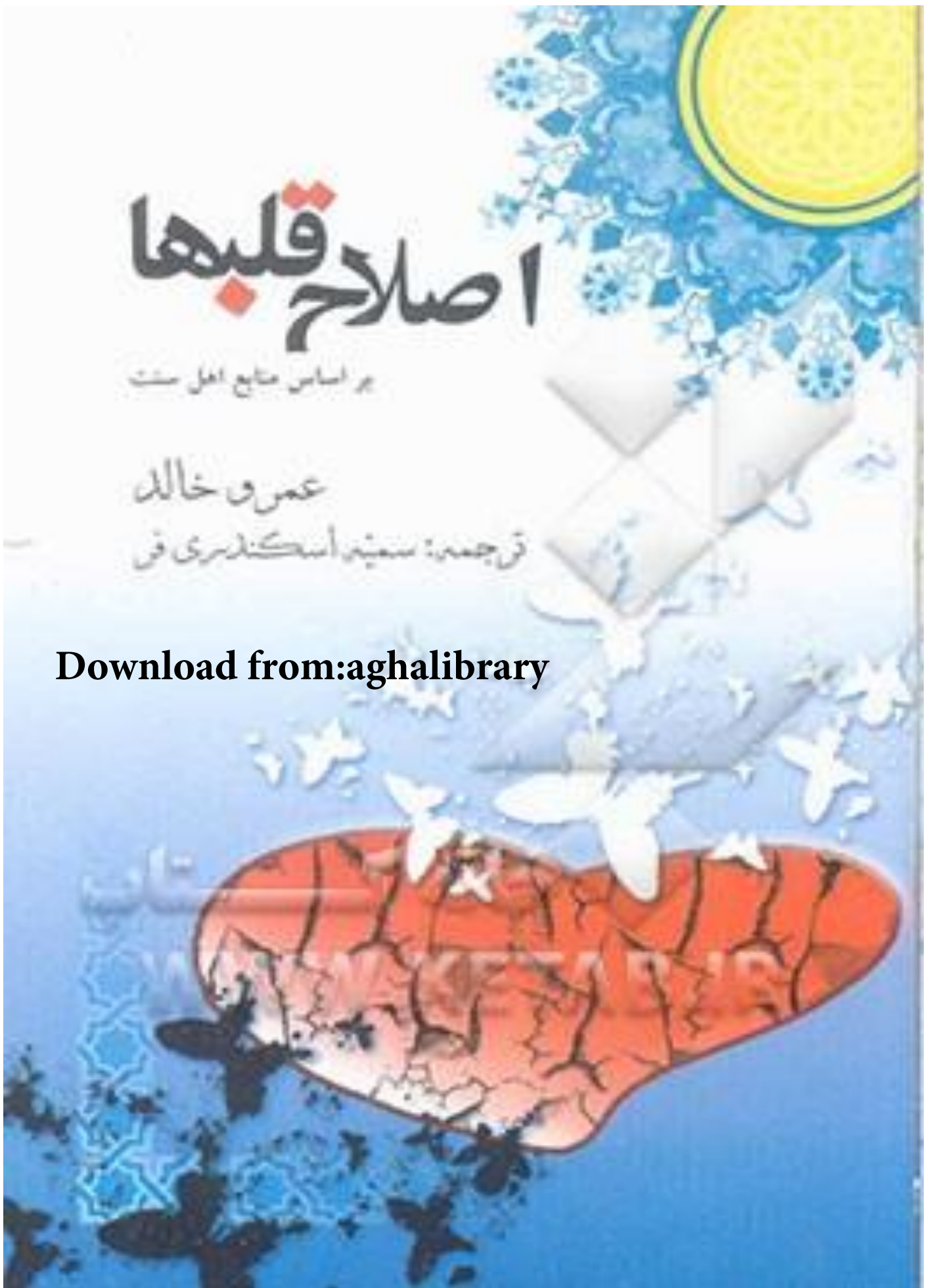
اصلاح قلبها

بر اساس منابع اهل سنت

عمرو خالد

ترجمہ: سمیرا اسحاق کنڈیری فر

Download from: aghalibrary



سنن بوک

www.SunniBook.net

سنن بوک_بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنن بوک دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنن دانلود مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنن آنلاین پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	www.SunniOnline.us
سنن آنلاین دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنن وب مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

www.sunnibook.net

این کتاب

از کتابخانه سنن بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنن بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : <https://telegram.me/sunnibookarchive>

فهرست

با کلیک روی عنوان مطالب به صفحه مورد نظر منتقل می‌شوید.

.....	مقدمه	۴
.....	اخلاص	۸
.....	اخلاص یعنی چه؟	۸
.....	ارزش ثواب و منزلت والای اخلاص نزد خداوند متعال	۱۰
.....	اخلاص تنها راه نجات از سختی های دنیایی است	۱۸
.....	اصلاح نیت اولین پله ی اخلاص	۲۴
.....	ریا	۳۷
.....	اقسام ریا	۴۱
.....	حکم کاری که در آن ریا هست	۴۳
.....	نیت محور اصلی زندگیت شود	۵۰
.....	نمونه هایی از مخلصان	۵۲
.....	اخلاص مادر مریم	۵۲
.....	اخلاص رسول الله صل الله علیه وسلم	۵۳
.....	اخلاص عمر بن عبدالعزیز	۵۴
.....	اخلاص خالد بن ولید	۵۴
.....	اخلاص زین العابدین	۵۵
.....	توبه	۵۷
.....	مفهوم توبه	۵۷
.....	توبه کننده به درگاه خداوند چه کسی است؟	۵۷
.....	آیات توبه	۷۰
.....	احادیث نبوی	۷۸
.....	شروط توبه	۸۶
.....	پشیمانی به چه معناست؟	۸۶
.....	چگونه می توان آن را بیان کرد؟	۸۷
.....	ارادهی توبه موقتی نیست	۱۰۲
.....	توکل	۱۰۸
.....	مفهوم توکل	۱۱۶
.....	بزرگ ترین توکل بر خدا	۱۳۷
.....	محبت بنده نسبت به خداوند	۱۵۴
.....	درجات محبت خداوند	۱۶۵
.....	محبت الله نیز همین طور است و خداوند بی مانند است	۱۶۸
.....	نمونه هایی از دوستداران	۱۷۲
.....	نمونه های عاشقان در میان صحابه	۱۷۵
.....	عثمان بن مظعون (رضی الله عنه)	۱۷۵
.....	عبدالله بن جحش رضی الله عنه	۱۷۷

- ۱۷۷..... ابو دحداح رضی الله عنه.....
- ۱۷۸..... عبدالله بن حذافه سهمی رضی الله عنه.....
- ۱۷۹..... عروة بن زبیر رضی الله عنه.....
- ۱۸۱..... زنی از تابعین.....
- ۱۸۱..... جنید.....
- ۱۸۲..... عبدالله بن عباس رضی الله عنه.....
- ۱۸۲..... ابن تیمیه.....
- ۱۸۲..... **چگونه به محبت پروردگار دست یابیم**.....
- ۱۸۵..... محبت خداوند به بنده.....
- ۱۸۸..... محبت الله عزوجل:.....
- ۱۹۳..... چگونه به مقام دوستی برسیم!.....
- ۱۹۸..... دلیل محبت الله نسبت به بنده.....
- ۲۱۱..... نشانه های محبت الله به بنده.....
- ۲۱۱..... ۱- حمایت شدن در برابر دنیا :.....
- ۲۱۲..... ۲- دینداری.....
- ۲۱۲..... ۳- آگاهی در دین.....
- ۲۱۳..... ۴- مهربانی.....
- ۲۱۳..... ۵- آسانی در اطاعت.....
- ۲۱۳..... ۶- سختی معصیت.....
- ۲۱۴..... ۷- پایان نیک.....
- ۲۱۵..... نمونه های از کسانی که خداوند آنان را دوست داشت.....
- ۲۱۵..... ۱- رسول الله صلی الله علیه وسلم.....
- ۲۱۶..... ۲- خدیجه ام المؤمنین.....
- ۲۱۷..... ۳- عبدالله بن حرام.....
- ۲۲۱..... **مجاهده با نفس**.....
- ۲۲۱..... نفس.....
- ۲۲۹..... تفاوت میان وسوسه های شیطانی و خواسته های نفس.....
- ۲۳۱..... مجاهده.....
- ۲۳۳..... پنج نوع جهاد با نفس.....
- ۲۳۴..... جهاد با شیطان.....
- ۲۳۴..... جهاد با عاصیان.....
- ۲۳۵..... جهاد با کفار.....
- ۲۳۷..... مجاهده با نفس.....
- ۲۴۰..... نمونه هایی از کسانی که واقعا در راه الله مجاهده نمودند.....
- ۲۵۰..... **راه رسیدن به بهشت**.....
- ۲۵۰..... همه به دنبال خوشبختی هستند.....
- ۲۵۱..... خوشبختی کامل در دنیا وجود ندارد.....
- ۲۵۳..... خوشبختی را در کجا می یابیم؟.....
- ۲۵۴..... بیا تا با هم بهشت را تصور کنیم!.....
- ۲۶۳..... همواره در رویای بهشت باش.....

- ۲۶۶..... چه آرزویی داری؟
- ۲۶۸..... نظر به الله عزوجل در بهشت
- ۲۷۴..... **ایستگاه های پاکسازی**
- ۲۷۴..... چهار ایستگاه در دنیا
- ۲۷۴..... ۱-توبه:
- ۲۷۴..... ۲-استغفار:
- ۲۷۴..... ۳-کارهای نیک:
- ۲۷۶..... ۴-مصیبت هایی که کفاره هستند:
- ۲۷۶..... سه ایستگاه در قبر
- ۲۷۶..... ۱- نماز جنازه:
- ۲۷۷..... ۲-فتنه ی قبر:
- ۲۷۸..... ۴-ثواب کارهایی که زندگان به تو می بخشند:
- ۲۸۰..... **چهار ایستگاه در روز قیامت**
- ۲۸۰..... ۱- ترس و وحشت روز قیامت:
- ۲۸۰..... ۲- ایستادن در برابر الله عزوجل:
- ۲۸۰..... ۳-شفاعت رسول الله صل الله علیه وسلم:
- ۲۸۱..... ۴-عفو و گذشت الله عزوجل:
- ۲۸۴..... **خشیت**
- ۲۸۴..... نافرمانی پدر و مادر
- ۲۸۵..... سخنان نا به جا
- ۲۸۶..... چشم فروهستن
- ۲۹۳..... خشیت الله عزوجل
- ۲۹۵..... لحظه به لحظه ی روز قیامت
- ۲۹۷..... امروز کجا می توانی پنهان شوی؟
- ۳۰۵..... بی تابی مردم و درخواست شروع حساب رسی
- ۳۱۳..... نمونه هایی از خاشعان به درگاه الله
- ۳۱۳..... ۱-بزرگ ترین سرور خاشعان، محمد صل الله علیه وسلم
- ۳۱۵..... ۲- جبرئیل علیه السلام
- ۳۱۶..... ۳- عمر بن خطاب
- ۳۱۶..... ۴- عمر بن عبدالعزیز
- ۳۱۷..... چگونه به خشیت الله جل جلاله دست یابی
- ۳۲۱..... **ملاحظه**

مقدمه

این کتاب عبارت است از سلسله جلساتی که سال‌ها پیش در مسجد شیخ محمود حصری در قاهره برگزار کرده‌ام.

دراثنای نوشتن این مقدمه، در خاطرات زیبایی که همه‌ی احساساتم را مجذوب خود نموده است، به سر می‌برم. اکنون همه‌چیزهایی را که هنگام برگزاری این جلسات مرا همراهی نموده‌اند، به یاد می‌آورم.

آن‌ها فقط جلسات درس نبود، بلکه حماسه‌ای جوانانه و آکنده از گرما و حرارت و ایمان و عواطف برادرانه به خاطر خداوند «عزوجل» بود.

خواننده‌ی عزیز! به من اجازه بده تو را با خود برای بازدید از مسجد حُصَری ببرم تا لحظاتی را در آن فضایی که جلسات اصلاح قلب‌ها را برگزار نمودم، سپری کنی.

شیخ محمود خلیل حصری-رحمه الله- شیخ قاریان مصر این مسجد را تأسیس نمود.

محلّه‌ی عجوزه که مسجد در آن واقع شده است در منطقه‌ای میان محلّه‌ی شیک مهندسین و محلّه‌ی پایین‌شهر که همان منطقه حسینیّه است قرار دارد، گویی که این مسجد مرز میان دو منطقه است، مسئولیت مسجد با دختر گرامی شیخ حصری یا بهتر بگویم مادر دومم حاج‌خانم یاسمن حصری است. مساحت مسجد کوچک است و فقط برای دویست نفر کافی است، در چنین اوضاع و احوالی ما جلسات درسی را اکنون در برابر شماست، آغاز نمودیم. ولی خداوند که بر ما منت گذاشت و فضل و کرمش را به ما ارزانی نمود صدای ما را به هزاران نفر رساند، جوانان از همه جا در این جلسات حضور یافتند تا آن جا که تعداد آنها در هفته به ۱۵۰۰۰ جوان دختر و پسر رسید، گویی که من اکنون

به چهره‌های نورانی، پاک و بی‌آلایش که مملو از امید و آرزو برای فردایی بهتر است، می‌نگرم.

آنان هزاران نفر در یک قلب بودند.

احساس می‌کردم که خداوند به خاطر آنان مرا به سخن می‌آورد. هر هفته احساس می‌کردم که فرشتگان مرا احاطه نموده اند، گویی که آن‌ها را می‌بینم و جو آرام و زیبایی که آن مکان را در بر گرفته بود چنین احساسی به من داد.

من در سیمایشان آثار محبت پرودگار نسبت به بندگانش را به وضوح می‌دیدم، شاید می‌پرسی چگونه پانزده هزار نفر در جایی که فقط برای دویست نفر کافی است می‌نشستند.

اهالی آن منطقه به کار عجیبی دست زدند. آنان همه ی پشت بام‌های ساختمان اطراف مسجد را با حصیر فرش کردند تا صدها جوان دختر و پسر در آن جا بنشینند.

جالب آن جا بود که در ورودی هر ساختمان می‌نوشتند: پشت بام مردان یا پشت بام زنان و جالب تر این که این منطقه مملو از بنگاه‌های فروش ماشین بود، ناگهان می‌دیدم که بنگاه‌دارها ماشین‌های فروشی خود را به جای دیگری منتقل می‌کردند تا دفتر بنگاه را به مسجدی تبدیل نمایند.

بلکه جالب تر و عجیب تر این که صاحبان غذاخوری‌ها و رستوران‌ها روز جلسه تابلویی آویزان می‌کردند که رویش نوشته شده بود: «هر روز پنج‌شنبه تعطیل است.» تا هزاران نفری که شرکت کرده اند جایی برای نشستن پیدا کنند.

من زحماتی را که اهالی محله جهت تمیز نمودن و بازسازی باغهای اطراف متحمل شدند تا جوانان در آن بنشینند، هرگز فراموش

نمی‌کنم، بلکه تعجب می‌کنی اگر بگویم که بعضی از آپارتمانها در هایشان را به روی کسانی که می‌خواستند به سخنرانی ها گوش فرا دهند، می‌گشودند. بدین ترتیب پانزده هزار نفر در جایی که فقط برای چند صد نفر کافی بود جا گرفت.

روز قبل از جلسه همزمان بود با کار و تلاش طولانی ده ها جوان جهت تجهیز و آماده ساختن مکان برای در بر گرفتن این تعداد پسران و دختران جوان از مشهورترین و سرشناس ترین خانواده ها، کارها و دانشکده هایشان را رها می‌کردند و به سرعت خود را به مسجد حصری می‌رساندند، یکی را می‌دید که جارو می‌کند، دیگری حصیر پهن می‌کند، سومی در تغییر و حرکت ماشین ها کمک می‌کند، آنان با این کار چیزی جز کسب رضایت و خشنودی پروردگار نمی‌خواستند.

آنان با همت و تلاش به این کار می‌پرداختند تا آن جا که به خاطر عشق به آنان از چشم‌ت اشک جاری می‌شد و حاج خانم یاسمین حصری در میانشان به کار و تلاش مشغول بود و حصیری بر دوش داشت، گویی که دختری بیست ساله است، من از این احسان و نیکی اش نیاز به پروردگار را احساس می‌کردم. همه ی این کارها به خاطر سخنرانی من مهیا شده بود که خداوند آن را به من می‌آموزاند.

این سخنان اکنون در برابر شماست.

روزگار بسیار زیبا بود نمی‌دانم آیا تکرار خواهد شد یا نه.

اگر از من بپرسی راز موفقیت و پیروزی این روزها چیست؟ فقط می‌توانم بگویم: «اخلاص». اخلاص پسران و دختران جوان، اخلاص شرکت کنندگان و اخلاص حاج یاسمین. من از خدا پیوستن به آنان رامسألت دارم.

خواننده ی عزیز! باور کن اکنون که در حال نوشتن این مقدمه هستم نمی توانم جلوی سرازیر شدن اشک هایم را بگیرم، به یاد جوانان مخلص افتادم.

این سلسله ی «اصلاح قلب ها» ست. از الله تعالی مسألت دارم که آن را به گونه ای بخوانی که گویی در میان مسجد حصری نشسته ای و همان کاری را با قلبت بکنی که با قلب ها نمود و خداوند یاری گر است.

عمرو خالد

بیروت/لبنان

اخلاص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ
شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا. مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ
يُضِلِّهِ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ مَرشِدًا.

کسی که به تازگی ملتزم و متدین شده است ممکن است چندان بهره
ای از اخلاص نبرد، ولی سخن از اخلاص و بی‌آلایشی برای کسی که
مفید است که مدتی است مشغول عبادت پروردگار بوده است، روزگاری
از ارتباطش با الله و روی آوردن به عبادت می‌گذرد و شیرینی آن را
چشیده است، به سوی خداوند در حرکت و با شیطان در حال نبرد و ستیز
می‌باشد، پس این سخنان برای کسی که چنین است سودمند و مفید
خواهد بود.

اخلاص یعنی چه؟

اخلاص بدین معناست که هدف از همگی گفتار، کردار و زندگیت
فقط و فقط کسب رضایت و خشنودی الله باشد.

مفهوم اخلاص آن است که از سخنان، شغل، زندگی، مرگ،
آرامش، صحبت، حرکت، پنهان، پیدا و همه‌ی کردار و تنهایی
مقصود داشته باشی و آن رضایت پروردگار متعال است، به همین خاطر
مسأله‌ی بسیار مهم و سختی است.

درباره یکی از معانی اخلاص چنین گفته اند: اخلاص یعنی یکتا شمردن
پروردگار در نیت و همه‌ی رفتارها. یگانه شمردن الله در نیت تمام

کارها؛ بنابراین هدف و نیت هر عملت فقط باید خشنودی خدا باشد، این معنی کلمه اخلاص است.

گفته اند: اخلاص آن است که دیدن مخلوقات را از یاد ببری و فقط آفریدگار را ببینی، پس ممکن است با وجودگریه کردن میان هزاران نفر، مخلص باشی. چرا؟ زیرا تو آنان را نمی بینی، چون اخلاص و بی آلایشی مانع دیدن مخلوقات می شود. چرا که تو فقط خداوند متعال را می بینی، پس هنگام صدقه دادن در برابر مردم یا نماز خواندن با خشوع و خضوع مشکلی نداری، زیرا فقط خداوند را می بینی.

همچنین گفته اند: اخلاص یعنی شاهد نگرفتن کسی بر اعمالت، پس کسی را جز الله بر عملت شاهد نگیری، چون تو احتیاج نداری که کسی بر اینکه نماز خواندی و گریه کردی گواهی دهد و یا نیازی نیست که بر شش بار حج کردن شهادت دهد یا بر این که تو در راه خدا حرکت می کنی یا باحجاب شده ای، زیرا خداوند تو را کافی است:

«وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» (فتح/۲۸) (کافی است که خداوند گواه باشد).

به همین خاطر اخلاص یکی از کارهای دل است، حتی در راس کارهای قلبی قرار دارد و هیچ عملی بدون آن تکمیل نمیگردد، زیرا اساس پذیرش اعمال به این عبادت قلبی بستگی دارد و به منزله ی رازی است که خداوند متعال از آن مطلع می باشد.

اگر خواستیم بار دیگر اخلاص را بشناسیم معنای اخلاص آن است که تنها انگیزه تو از انجام کارها در جهان هستی، رضایت پروردگار باشد.

پس چه اعمالی را می توان انجام داد؟ عبادت ها، طاعت ها، نماز، روزه، زکات و حج که هدف از همه این اعمال رضایت و خرسندی الله است، غیر از این ها چه کارهای دیگری در دنیا باقی می ماند؟

خوردن، نوشیدن، خواب، ازدواج، شغل، ثروت، ورزش و... حتی در این کارها هم باید اخلاص داشت و فقط به خاطر خوشنودی الله «عزوجل» انجام داد.

شاید این سؤال برای انسان پیش آید که اخلاص در طاعت ها است، ولی به چه دلیل باید در عادت ها - امور زندگی - نیز اخلاص پیشه کرد!

دلیل این فرمایش الله عزوجل است:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِأَشْرِيكُ لَهُ
وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ» (انعام/۱۶۲-۱۶۳)

بگو نماز، عبادت، زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام.

این برداشت از اخلاص اشتباه است که هیچ کس در نماز ما نصیب و بهره ای نداشته باشد و اخلاص در نماز و دیگر عبادات محدود شود، چرا که اخلاص در همه زندگی وجود دارد، در کار، در تربیت فرزندان، در خانه، در انتخاب شریک زندگی و حتی در انتخاب لباس یا انتخاب غذا یا هنگام خواب، بنابراین باید در همه حرکات و سکنات در زندگی اخلاص داشته و پاک و بی آرایش باشی. این مفهوم کامل و فراگیر اخلاص است:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/۱۶۲)
(بگو نماز، عبادت، زیستن و مردن از آن خداست که پروردگار جهانیان است.)

ارزش ثواب و منزلت والای اخلاص نزد خداوند

متعال

الله «عزوجل» می فرماید:

«وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً» (امر نشده اند جز اینکه مخلصانه خدا را بپرستند و تنها شریعت او را آیین خود بدانند.)

یعنی به شما دستور داده شده است که با اخلاص و یکتا پرستی خداوندی را که صاحب دین است، عبادت کنید. خداوند متعال می فرماید:

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» (زمر/۱۱۱) (بگو من امر شده ام که خدا را بپرستم و پرستش را خاص اوبدارم.)

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ. أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (زمر/۲-۳)

(ما این کتاب را که در برگیرنده ی حق و حقیقت است بر تو فرو فرستادیم، پس خدا را پرستش کن و پرستش خود را خالص برای او گردان. هان! تنها طاعت و عبادن خالصانه برای خداست.)

به این شیوای قرآنی نگاه کنید، پس دین خالص و ناب و عبادت خالصانه اگر برای خداوند نیست پس برای کیست؟

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (زمر/۳) (هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خداست.)

اما در رابطه با پیامبران، این فرمایش پروردگار متعال را می شنوی که در حمد و ثنا و نیکی پیامبرانش می فرماید:

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ» (ص/۴۶)

(ما آنان را با صفات خاصی و ویژگی بخشیدیم که یاد سرای آخرت بود.)

هنگامی که الله در مورد یوسف علیه السلام و چگونگی نجات وی از فحشا سخن می گوید، می بینیم که عاملی که باعث نجاتش شد، اخلاص و پاکی بود. خداوند متعال می فرماید:

«وَأَقْدَمْتُمْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/۲۴).

(زن، قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد اگر برهان خدای خود را ندیده بود، ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده است.)

اگر اخلاص نمی داشت از فحشا نیز نجات نمی یافت، زیرا جوانی که می گوید: من شب و روز در معرض فتنه و آزمایش قرار دارم و شب و روز با افرادی رو به رو می شوم که فحشا و منکرات را بر من عرضه می دارند و در مکان نامناسب و ناجوری مشغول به کار هستم و اموری از این قبیل، ما به کسانی که از چنین سخنانی دم می زنند، می گویم: از یوسف علیه السلام یاد بگیر و قلبت را فقط بخاطر خدا پاک و بی آرایش کن، زندگی را بخاطر خداوند قرار بده، پس اگر این کار را انجام دادی خداوند متعال نیز تو را نجات خواهد داد و بدی ها را همان گونه که از یوسف دور ساخت، از تو دور خواهد نمود، همانطور که خداوند متعال فرمود:

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»
(یوسف/۲۴)

(ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از تو دور سازیم، چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده است.)

موسی هم چنین با اخلاص به خداوند توانست به چنین جایگاهی دست یابد، پروردگار می فرماید:

«وَذَكَرْنَا فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»

(در کتاب موسی را به یاد آور، کسی که پاک و برگزیده ی خدا و پیغمبری بس والا بود.)

شگفت انگیزتر اینکه ابلیس بر همه انسانها نفوذ دارد بجز بندگان مخلص، شیطان نمی تواند به بندگان مخلص و بی آرایش نزدیک شود، شیطان یا بسیاری از ما هر کاری که می خواهد می کند، اما تنها نمونه ای که نمی تواند به آن نزدیک شود، بنده مخلص است. خداوند متعال از زبان ابلیس می فرماید:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ مُخْلِصِينَ.» (ص/۸۳-۷۹).

گفت پروردگارا! پس تا روزی که مردمان دوباره زنده می گردند به من مهلت بده و مرا نمیران. فرمود: تو از مهلت داده شدگانی. تا آن روز معین. گفت: به عزت و عظمت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد. مگر آن بندگان را که برگزیده و پاک هستند.

ابلیس شخصاً اعتراف می کند: من همه را فریب خواهم داد به جز یک گروه، آنان که مخلص هستند؟ مگر بندگان مخلصت، پس به اندازه ی اخلاصت، شیطان از وسوسه ات عاجز و ناتوان می ماند و به اندازه پیوندت با خدا و اخلاص قلبت به خاطر خداوند، شیطان از تو اجتناب می ورزد و او دانست که توانایی و جرأتی بر تو ندارد:

«وَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» (حجر/۴۰-۳۹).

(همه آنان را گمراه می کنم. مگر بندگان گزیده و پاکیزه ی تو را از ایشان.)

همین طور توبه ی هیچ منافقی جز با تکمیل شدن اخلاص درست نیست، خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (نساء/۱۴۶) - (۱۴۵).

(بی گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین ترین مکان آن هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت. مگر کسانی که توبه کنند، به اصلاح پردازند، به خدا متوسل شوند و آیین خود را خالصانه از آن خدا کنند، آنان از زمره ی مومنان خواهند بود.)

آن وقت است که در زمره ی مومنان قرار می گیرند، وقتی که دینشان را برای خدا خالص بگردانند.

به همین خاطر، برادرانم! می بینیم که انسان هنگام ادای حج و عمره، نیمی از مناسک حج را لبیک گویان انجام می دهد، پس چه می گوید؟ **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ** - او اخلاصش را اعلان می دارد

لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ،

اگر بخواهیم تعداد این دعا یا مناجات با خداوند را بشماریم، به هزاران مرتبه می رسد. گویی انسان این عبادت را آن قدر تکرار می کند تا ریا در قلبش ناپود و اخلاص در قلبش رشد کند. یکی از تابعین آنقدر لبیک می گفت تا صدایش می گرفت، سپس می گفت: پروردگارا! «تو را لبیک می گویم اگر ریایی بود ناپود می گشت.»^۱ اگر کوچکترین ذره ای از ریا بود تمام می شد، گویی او می گوید: خداوند! قلبم را عاری از هر گونه شرکی قرار بده، خدایا ریایی را که در قلبم باقی مانده است، ناپود کن. این یکی از مفاعیم حج و عمره است، گویی که بزرگترین هدف حج و عمره، اخلاص برای خداوند می باشد.

^۱ الزهد، ابن عاصم، ۱/۲۰۶، ابو نعیم الحلیه. ۵/۷۰. ذهبی در اسیر، ۵/۶۳ آورده است که امام ربانی و حجت عبدالرحمن بن ابو نعیم از این سال تا سال دیگر احرام می بست و می گفت: لبیک، اگر ریایی بود مضمحل می شد

بزرگترین سوره قرآن که مساوی با ثلث قرآن است، سوره ی اخلاص می باشد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» چرا اخلاص نامیده شده است؟ زیرا اگر مفاهیم این سوره را دریایی، انسان مخلصی هستی.

«اللَّهُ أَحَدٌ» پس عبادت، اهداف زندگی و نیت ها را فقط بخاطر آن ذات احد یگانه انجام بده.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ...» به جز خدا به چه کسی می توانی پناه ببری، پس خداوند صمد تنها پناهگاهی است که می توان هنگام سختی ها و دشواری ها به او پناه برد.

«...اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ. وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

پس اگر «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بر قلبت چیره گشت، تو انسان مخلص شده ای، به همین دلیل سوره اخلاص نامیده شده است و معادل یک سوم قرآن و یکی از بزرگترین سوره های قرآن است.

می بینی که مؤمنان هنگام غذا دادن به دیگران چه می گویند: خداوند- تبارک و تعالی - می فرماید:

«وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا» (انسان/۸) (به خاطر دوست داشتن خدا

به بینوا، یتیم و اسیر خوراک می دهند.)

اخلاص در قسمت بعد می آید، به آن خوب توجه کن و به زیبایی آن بنگر، گویی که آنان را در حالی که چهره هایشان مملو از اخلاص و پاکی است و صحبت می کنند می بینی:

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا. إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»

(انسان/۱۰ - ۹). (ما شما را تنها به خاطر رضای خدا خوراک می دهیم و از شما پاداش و

سپاسگزاری نمی خواهیم. ما از پروردگاران در آن روز گرفته و پر از شر می ترسیم.)

اخلاص ای برادران! اخلاص، اخلاص و اخلاص.

مردی نزد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: نظرت درباره مردی که به جهاد برود و به دنبال پاداش و شهرت است — مشهور شدن به شجاعت در میان مردم — چیست؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «فرمود:» چیزی به او نمی رسد.

برادران عزیز! مواظب باشید، کسی که در مسجد نماز می خواند ولی نیتش خالص برای خدا و طاعت خدا نیست تا زمانی که این روش و نیت را در پیش گیرد به هیچ اجر و پاداشی دست نخواهد یافت، کسی که حجاب را به خاطر اطاعت از پروردگار نپوشد، هیچ ثوابی نمی برد و کسی که هر کاری به نیت تقرب و نزدیکی به خدا انجام ندهد و اخلاص نداشته باشد، هیچ چیز به او تعلق نمی گیرید.

آن مرد گفت: نظرت درباره ی من که برای جنگ و مبارزه خارج شوم، هم دنبال جهاد باشم هم نام — یک بار دیگر آن را تکرار کرد — چیست؟ پیامبر فرمود: «چیزی به او نمی رسد» او برای بار سوم حرفش را تکرار کرد و پیامبر فرمود: «چیزی به او نمی رسد.»

سپس رسوالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِنَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا وَابْتِغَى بِهِ وَجْهًا»^۱

(خداوند فقط کارهایی را قبول می کند که خالصانه برای او و در جهت کسب رضایتش باشد.)

خداوند متعال می فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»
(کهف/۱۱۰).

(هر کس خواهان دیدار خدای خویش است باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش هیچ کسی را شریک نسازد.)

^۱ نسایی، ۳۱۴۰ از ابی امامه. رک: جامع العلوم والحکم ۱/۱۰.

شرط قبول اعمال دو چیز است، پس این دو شرط برای قبولی و پذیرش یک عمل لازم و ضروری است.

شرط اول: این که کار درست باشد، منظور از درت بودن، مطابقت با سنت پیامبر است:

«فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (بار کار شایسته کند).

شرط دوم: اخلاص است:

«وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (در پرستش پروردگارش هیچ کسی را شریک نسازد).

نه تنها اینها، بلکه درجات بالا نمی رود و ما در منازل خود نزد خداوند متعال اقامت نخواهیم کرد، مگر با اخلاص، رسول الله صل الله علیه و سلم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةٌ كَامِلَةٌ فَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفٍ إِلَى أضعافٍ كَثِيرَةٍ»^۱.

(خداوند نیکی ها و بدی ها را نوشته و سپس آن را واضح و روشن نموده است؛ کسی که قصد انجام کار نیک را داشته باشد ولی آن را انجام ندهد، خداوند برایش یک حسنه کامل ثبت می کند و اگر قصد آن را داشت و انجام داد، خداوند از ده حسنه تا هفتصد برابر و تا چندین و چند برابر حسنه می نویسد.)

نظر علما این است: چه کسی یک حسنه می گیرد؟ چه کسی ده حسنه؟ چه کسی هفتصد؟ و چه کسی چندین و چندین برابر؟ معیار اختلاف منزلت مردم نزد خداوند چیست؟ این معیار، اخلاص است.

عده ای از کسانی که این کتاب را خوانده اند، فقط ده حسنه کسب کرده اند، برخی هم هفتصد برابر را به دست آورده اند و بعضی دیگر چندین و چندین برابر. پاک و منزهی تو ای پروردگار! چه کسی از این اجر و پاداش مطلع است؟ فقط خداوند است که می داند، اخلاص رازی است در درگاه خداوند که کسی جز او از

^۱ - بخاری، ۶۴۹۱ و مسلم ۱۳۱ از ابن عباس رضی الله عنهما

آن باخبر نیست و به وسیله آن ما به رقابت بایکدیگر می پردازیم، چه کسی می داند، شاید کسی که این کتاب را آماده کرده است، کمترین ثواب را ببرد، زیرا اخلاصش کم است و شخصی در دور دست ها با قلبی خالص برای خدا آن را خوانده است و در حین خواندن، با پروردگارش چنین مناجات می نماید: خدایا! هدف از خواندن این کتاب فقط کسب رضایت و خشنودی توست. بدین ترتیب بالاترین پاداش در میان خوانندگان نصیب او می گردد و اجرش چند برابر شده و به جای ده حسنه، هفتصد حسنه را کسب می کند، سپس اخلاصش بیشتر شده — در خلال خواندن کتاب — این تعدد به بیش از هفتصد می رسد، سپس ثوابش بیشتر و بیشتر می شود تا آنجا که فرشتگان حد و مرزی برای نوشتن اجر و پاداش نمی یابند و خداوند هر طور که بخواهد ثواب او را نزد خود به ثبت می رساند.

اخلاص تنها راه نجات از سختی های دنیایی است

برادرانم فقط اخلاص است که می تواند ما را از مشقت ها و سختی های دنیا برهاند.

در حدیث رسول الله صل الله علیه وسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که گفت: شنیدم رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید: «سه نفر از پیشینیان در راهی می رفتند، باران شروع به باریدن گرفت و آنان وارد غاری در کوه شدند. یعنی سه نفر از امت های پیشین که قبل از ما بوده اند من حدیث را به اختصار تعریف خواهم کرد — در یکی از شب های بارانی به بیرون رفتند جایی برای خوابیدن نداشتند، شب را در غاری سپری کردند «صخره ای از کوه افتاد و ورودی غار را بست.» بنابراین هیچ راهی برای بیرون آمدن نداشتند، آن قدر آن جا می مانند تا مرگ به سراغشان بیاید. «یکی از آنان گفت: سخن زیبایی گفت، او چه گفت؟ گفت: «به درگاه خداوند دعا کنید، فقط دعابه واسطه نیک ترین اعمالتان شمارا از این صخره نجات خواهد داد.» و هر یک از آنان شروع کردن به دعا کردن.

اولی گفت: «خدایا من پدر و مادری پیر و سال خورده داشتم.»
بین که چگونه اخلاص از این جا آغاز خواهد شد و چه چیز باعث خارج شدن آنان از غار خواهد گشت من زن و بچه هم داشتم، شیر گوسفندان را می دوشیدم و تا وقتی پدر و مادرم نمی نوشیدند، به بچه هایم غذا و نوشیدنی نمی دادم، یک شب شیر گوسفندان را دیر دوشیدم، نزد پدر و مادرم رفتم، دیدم که آنها خوابیده اند، من هم چنان بالای سرشان ایستادم و دوست نداشتم آنان را از خواب بیدار کنم تا این که سپیده دمید و بچه هایم پایین پایم گریه می کردند و می خواستند شیر بخورند، ولی من نمی خواستم فرزندانم قبل از والدینم شیر بخورند. این الگویی از نیکی به پدر و مادر است که جوانان نیاز به شنیدن آن دارند. «وقتی فجر طلوع کرد، پدر و مادرم شیر نوشیدند.» حالا نگاه کن که چه می خواهد بگوید خداوند! اگر این کار را فقط به خاطر جلب رضایت و خشنودی تو کردم، پس فرج و گشایشی بر ایمان بفرست، پس صخره اندکی کنار رفت، ولی هنوز نمی توانستند از غار خارج شوند."

نوبت به دومی رسید و به خالص ترین کاری که در زندگیش برای خداوند متعال انجام داده بود، می اندیشید. برادر جان! تصور کن تو درون غار بودی، آیا حرفی برای گفتن داشتی؟ چه می خواستی بگویی؟ آیا هیچ عمل صالحی که مثل یک راز فقط میان تو و خداوند باشد، وجود دارد؟

دومی گفت: "خدایا! من دختر عمویی داشتم که واقعاً عاشقش بودم و او را به کامجویی فراخواندم، ولی او سر باز زد، پس از مدتی به شدت فقیر و تنگدست شد. نزد من آمد تا مبلغی را به او قرض بدهم. من هم شرط گذاشتم که در مقابل صدوبیست دینار، خودش را در اختیار من قرار بدهد و او بخاطر نیاز شدید پذیرفت. گوید: وقتی شرایط مهیا شد به من گفت ای بنده خدا! از خدا بترس، من بر تو حرامم، پس من برخاستم

و آن جا را ترک کردم و به او گفتم: پول را بردار و برو. پروردگارا! اگر این کار را به خاطر کسب رضایت و خشنودی تو انجام داده ام پس فرجی حاصل بنما، در این هنگام صخره تکانی خورد، ولی هنوز نمی توانستند از غار بیرون بیایند."

نوبت سومی رسید و گفت: «بارالها! کارگرانی نزد من کار می کردند و من دستمزدشان را می دادم، یک روز یکی از کارگران رفت و دستمزدش را نگرفت، من با آن دستمزد کار کردم و آن را افزایش دادم تا اینکه به ثروتی هنگفت تبدیل شد، پس از مدتی آن مرد بازگشت و گفت: دستمزدم را بده. من به او گفتم: همه ی این چارپایان از گاوگرفته تا گوسفندان مال توست. مرد گفت: آیا مرا مسخره می کنی؟ گفتم: به خدا قسم تو را مسخره نمی کنم، او همه چیز را برد و چیزی برایم نماند. خدایا! اگر این کار را به خاطر تو انجام دادم، پس ما را از این مصیبت نجات بده، در این جا صخره کنار رفت و هر سه نفر از غار بیرون آمدند.»

این مثال مرا بر آن می دارد که از خواننده ی این مطلب بپرسم: آیا میان تو و پروردگارت کار بزرگی هست که هنگام گرفتاری ها و بحران بگویی: خدایا! من این کار را فقط به خاطر رضایت و خشنودی تو انجام داده ام، پس مرا از این مصیبت برهان. من می ترسم که بعضی ها حرفی برای گفتن یا کاری برای انجام دادن نداشته باشند.

جنیدگوید: «اخلاص رازی است میان خدا و بنده اش، نه فرشته از آن باخبر است تا آن را بنویسد و نه شیطان تا آن را از بین ببرد.»

بنابراین اخلاص میان تو و خداست، به خدا قسم وقتی وسعت اخلاص، قلبت را در بر می گیرد، تو آن را احساس خواهی کرد، در یک لحظه اخلاص را حس می کنی که چشمت از آن اشک می ریزد، قلبت از آن می خروشد و با تمام نیرو به انجام طاعات می پردازی. وقتی با شور و نشاط به انجام طاعات مشغول می شوی و با عشق و

رضایت آن را ادا می کنی، بدان که اخلاص داری. خواهرم! می بینی که دیروز از پوشیدن حجاب ناراحت بودی و نفست تو را تشویق به در آوردنش می نمود. پناه بر خدا و فردا به آن افتخار کرده و از پوشیدن آن شادمان هستی، این یکی از دلایل اخلاص است، رازی است حیرت انگیز که باعث شادی و گشایش قلب می گردد، رازی است که فقط میان بنده و پروردگار است، هیچ فرشته ای از آن باخبر نیست تا آن را بنویسد و شیطان هم آن را نمی داند تا آن را خراب کند. به همین خاطر غزالی گوید: «همه ی مردم در هلاکتند به جز علما و همه ی علما در هلاکتند به جز عاملان و همه ی عاملان در هلاکتند به جز مخلصان و مخلصان با خطر بزرگی مواجه هستند.» مکحول یکی از تابعین گوید: «اگر بنده ای به مدت چهل روز خودش را خالص برای خدا بگرداند، چشمه های حکمت در چهره و زبانش آشکار خواهد شد.»

سعی کن تا چهل روز قلبت را خالصانه نگه داری، خواهی دید که چهره و زبانت دگرگون شده و تنها در راستای حکمت و خیر و فضیلت سخن می گوید.

در رابطه با اخلاص، مثلی زیبا در قرآن وجود دارد، خداوند می فرماید:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمِ لَبَنٍ خَالِصًا سَائِغًا يَلْتَمِسُ الرَّبِيبَ» (نحل/۶۶)

(بی گمان در وجود چهارپایان برای شما عبرتی است، از برخی چیزهای که در شکم آنهاست شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می تراود و نوشندگان را خوش می آید.)

خداوند می فرماید: چارپایان برای شما درس عبرت شگفت آورند، چه عبرتی؟ شیر چارپایان از کجا تهیه می شود؟ از دو قسمت بسیار عجیب، از بین خون و سرگین، از میان این دو، شیری صاف و زلال حاصل می گردد. آیا تا به حال یک قطره خون در میان شیری که

دوشیده شده است، دیده ای؟ امکان ندارد شیر همراه یک قطره ادرار خارج شود. این غیر ممکن است و گرنه ما دیگر شیر نمی خوردیم. پس تصور کن که چگونه شیر کاملاً صاف و زلال و خالص تولید می شود: <بی گمان در وجود چهارپایان برای شما عبرتی است.> من این مثال را مطرح می کنم تا به تو بگویم: بیایید تا اخلاصمان را براساس این شیر خالص و زلالی که تولید می شود، بسنجیم: <بی گمان در وجود چهارپایان برای شما عبرتی است، از برخی چیزهایی که در شکم آن هاست شیر خالص و گوارایی به شما می نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می تراود و نوشندگان را خوش می آید.>

به این بیان قرآنی خوب توجه کن « شیر خالص» تا وقتی که شیر خالص شود و خالص شدن شیر آنست که هیچ عیب و ناخالصی در آن نباشد و عمل هر زمانی خالص می گردد که از هر نقص و ناخالصی به دور باشد.

اگر می خواهی میزان خلوص و پاکی عملت را بدانی، آن را بر اساس این مثل زیبای قرآنی بسنج، آیا علم عیب و نقصی دارد؟ آیا دوست داشتم مردم مرا هنگام نماز ببینند؟ آیا دوست داشتم مردم به خاطر کارهای بزرگم از من تشکر و سپاسگزاری کنند؟ آیا دوست دارم که دیگران به خاطر پایبندی به دین از من تشکر کرده و متدین بودنم را احساس کنند و از این قبیل؟ آیا تا به حال شیری همراه ناخالصی ها تصور کرده ای؟ هوشیار باش، خداوند تبارک و تعالی هرگز شیر ناخالص به ما نمی دهد، ولی تو عملی پر عیب و نقص به او تحویل می دهی، حواست را جمع کن تا عملت را از هر نقص و عیبی پاک بداری - فقط برای خداوند با زبان حالی که می گوید: خداوند! این عمل خالصانه فقط برای توست مثل خلوص شیر.

به همین خاطر، برادرانم، اخلاص بسیار سخت و دشوار است، واقعاً دشوار، تصور کن که همه ی زندگیت بدون هیچ نقص و ناخالصی باشد، پنهان و پیدایت، آشکارا و نهانت، بیماری و سلامتی ات، زندگی و لحظه ی مرگت، خورد و نوشت، عبادتت، لذت و شهوت هایت همه ی زندگیت خالصانه و فقط برای خدا باشدو هیچ کس در آن سهیم نباشد:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/۱۶۲)

(بگو نماز، عبادت، زیستن و مردن از آن خداست که پروردگار جهانیان است.)

واقعاً که اخلاص سخت است، به همین جهت از سهل بن سعد پرسیدند: چه کاری برای نفس دشوارتر است؟ گفت: اخلاص! زیرا هیچ نصیبی از آن نمی برد، پس نفس کوچکترین بهره ای در اخلاص ندارد، عمل را برای خدا خالص گردان.

سفیان نوری می گفت: من با هیچ چیز سخت تر از نیتم سر و کار نداشتم. یعنی دشوارترین چیزی که با آن سر و کله می زنم نیتم است، زیرا علیه من حرکت می کند.

شخصی گفت: عزیزترین چیز در دنیا اخلاص و پاکی است و سخت ترین و عزیزترین امر اخلاص است.

دیگری گوید: چه قدر سعی می کنم که ریا را از خود دور سازم، دور کردن ریا از نفس، مرا خسته کرده است، زیرا امری بسیار دشوار است و نیازمند سعی و تلاش بیشتر میباشد، هرگاه ریا را از قسمتی دور می کنم، شیطان آن را در قسمتی دیگر می رویاند.

شخصی دیگر گفت: خوشا به حال کسی که یک گام خالصانه برای خداوند بر می دارد. گوارای وجود کسی که خالصانه یک گام برای

خداوند بر می دارد، خوشا به سعادت کسی که خالصانه سجده ای بر درگاه خداوند به جای می آورد.

یکی از تابعین می گوید: "یک ساعت اخلاص برای نجات همه ی عمر کافی است."

آیا می توانی یک ساعت کامل برای خداوند مخلص باشی، چرا که نجات همه ی عمر برابر است با یک ساعت اخلاص کامل، زیرا اخلاص عزیز و ارجمند است.

اصلاح نیت اولین پله ی اخلاص

اولین پله اخلاص چیست؟ چگونه به اخلاص دست یابیم؟ دروازه رسیدن به اخلاص، چیزی است به نام نیت. پس اگر می خواهی مخلص باشی، نیتت را بازبینی کن.

رسول الله "صل الله علیه وسلم" می فرماید-این حدیث یکی از مهمترین احادیث است. امام شافعی در مورد این حدیث می گوید: این حدیث یک سوم علم است و فقط مخصوص نیت است، و چرا حدیث درباره نیت؟ زیرا نیت ورودی رسیدن به اخلاص است، پس اگر می خواهی مخلص باشی اولین کاری که باید انجام دهی، بازبینی نیت است.

« إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى »

(به راستی که عمل ها به نیت ها بستگی دارد و هر کس نتیجه ی نیتش به او تعلق می گیرد.)

به گوش باش، فرمود عمل ها به چی بسته است؟ به نیت ها. آیا نمی توانست بگوید: دنیا به نیت ها بستگی دارد؟ نه، زیرا میان عمل و نیت رابطه ی هست و نیت تنها کافی نیست، بلکه باید قرین عمل باشد، در این جا مسأله مربوط به عمل می شود:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِغُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»^۱.

(عمل ها به نیت ها بستگی دارد و هر کس نتیجه ی نیتش به او تعلق می گیرد، پس کسی که هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد پس هجرتش به سوی خدا و رسولش است و کسی که هجرتش بخاطر مال دنیا باشد به آن می رسد یا زنی که با او ازدواج کند، پس هجرتش برای آن چیزی است که به خاطرش هجرت کرده است.)

از دنیا چه می خواهی؟ می خواهی ازدواج کنی؟ جواب در حدیث آمده است « پس هجرتش برای آن چیزی است که به خاطرش هجرت کرده است. " پس آن را بگیر، چه می خواهی! ثروت یا دنیا؟ آن را بگیر " پس کسی که هجرتش برای خدا و رسولش است، پس هجرتش برای خدا و رسولش است و کسی که هجرتش به خاطر دنیا است به آن می رسد یا زنی که با او ازدواج کند، پس هجرتش برای آن چیزی است که به خاطرش هجرت کرده است.»

در رابطه با سبب این حدیث گفته شده است که در اثنای هجرت از مکه به مدینه، یکی از زنان مؤمن به نام ام قیس نیز هجرت کرد و مردی عاشق او بود، پس به دنبال او هجرت نمود، مردم در این که آیا مهاجر است یا هجرتش قبول نیست اختلاف کردند و رسول الله " صل الله علیه وسلم " این سخن را فرمود: " پس کسی که هجرتش برای خدا و رسولش باشد، هجرتش برای خدا و رسولش است و کسی که هجرتش به خاطر دنیا باشد به آن می رسد و یا زنی که با او ازدواج کند. "

به همین دلیل آن مرد مهاجر ام قیس نامیده شد. بیش از هر چیز برادرانمان را به بازنگری نیت سفارش می نمایم. در جست و جوی

^۱ - بخاری ۱ و مسلم ۱۹۰۷، از عمر رضی الله عنه

نیت باش، چون براساس نیت باز خواست می شوی، مجازات براساس نیت ها، درون قلبت چه می گذرد، به همین جهت علما می گویند: چه بسا عمل کوچک و ناچیزی که به خاطر نیت ارج می یابد، عملی ناچیز و اندک، شاید به فقیری یک تومان بدهم ولی به خاطر اشتیاق به خداوند مخفیانه این پول را به فقیر می دهم تا یکی از هفت نفری باشم که خداوند زیر سایه رحمتش قرار می دهد، من در حالی که پول را می پردازم تمام که امیدم این هست که خداوند مرا ببخشد، لذا این عمل نزد پروردگار متعال بزرگ می شود، چه بسا عمل ناچیز و اندکی که نیت آن را ارج می بخشد، عکس این مطلب هم درست است و چه بسا عمل بزرگی که نیت آن را خوار و ناچیز می گرداند. شاید کار بسیار بزرگی انجام بدهی ولی نیتی نداشته باشی یا نیتت پست و شرورانه باشد، پس پذیرفته نمی شود!

گذشتگان می گفتند: همان گونه که علم را می آموزید نیت را هم بیاموزید، آیا کسی تا به حال نیتی را یاد گرفته است؟ ما اکنون چگونه نیت کردن را خواهیم آموخت: پس شروع کنیم، سه چیز نیازمند نیت هستند: عبادت ها، امور روزمره ی زندگی، اموری که توانایی انجام آن را نداریم، ولی چگونه باید در این سه مورد نیت کنیم و ارزش نیت در این سه مورد چیست؟

بیایید یکی یکی شروع کنیم،

اولین مورد: نیت در طاعات، هرگز بدون نیت یک قدم بر ندار، به عنوان مثال اگر به مدرسه می روی، نیتت را بزرگ بکن یا اگر برای ادای نماز به مسجد می روی یا اگر به حج یا عمره می روی، در همه ی این امور نیتت را بزرگ و ارجمند بگردان.

نصیحتی برایت دارم! تا زمانی که با خودت نیتی نبسته ای پایت را از خانه بیرون نگذار، گویی که پیمان می بندی، عبارت " نیت کردن را

بیموزید." را به شما خاطر نشان می‌کنم، ما اکنون چگونگی ورود به اخلاص را می‌آموزیم، چگونه پاک و مخلص باشیم. به دنبال نیت بگرد، چگونه باید به دنبالش گشت؟! یکی پس از دیگری به این موارد می‌پردازیم. با طاعات شروع کن. قبل از اینکه نیت نکرده‌ای، از خانه بیرون نرو.

اول نیت کن، اگر می‌خواهی سر کلاس بروی. - تو هر هفته به مدرسه می‌روی حواست را جمع کن! هر هفته در مسیر رفتن به مدرسه و بازگشت به خانه، با خودت فکر می‌کنی، چرا من می‌روم؟ چه نیتی دارم؟ خدایا! نیت خوبی به من عطا فرما، خداوند! نیتم را خوب بگردان، بار الها! به من اخلاص بده. این کار را بکن و یاد بگیر. همان گونه با دست چپ غذا نمی‌خوری چون طبیعتت این گونه است، به نیت کردن در هر لحظه و هر کاری نیز عادت خواهی کرد، پس خوشا به حالت اگر این گونه تغییر کردی.

بدین ترتیب راه درستی را در مسیر اخلاص می‌پیمایی. به همین خاطر وقتی شخصی به یکی از تابعین گفت: بی‌با هم به تشییع جنازه‌ی یکی از صحابه برویم. - شخصی از اصحاب فوت کرده است آیا به تشییع جنازه اش می‌روی یا نه؟ - گفت: یک لحظه به من فرصت بده. آن گاه لحظه‌ای سکوت کرد سپس گفت: برویم. مرد به او گفت چه چیز باعث شد یک لحظه درنگ کنی؟ گفت: نیتم را برای خودم آماده ساختم. گویی که او با خود می‌گوید: چرا در این تشییع جنازه شرکت خواهم کرد؟ او یکی از اصحاب رسول الله است و با رفتن به دنبال جنازه ثواب بیشتری کسب می‌کنم، از وفاتش درس عبرت می‌گیرم، اکنون بانیتی صادقانه به راه خواهم افتاد.

بنابراین شاید دو نفر را ببینی که کنار هم نشسته‌اند، یکی بی‌قرار و ناآرام و دیگری راحت و آسوده خاطر، چرا؟ زیرا مغز و اعضای

یکی از آن‌ها از درون و برون می‌خواهد بهره‌بردار و با تقرب به الله فرشتگان او را در بر می‌گیرند، ولی دومی چون هیچ نییتی در سر ندارد، بدنش یارای تحمل ندارد، حال ملاحظه کردی که نیت‌ها در طاعات چه اثری می‌تواند داشته باشد.

به همین خاطر وقتی عبادت‌ها تبدیل به عادت می‌شود، اشتیاق و روی آوردن به طاعت را از دست می‌دهی، منظور از تبدیل عبادت‌ها به عادت یعنی نماز در مسجد تبدیل به یک امر معمولی و عادی می‌شود، من از تو می‌خواهم هر بار که به مسجد می‌روی، نیت را به یاد بیاوری، هر روز صبح که حجاب می‌پوشی، نیت را به خاطر داشته باشی، چرا روزی که تصمیم گرفتم محجبه شوم، این کار را کردم؟ این کار را بکن تا اراده و اخلاص برای خداوند در قلبت تجدید گردد و ایمانت سست و ضعیف نشود. یکی از مهم‌ترین دلایل ضعف و سستی ایمان متدین‌ها با کسانی که قبلاً به طاعت خدا مشغول بوده‌اند و الان ایمانشان ضعیف است. آن می‌باشد که دیگر انگیزه‌ای وجود ندارد، انگیزه چیست؟ نیت‌ها احیا نشده‌اند.

اگر دیدید خانمی محجبه شده، سپس از حجاب دست کشید - پناه بر خدا - به طور طبیعی این مصیبتی بس بزرگ است، البته نمی‌خواهم بگویم تنها جزو گناهان کبیره است، چون مصیبتی است که باعث خشم و غضب خداوند می‌گردد. پس اگر خانمی چنین کرد، روزی که محجبه شده است، نمی‌گویم که اصلاً اخلاص نداشته، بلکه برای کسب رضایت پروردگار چنین کرده و صادقانه به این کار دست زده است، ولی چه اتفاقی افتاده است؟ نیتش را فراموش کرده و آن را تجدید و احیا ننموده است.

اگر از خود پرسید چرا حجاب را رعایت می‌کنم؟ و جواب داد به خاطر طاعت از پروردگار، فرمانبرداری از دستور رسول الله، تشبیه به

زنان مؤمن، به خاطر شرم و حیا از خداوند و اهمیت دادن به رضایت خداوند. پس من حجاب را رعایت می‌کنم و هر روز این نیت را در قلبم تجدید و بازسازی می‌نمایم.

ای جوانی که در مسجد نماز می‌خوانی و به این کار عادت کرده ای پیش از هر حرکت و یا انجام هر طاعتی در نیتت بازنگری کن تا همچنان مخلص بمانی و به انجام طاعات بپردازی.

برادران جوانم! کدام یک از شما تا پس از سی سالگی به همین منوال خواهد بود؟ طاعات و عبادات کدام یک از خواهران پس از ازدواج و بچه دار شدن در همین سطح باقی خواهد ماند یا عقب نشینی خواهد کرد؟ چه کسی هم چنان استوار خواهد ماند؟ چه کسی خواهد افزود؟ شاید بسیاری از ما به افزودن بر ایمان نیاز داشته باشیم چه کسی ثابت قدم خواهد ماند و چه کسی بر ایمانش خواهد افزود؟

دومین مورد نیت در مورد امور روزمره ی زندگی است.

نیت می‌تواند عادت را به عبادت تبدیل کند، مثال زیادی در این مورد وجود دارد، بایک مثال شروع می‌کنیم: درس خواندن، ما گفتیم که باید نیت کردن را بیاموزید، ولی چگونه باید در امر تحصیل نیت کرد؟! اول از خودم می‌پرسم، چرا درس می‌خوانم؟ درس می‌خوانم تا پدر و مادرم مرا تنبیه نکنند یا چون همه دانش آموزان این کار را می‌کنند در چنین حالتی هیچ ثوابی کسب نمی‌کنی و به این فرمایش پروردگار عمل نکرده ای

« قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (

انعام/۱۶۲) (بگو نماز، عبادتم، زیستتم و مردنم از آن خداست که پروردگار جهانیان است.)

اخلاص در تحصیل کجاست؟ وجود ندارد. پس این ساعات متمادی به خاطر خدا نبوده است. گذراندن ساعاتی از زندگی که به خاطر خداوند نباشد چه سودی دارد! بنابراین چگونه در تحصیل اخلاص داشت و نیت و هدف از تحصیل چیست؟

برای کسب اخلاص در امر تحصیل می بایست نیت هایی را آماده کنی، چرا که دروازه اخلاص نیت است. چه کار کنیم؟! باید به نیت های تحصیل ببندیشیم. چرا درس می خوانم؟! چون شخص متدین نبایدمردود شود و من نباید آبروی مومنان و متدینان را ببر. من درس خواهم خواند چون تا به حال رهبری و ریاست دنیا در دست کافران، گمراهان و فاسقان بوده است، وقت آن رسیده که این رهبری به عهده یکی از دینداران بیفتد، من درس خواهم خواند تا جایگاه ویژه ای از جامعه را به خود اختصاص دهم و در آن به ذکر و دعا به درگاه پروردگار پردازم. بدین ترتیب هم قلم به دست گرفتن و هم نگاه کردن به کتاب به ثواب تبدیل می شود، به این دنیای زیبا بنگر که چگونه عادات را به عبادت تبدیل می کند. هم درس می خوانی هم ثواب می بری، شاید ه خاطر نیت های خوب علاقه ای قلبی ات به تحصیل نیز افزایش یابد، در حالی که دو ساعت پیش نمی توانستی یک کلمه بخوانی، چه اتفاقی افتاد؟ نیت و اخلاص پا به عرصه گذاشتند، پس خداوند نیز از تو خوشنود گشت و قلبت سرحال و پر انرژی شد.

مثال دیگر مزنیم: نیتت درباره لباس چیست؟ می خواهم لباس های زیبا و شیک به تن کنم، چرا؟ چون در برابر دوستانم قیافه بدهم. ولی با چنین نیتی، هیچ ثوابی نزد خداوند برای تو در نظر گرفته نخواهد شد. تو مخلص نیستی، آن همه وقت و پولی را که مصرف کرده ای هیچ ارتباطی با اخلاص ندارد، داستان اخلاص را در این قسمت مرور کن، چگونه! نیت کن، چگونه نیت کنم؟ ای خواهر با حجاب! نیت کن که با

لباست به سوی خدا دعوتگری شوی، اشکالی ندارد که لباست شیک و قشنگ باشد و شرایط اسلامی را دارا باشد و با وجود این تو حجاب داشته باش و مطیع دستورات خداوند باشی، با نگاه یک دختر به تو ممکن است او هم باحجاب شود و هم خوش تیپ، بدین ترتیب همه ی لباسها و پولی که خرج کرده ای در میزان حسناتت ثبت خواهد شد.

همین امر در رابطه با جوانان نیز درست است، من می خواهم ثروتمند باشم، چرا؟ چون می خواهم پول داشته باشم، فخر فروشی کنم و آن را صرف شب نشینی ها، مسافرت ها و غیره بکنم؟ نیت کن، یعنی چه؟ یعنی قبلت را برای خدا خالص گردان، بگو: ثروتمند بودن به خاطر این دنیا هیچ فایده ای ندارد، ولی اگر ثروتمند باشم می توانم در راه خدا انفاق کنم، تا مردم به من نگاه کنند و بگویند این شخص هم ثروتمند است و هم متدین، این طوری خوب است و این کار می تواند تبلیغی برای مردم باشد که از هزاران خطبه و سخنرانی کارسازتر است، چرا که صحنه ی کسی که بر ماشین آخرین مدل سوار است و در عین حال متدین نیز می باشد، از صد سخنرانی یک امام هم بهتر است، چون این متدینی است که با وجود ثروت بسیار در مسجد نماز می خواند، بنابراین ثروتت وسیله ای برای دعوت و تبلیغ به سوی خداوند متعال می باشد. آیا چنین نیتی داری یا نه؟ سعی کن و در داشتن چنین نیتی اصرار کن و شیطان هم چنان تو را وسوسه می کند، گاهی اوقات می گیرد و گاهی اوقات باز می گردد. نیت کردن را یاد بگیرد.

خواهرم! چه آرزویی داری؟ آرزو دارم که بچه دار شوم. چرا؟ چون فرزندان داشته باشم که با آنان سرگرم باشم، با چنین نیتی هیچ ثوابی کسب نمی کنی، ولی وقتی اجر و پاداش کسب می کنی که نیت کنی: می خواهم بچه دار شوم تا فرزندانم توحید پروردگار را بگویند و از دیدن

فرزندم که در بارگاه پروردگارم سر سجده فرود آورده است، شادمان کردم و شخصی مثل صلاح الدین ایوبی یا خالد بن ولید یا قطز گردد.

خدایا! آرزوم این است که فرزندانم بندگان تو باشند و بدین ترتیب هر فریاد کودک، آن گاه که در شبانگاه خواب را از دیدگان می رباید و همه ی خستگی ها، رنج ها، شست و شوها و خدمت به این فرزند، برایت ثواب محسوب می گردد، چرا؟ چون نیت هنگام تربیت این فرزند آن بوده است که بنده خدا باشد.

حالا دیدید که چگونه می توان همه ی زندگی را تبدیل به طاعت و اخلاص برای خداوند بگردانیم، حتی در ییلاق ها و گردشگاه ها. چرا دوست داری به ییلاق بروی؟ چون می خواهم مثل بقیه مردم باشم که به جاهای خوش آب و هوا میروند. تا با دوستانم به گردش و سرگرمی پردازم و زندگی بکنم و عمرم را بگذرانم. هرگز چنین مکن! چرا می روی؟ من می روم تا در مخلوقات الله تفکر کنم و در منظره هایی که آفریده ی خداوند بزرگ است بیندیشیم، تا تو را بپرستم و بهتر بشناسم، تا به خانواده ام نزدیک تر شوم، تا با دوستانم به تفریح بروم و آسوده خاطر گردم و بدون هیچ سرکشی، فرمانبردار تو باشم و در جایی که همه تو را معصیت می کنند، از تو طاعت کنم و در چنین جایی نزدیک ترین انسان به تو باشم. پس این نیت تبدیل به عبادت خداوند و طاعتش می گردد، برادرانم! بیایید تا با هم این کار را امتحان کنیم.

می خواهم سوالی بپرسم، آیا این کار آسان است یا سخت؟ به خدا قسم که خیلی آسان است شاید رسیدن به کمال اخلاص و بی غل و غش سخت باشد، ولی نیت کردن در عبادت ها و عادت ها کاری است که از دست تو بر می آید.

سومین مورد نیت در اموری است که توانایی انجام آن را نداری،

منظور ما از این موضوع چیست؟ چیزی که در توان تو نیست
نیتش را بکن، مثلاً چه چیزی؟! رسول الله "صل الله علیه وسلم" فرمود:

«مَنْ سَأَلَ الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَّغَهُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشَّهَادَةِ وَإِنْ مَاتَ عَلَى
فِرَاشِهِ»^۱.

(کسی که صادقانه شهادت را بطلبد، خداوند او را به جایگاه شهدا
می رساند حتی اگر در بسترش بمیرد.)

می خواهم سوالی بپرسم: اگر همگی صادقانه شهادت را بطلبند و
ما همگی شهید شویم چه چیزی را از دست می دهیم؟ بدون شک و
یقیناً هیچ چیز! حالا دیدید که چگونه اخلاص جایگاه ما را در بهشت
تعیین می کند، حتی زنان! بله حتی زنان.

چه بسا شخصی (مرد یا زن) باخود بگوید: "خدایا شهادت در
راحت را نصیبم بگردان" او روز قیامت مثل حمزه - سید الشهداء - می
آید، با وجود اینکه در بسترش مرده است. حال دیدی که نیت تو را به
کجا می رساند؟ نیت این است، با وجود این که تو کاری نکرده ای ولی
صادقانه نیت کردی.

هنگامی که رسول الله "صل الله علیه وسلم" از غزوه تبوک باز می
گشت - فاصله حدوداً هزار کیلومتر است - هوا بسیار گرم بود، راه بسیار
طولانی و حتی به دلیل کم بودن مرکب نوبتی سوار می شدند، شرایط
بسیار سخت بود، رسول الله "صل الله علیه وسلم" می فرمود:

«إِنَّ فِي الْمَدِينَةِ أَقْوَامًا مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا وَلَا قَطَعْتُمْ وَاذْيَا إِلَّا كَانُوا
مَعَكُمْ - شَارَكُوكُمْ فِي الْأَجْرِ - حَبَسَهُمُ الْعَذْرُ»^۲.

^۱ - مسلم، ۱۹۰۹، ابوداؤود، ۱۵۲۰ و ترمذی ۱۶۵۳، از سهل بن حنیف
^۲ - بخاری، ۴۴۲۳، از انس بن مالک

(در مدینه مردمی هستند که هیچ مسیری را نپیمودید و هیچ دشتی را طی نکردید مگر این که همراه شما بودند - در اجر و پاداش با شما شریک بودند - که معذوریت مانع از آمدنشان شده است.)

آنان به خاطر معذوریت نتوانستند در جنگ حضور یابند، ولی ثواب کامل را کسب کردند. در کارهایی که توانایی اش را نداری، نیت کن،

توانایی انجام کدام یک از طاعت را نداری؟ حج، عمره و ... پس بگو: خدایا اگر به من ثروت می دادی به عمره می رفتم و هر سال به زیارت مسجد رسولت می شتافتم. با این کار ثواب عمره از آن تو می شود. ببین نیت کردن چه می کند. اکنون دیدید که چگونه باید نیت کردن را بیاموزیم، رسول الله فرمود: " کسی که به رختخوابش رود و نیت کند که نیمه شب برخیزد و نماز شب بخواند، ولی خواب به چشمان غلبه کند، تا این که صبح فرا رسد، پاداش آنچه نیتش را کرده است به او می رسد." اگر خوابیدی و نماز شب را نخواندی - ولی فکر نکنی خیلی زرنگی و ساعت را کوک نکنی و بگویی: خدایا من نیت کردم که نماز شب بخوانم یک سالی است که با خود می گویی: من ثواب نماز شب را می برم در حالی که نماز شب را نمی خوانی، نه! - کسی که نیت بکند، یعنی اگر به رختخواب رفت و صادقانه - که فقط خداوند از صداقت باخبر است - نیت کردی که نماز شب بخوانی و فجر دمید و نماز صبح را خواندی، ولی نماز شب را نخواندی، در این صورت به تو تبریک می گویم، چون پاداش نماز شب برایت نوشته شده است. « و خواب برایش صدقه ای از جانب پروردگار متعال محسوب می گردد».^۱

رسول الله می فرماید: " دنیا از آن چهار نفر است. « یعنی دنیا مال چهار گروه است: گروه اول: " بنده ای که خداوند ثروت و علم به او عطا

^۱ - نسایی، ۱۷۸۷ و ابن ماجه، ۱۳۴۴، از ابودرداء رضی الله عنه.

نموده است و او در این دو چیز تقوا پیشه کرده و به وسیله ی آن صله ی رحم را برقرار کرده است و می‌داند که خداوند در آن حقی دارد، این بهترین مقام است.» نوع دوم که حال بیچارگانی مثل ماست: " بنده‌ای که خداوند به او علم و دانش داده است." او دینش را دوست دارد، « و ثروتی به او نداده است ولی نیتش صادقانه است و می‌گوید: اگر ثروت می‌داشتم فلان کار را می‌کردم، پس او به نیتش واگذار می‌شود.» پیامبر می‌فرماید: « این دو در ثواب باهم برابر و یکسان‌اند.»^۱ تصور کن که تو و او به یک اندازه ثواب می‌برید. ممکن است شخصی اینجا نشسته باشد و بگوید، اگر ده میلیون تومان می‌داشتم، قلم و کاغذ می‌آوردم و می‌گفتم این یک میلیون تومان را صرف فلان و فلان و فلان و فلان می‌کنم، حواست باشد و خسیس نباش و نگو: ماشین فلان و فلان و فلان. به خاطر خدا نیت کن و تصور کن تو مثل ثواب آنان کسب خواهی کرد، آیا تصور می‌کنی که چقدر ساده است؟ اکنون چه کسی می‌گوید که اسلام دین سختی است؟! چه کسی از این به بعد از اسلام می‌ترسد؟! چه کسی به خاطر سخت و پیچیده بودن اسلام، از پایبند شدن و ملتزم شدن به اسلام وحشت دارد؟! آیا کاری آسان‌تر از این هم هست؟! من به تو می‌گویم: در کارهایی که توانایی‌اش را نداری نیت کن تا ثوابش را کسب کنی، اما آیا نیت کردن را یاد گرفتیم یا نه ؟

نیت در سه مورد:

– نیت در طاعت‌ها و عبادت‌ها.

– نیت در عادت‌ها،

– نیت در آنچه نداری.

صحابه تاجران نیت بودند، منظور از تاجران نیت چیست؟

^۱ - نسایی، ۲۳۲۵، ابن ماجه ۴۲۲۸ و احمد، ۱۷۵۷۰ از ابو کبشه رضی الله عنه

یعنی آن‌ها یک کار انجام می‌دادند، ولی پنج یا شش نیت مختلف می‌کردند. مثلاً می‌خواهم برای شرکت در کلاس به مسجد بیایم، چه نیت‌های می‌توانم از این کار داشته باشم؟

پنج یا شش نیت انتخاب خواهم کرد و خداوند ثواب هر نیت را هفت‌صد برابر می‌کند. من به مسجد می‌روم تا نماز مغرب را با جماعت بخوانم، به مسجد می‌روم تا از دینم بهره کافی ببرم، به مسجد می‌روم تا رابطه‌ام با برادر دینی‌ام نزدیکتر شود و با او آشنا شوم تا مرا با خداوند متعال نزدیکتر سازد، به مسجد می‌روم تا دو یا سه ساعت از گناهانم به دور باشم و به مسجد می‌روم تا خداوند گناهانم را ببخشد و توبه‌ام را بپذیرد. من ثواب هفت نیت را بردم. چه چیزی بیشتر از این وجود دارد؟! من به مسجد می‌روم تا از مغرب تا عشا به اعتکاف بنشینم، چه چیزی را از دست خواهی داد؟! بگذار ثواب‌هایت بیشتر و بیشتر شود. تو نیت کردی که در فاصله مغرب تا عشا به اعتکاف بنشینی، از تو پذیرفته می‌شود و به اندازه‌ای که در مسجد ماندی، برایت اعتکاف نوشته می‌شود. آیا دینی بزرگتر و ارجمندتر از این هم وجود دارد، برادرانم! دیدید که نعمت نیت یکی از بزرگترین نعمت‌های خداوند به مسلمانان است که ما به اندازه کافی به آن نمی‌اندیشیم.

بیاید در یک چیز باهم توافق کنیم، از این به بعد بدون نیت هرگز از خانه بیرون نمی‌روم، هیچ کاری را بدون نیت انجام نمی‌دهم. در ابتدا کمی سخت و دشوار خواهد بود، ولی پس از این مرحله یکی از بهترین بندگان الله خواهی شد، بلکه برعکس دست از گناهان و معصیت‌ها خواهی کشید، چرا؟ نیت تو هنگام ارتکاب معصیت چیست؟! جستجو خواهی کرد و شیطان تو را فریب می‌دهد. من می‌روم تا دوستانم را به جشن دعوت کنم تا خداوند آنان را هدایت کند، من می‌روم تا آنان را به سوی خداوند فراخوانم، ان‌شاءالله همین‌طور خواهد شد، تو می‌روی

ولی می‌بینی که کاری جز گناه و معصیت نکرده‌ای، آن وقت است که می‌گویی: شیطان مرا دست انداخته است، دفعه‌ی بعد نیتی نداری، بنابراین کلید حرکتت در هستی، نیت است.

ریا

«ریا» از کلمه «رؤیت» مشتق می‌شود، یعنی به این‌که مردم تو را ببینند، اهمیت بدهی. به خاطر این ریا نامیده می‌شود که تو دوست داری مردم تو را ببینند، کلمه ریا از اینجا اشتقاق شده است.

خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

«أَنَا اغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشِّرْكِ، فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ»^۱

(من بی‌نیازترین شریکان از شرک هستم، پس کسی که عملی را انجام دهد که در آن غیر من را شریک قرار دهد، آن کار از آن شریکی است که برای من قرار داده‌شده و من از آن بیزار هستم.)

به این حدیث خوب توجه کنید، چون حدیث بسیار ترسناکی است! "من بی‌نیازترین شریکان از شرک هستم — لا اله الا الله — پس کسی که عملی را انجام دهد که در آن غیر من را شریک قرار دهد، آن کار از آن شریکی است که برای من قرار داده شده و من از آن بیزار هستم." خودت را تصور کن که — پناہبر خدا — از این نوع باشی.

رسول الله "صل الله علیه وسلم" می‌فرماید:

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ»

(ترسناکترین چیزی که من از آن نسبت به شما بیم دارم، شرک اصغر است.)

^۱ - مسلم ۲۹۸۵، ابن ماجه، ۴۲۰۲ و احمد، ۷۹۳۹ از ابو هريره "رضی الله عنه"

گفتند ای رسول الله! شرک اصغر چیست؟ فرمود:

«الرِّيَا، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَوْمَ يُجَازِي الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاوُونَ بِأَعْمَالِكُمْ فِي الدُّنْيَا فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً»^۱.

(ریا است. خداوند در روز رستاخیز، روزی که بنندگان جزای اعمالشان را می‌بینند، می‌فرماید: نزد کسانی که اعمالتان را در دنیا به خاطر آنان انجام می‌دادید بروید و ببینید آیا نزد آنان پاداشی دارید.)

آیا نزد آنان اجر و پاداشی می‌یابند؟ برای چه کسی ریا می‌کنی؟ عملت را به چه کسی تقدیم می‌کنی؟ می‌خواهی چه کسی به تو ثواب و پاداش بدهد؟ به همین خاطر علما گویند: روز قیامت، ریاکاران با چهار اسم فراخوانده می‌شوند: ای ریاکار! ای خیانت‌کار! ای فاجر! ای زیان‌کار! برو و اجرت را از کسی که به خاطرش کاری انجام دادی بگیر، چون تو نزد ما هیچ پاداشی نداری.

آیا دوست داری کسی تو را در حال نماز ببیند تا روز قیامت چنین سخنانی به تو بگویند؟! آیا راضی هستی که در حین انجام طاعات پروردگار، فلان خانم تو را در حال گریه کردن ببیند و تو خوشحال شوی و در عوض روز قیامت چنین سخنانی به تو گفته شود!

شخصی از رسول الله پرسید: ای رسول الله آیا امتت بعد تو شرک می‌ورزند؟

رسول الله "صل الله علیه وسلم" در جواب فرمود: «نَعَمْ، إِمَّا أَتَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ شِمْسًا وَلَا قَمَرًا وَحَجْرًا وَلَا وُتْنًا وَلَكِنْ يُرَاوُونَ بِأَعْمَالِهِمْ»^۲. (بله.

۱ - احمد، ۲۳۱۱۹، بیهقی، الشعب، ۶۸۳۱ از محمود بن لبید
۲ - احمد، ۱۶۶۷۱، ویهقی در الشعب، ۶۸۳۰ از شداد بن اوس

ولی آنان خورشید، ماه، سنگ، یا بت را نمی پرستند، بلکه در اعمالشان ریا دارند.)

این شرک امت پس از رسول الله است. رسول الله "صلی الله علیه وسلم" می فرماید:

«مَنْ يُرَائِي، يُرَائِي اللَّهَ بِهِ»^۱ (کسی که ریا می کند، خداوند نیز او را می نمایاند.)

پس کسی که ریاکار است، خداوند نیز او را می نمایاند، یعنی چه؟ یعنی او را میان مردم رسوا می گرداند و میان مردم دروغ گو بودنش را آشکار می سازد.

حدیث بسیار دشوار دیگری هم هست، به ویژه برای کسانی که طاعت خداوند را بسیار انجام می دهند، حدیث بسیار وحشتناک، رسول الله می فرماید:

" اولین کسی که روز قیامت در آتش افکنده می شود. " یعنی سه گروه اند و اینان اولین گروهی هستند که به جهنم افکنده می شوند، چه کسانی؟ اول: " مردی که شهید شده است، به درگاه پروردگار آورده می شود و نعمت هایش را به او یادآور می شود — خداوند او را می آورد و نعمت هایی را که به او ارزانی داشته به او نشان می دهد، آیا نعمتم را بر خودت به یاد داری؟ — او نعمت را به یاد می آورد و خداوند به او می فرماید:

با آنچه کار کردی؟ گوید: در راه تو جنگیدم تا کشته شدم. در این هنگام خداوند می فرماید: دروغ گفتی، جنگیدی تا بگویند شجاع است و این چنین گفتند، سپس با صورتش کشیده شده و به جهنم افکنده می شود.

^۱ - بخاری، ۶۴۹۹ و مسلم، ۲۹۸۷ از جندب بن عبدالله

این اولین نفر است، اولین نفری که به جهنم می رود، ببین که دیندار ماندن و ریاکار بودن چه قدر خطرناک است!

دوم: «مردی که علم را آموخت و به دیگران تعلیم داد و قرآن را خواند، او را می آورند و خداوند نعمتش را به او گوشزد نموده و می فرماید: با این نعمت چه کردی؟ او می گوید: من به خاطر تو علم آموختم و به خاطر تو قرآن را به دیگران تعلیم دادم، خداوند می فرماید: دروغ گفتی، بلکه آموختی تا به تو بگویند عالم است و این چنین گفتند، قرآن را تلاوت نمودی تا به تو بگویند: قاری و این چنین گفته شد، سپس دستور داده می شود و با صورت کشیده شده و به آتش افکنده می شود.»

سوم: مردی که خداوند او را بی نیاز نمود و از هر نوع مال و ثروت در اختیارش گذاشت. او هر طور که بخواهد آن را مصرف می کند. او در راه خدا انفاق می کند. پس به درگاه خداوند آورده می شود و نعمتش را به او نشان می دهد و او آن را می شناسد، پس به او گفته می شود، با آن چه کردی؟ گوید: پروردگارا! آن را در همه ی راه هایی که تک دوست داری، به خاطر تو انفاق نمودم. خداوند می فرماید: دروغ گفتی، بلکه اینکار را کردی تا به تو بگویند بخشنده و اینچنین گفتند.

رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود: «این سه نفر اولین کسانی هستند که در روز قیامت به دوزخ افکنده می شوند»^۱.

این به معنای عدم آموختن علم، قرائت قرآن و تعلیم دین به مردم یا عدم شهادت در راه خدا و عدم انفاق در راه خدا نیست، بلکه مبدا ریا کنی!

رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ جُبِّ الْحُزْنِ» (از گودال حزن به خدا پناه ببرید).

^۱ - مسلم، ۱۹۰۵، ترمذی، ۲۳۸۲ و احمد، ۸۰۷۸ از ابوهریره رضی الله عنه

گفتند: ای رسول الله! گودال حزن چیست؟ فرمود:

«وَأَدْفِي جَهَنَّمَ تَتَعَوَّذُ بِهِ جَهَنَّمَ كُلَّ يَوْمٍ أَرْبَعِمِائَةَ مَرَّةً» (دره ای در

دوزخ است که دوزخ هر روز چهارصدبار به آن پناه می برد).

گفتند: ای رسول الله! برای چه کسی ساخته شده است؟ فرمود:

«أَعْدَ لِلْفُرَّاءِ الْمُرَائِينَ بِأَعْمَالِهِمْ»^۱ (برای قاریانی که در

کارهایشان ریا می کنند آماده شده است).

قاریان، حافظان قرآنند، کسانی که قرآن، تجوید و علم را به مردم می آموزند، به همین خاطر کار بسیار خطرناکی است. پس هر چه به خداوند نزدیک تر شوی، شیطان دروازه های بیشتری از ریا بر رویت می گشاید و سعی می کند به تو هجوم آورد.

اقسام ریا

ریا چند نوع است؟ چگونه شیطان تو را به ریا می اندازد؟

یکی از انواع ریا آن است که شیطان به صورت واضح و روشن بر تو وارد می شود و این بدترین نوع ریاست و به تو می گوید: فلان کار را بکن تا مردم تو را ببینند. در اصل چرا این کار را انجام می دهی؟ تو در اثنای انجام کار مرتکب شرک نشدی - بلکه در چنین حالتی - فقط این کار را انجام دادی تا فلانی تو را ببیند، در آن لحظه که مشغول طاعت پروردگار هستی فلان شخص تو را ببیند. اگر چنین کردی و از ابتدای کار ریا نمودی، پس بدان که این بدترین و آشکارترین انواع ریاست، همان گونه که در داستانی آمده است: شخصی در مسجد نماز می خواند، عده ای از مردم در مسجد می گفتند: چه قدر با خشوع می خواند، نمازش چه قدر زیباست! چه قدر به خداوند نزدیک است! نزدیک است که اشک از چشمانش جاری شود! عجب خشوع

^۱ - ترمذی، ۲۳۸۳ و ابن ماجه، ۲۵۶ از ابوهیره

وخضوعی! او سخنانشان را می شنید که می گفتند: چه قدر زیبا! چه قدر خاشع! وقتی نمازش را تمام کرد به آنان گفت: من روزه هم هستم! این بدترین انواع ریاست که بسیار آشکار هم هست.

نوعی دیگر از انواع ریا است که مخفی تر می باشد، نوعی که پنهان است و بسیار ترسناک، این چه نوعی است؟ اظهار خستگی کردن به خاطر عبادت، عمداً خودت را خسته جلوه می دهی یا به عمد تظاهر کنی که از پوشیدن حجاب خسته ای، ولی در حقیقت چنین نیست، بلکه فقط یک ادعاست.

مثلاً شخصی می گوید: من خسته ام، چرا؟ چون تمام شب بیدار ماندم، چرا؟ چون بیدار شدم و تمام شب نماز خواندم، پس خداوند از من پذیرفته و پاداش نیکو به من می دهد، من واقعاً خسته ام! تظاهر به زحمت و خستگی.

روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه مردی را دید که سرش را تکان می داد. اظهار خشوع می نمود. عمر گفت: ای مرد! خشوع از گردن حاصل نمی شود، بلکه از قلب می آید، جای خشوع در گردن نیست، بلکه در قلب است. این یکی از انواع پنهان ریا است.

ریا نوع پنهان و پوشیده تر هم دارد، تصور کن! نوعی پنهان تر و مخفی تر از این چه نوعی است؟

این است که تو در ابتدا کاری را برای خدا انجام می دهی، سپس مردم تو را در حال انجام آن کار می بینند، پس از مشاهده مردم خوشحال می شوی، نمازت را خوب، طولانی و زیبا می خوانی!

نه تنها این، بلکه به این خاطر که مردم خشوع واقعی تو را ببینند، تو بیشتر خشوع و خضوع به خرج می دهی، تصور کن! این مخفی ترین و بدترین انواع ریاست.

هنوز نوعی دیگر که که پنهان تر و سخت تر است وجود دارد، چه نوعی؟ این که حواست باشد که نباید جلوی مردم خشوع به خرج دهی تا مردم تو را ببینند، بنابراین در خانه ات خیلی خشوع می کنی تا وقتی در برابر مردم خشوع کنی یک بازیگر نباشی، حیرت انگیز است، این طور نیست؟! خیلی دشوار است که در خانه خشوع، اخلاص و گریه را رعایت کن که اگر این کار را در برابر مردم کردم طبیعی باشد، یعنی همان طور که در برابر مردم رفتار می کنم در تنهایی نیز همان طور هستم تا به این وسیله مورد سرزنش و توبیخ نفست قرار نگیری که فقط در برابر مردم خاشع و فروتن هستی، پس در تنهایی نیز همین کار را می کنی تا در مقابل مردم هم این گونه باشی. چنین نوعی نیز در قلب ها اتفاق می افتد.

اضافه بر این ها، نوعی بسیار بسیار پنهان و خیلی خیلی خطرناک نیز وجود دارد، آن چیست؟ این که در اتاقت تنها باشی، کسی تو را نبیند و ریاکارانه گریه کنی، چطور ممکن است؟ آرزو می کنی که مردم تو را ببینند، این طور نیست! آرزو می کنی! با خودت می گویی: ای کاش این دو قطره اشک دیشب که در میان مردم بودم، سرازیر می شد، تصور کن!

سلف صالح می گویند: برخی از مردم حتی اگر در میان هزاران نفر باشند، خالصانه اشک می ریزند و عده ای دیگر وقتی در اتاقتشان تنها هستند و کسی آنان را نمی بیند، ریا می کند!

حکم کاری که در آن ریا هست

خداوند چگونه چنین عمل معیوبی را محاسبه می نماید؟ چگونه به خاطر ریا محاسبه می شویم؟ محاسبه ریا نزد بسیاری از علما این گونه است، این مفهوم بسیار مهمی است، پس آن را به خاطر بسپارید.

خداوند متعال می فرماید:

«أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ»^۱.

(من بی نیازترین شریکان از شرک هستم.)

ایا این بدان معناست که اگر کسی حتی به اندازه ی یک لحظه شرک ورزید، عملش کاملاً فاسد شده است؟ نه! این یکی از نشانه های وسعت رحمت پروردگار است! چه طور؟ می خواهم این نکته را متوجه شوید، اگر در اصل کار شرک ورزیدی و در آن اصلاً اخلاص نداشتی، یعنی کاری را فقط برای این که مردم تو را ببینند، انجام دهی، چنین عملی هیچ ثوابی ندارد. بلکه یکی از گناهان کبیره است که باعث خشم و غضب پروردگار می گردد بدترین انواع ریاست. به همین خاطر تو را از شریک آوردن برای خدا در اعمال برحذر می دارم و همچنین خارج شدن از خانه به منظور دیده شدن توسط مردم. مبادا! حجاب را رعایت کنی تا مثل دوستانت باشی! نکند که قطره ی اشک بریزی تا مردم بگویند تو خاشع و فروتن هستی! مبادا این کار را به خاطر مردم انجام دهی! اصل کردار چیست؟ اگر اصل کردار مردم باشند، این ریای محض و خطری بزرگ و معصیتی بس کلان است.

اگر در حین انجام عملی ریا صورت گرفت یعنی من یعنی من در اصل به خاطر خدا از خانه بیرون رفتم ولی در اثنای تحصیل و درص خواندندم ریا در من نفوذ کرد و باخودم گفتم: ای کاش فلانی الان به من نگاه می کرد یا به عمد صدایم را در دعا بلند کردم تا مردم از خشوعم مطلع شوند این مسأله چه می شود؟ علما سخن جالبی می گویند که مفهومش چنین است که تسویه حساب می شود. منظور از تسویه حساب چیست؟ اگر در یک عمل میزان اخلاص بیشتر از ریاباشد این دو از هم کم می شوند و به اندازه ی باقیمانده ثواب میری. حال اگر ریابیشتر از اخلاص باشد ریا از اخلاص کم می شود و باقیمانده مجازاتی است که در

^۱ - پیش تر ذکر شد. هم چنین مسلم، ۲۹۸۵، ابن ماجه، ۴۲۰۲، و احمد، ۷۹۳۹ از ابوهریره

روز قیامت به خاطرش مورد محاسبه قرار می‌گیری این سخنانی که گفتم همان رحمت خداوند است آیا می‌توانی تصور کنی که اگر بایک لحظه شرک ورزیدن در یک عمل آن عمل را کاملاً از دست می‌دادی چه مصیبتی پیش می‌آمد؟ اگر این طور بود هیچ کس مخلص نبود تا زمانی که در منشأ یک عمل اخلاص داشته باشی به خاطر خدا باحجاب شدی و در حین انجام کار اشتباهی پیش آمد، ریا صورت گرفت از آن کار کاسته می‌شود و به اندازه‌ی باقیمانده اجر و پاداش نصیبت می‌شود، پس سعی کن تا از مقدار ریا در کارهایت بکاهی یا تا آنجا که ممکن است وجودت را از آن پاک کنی. خداوند می‌فرماید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

(زلزله/ ۸ - ۷).

(هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای کار نیکو کرده باشد آن را خواهد دید و هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را خواهد دید.)

شاید شخص وحشت کرده و بگوید: عرصه بر ما خیلی تنگ شد. هرگز برادرانم! من تو را از یک مسأله‌ی بسیار ساده که باعث نجات تو از گذشته‌ها می‌شود، مطلع سازم، فقط یک عبارت و کسی که آن را ضمن اذکار صبح و شام بخواند، از شرک اصغر نجات می‌یابد، از ریا خلاص می‌شود.

رسول الله صل الله علیه و سلم می‌فرماید:

«اتَّقُوا الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ الَّذِي هُوَ أَلْخَفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ». (از شرک

اصغر که پنهان تر از حرکت مورچه است، بپرهیزید.)

بله از حرکت مورچه‌ی سیاه بر روی صخره‌ی سخت در شب تاریک مخفی تر و پنهان تر است. گفتند: چگونه ای رسول الله؟! درمان آن گفتن این عبارت است تا از شرک نجات یابند. این عبارت، چیست؟

ببینید که اسلام چقدر ساده است. رسول الله فرمود هر روز صبح و شب بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ شَيْئاً أَعْلَمُهُ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ.»^۱ (پروردگارا! من از این آگاهانه چیزی را برایت شریک قرار دهم به تو پناه می آورم و از اینکه ناآگاهانه برایت شریک قرار دهم از تو طلب آمرزش می کنم.)

منظور از اینکه به خاطر آن چه که نمی دانم استغفار می کنم چیست؟ آن ها مسایل بسیار پنهان و پوشیده ای است که واضح و روشن نیست و ما درباره اش توضیح دادیم: «پروردگارا من از این که آگاهانه چیزی را برایت شریک قرار دهم به تو پناه می آورم و از این که ناآگاهانه برایت شریک قرار دهم از تو طلب آمرزش می کنم.»

اگر این جمله را هر روز صبح و شب بگویی با استناد به نص حدیث رسول الله صل الله علیه وسلم از شرک اصغر نجات می یابی. بین چقدر ساده است، با وجود این که ما گفتیم: مواظب شرک خفی باش، متوجه امور پنهان و پوشیده باش، ولی به خدا قسم برادران! یک لحظه اخلاص، گذشته ها را محو می کنی و می پوشانند. برادرانم! به همان اندازه که شما را از ریا ترساندم، به همان اندازه از وسوسه های شما می ترسم. برای خدا اخلاص داشته باش و تمام سعیت را در کسب این اخلاص بکن و آسوده خاطر باش، چون با لحظاتی از اخلاص، گناهان بزرگی بخشوده می شود.^۲

^۱ - خدا بیامرزد شاعری را که چنین زیبا سروده است:

به من درد دل افشان کن، مداوا کردنش بامن
بیا یک لحظه با من باش، پیدا کردنش با من
بیاور ذره ای اخلاص، دریا کردنش با من
در این خانه دق الباب کن، وا کردنش با من
طلب کن آن چه می خواهی، مهیا کردنش با من
غم فردا مخور تا مین فردا کردنش با من

دلت راخانه من کن، مصفا کردنش با من
اگر گم کرده ای ای دل، کلید استجابیت را
ببفشان قطره ای اشکی، که من هستم خریدارش
اگر درها به رویت بسته شد دل پر مکن باز آ
به من گو حاجت خود را، که من هستم خریدارش چه خوردی
روزی امروز ما را شکر نعمت کن

شاید این سوال پیش بیاید که چگونه بدانم مخلص هستم یا نه؟ چگونه دریابم که مخلصم یا نه؟ دلایل اخلاص چیست؟ چه اتفاقی می افتد که من به وسیله آن به مخلص بودنم پی می برم؟

یکی از نشانه های اخلاص آن است که همیشه بر خودت می ترسی، همواره خودت را به کوتاهی متهم می کنی. اگر روزی بگویی: من خوبم و اوضاع و احوال خوب است، چه کسی تا به حال مثل من چنین و چنان کرده است، دوستانم همه گمراهند و من خیلی خوبم، آن وقت است که باید بدانی با خطر بزرگی مواجه هستی، باید نگران خودت باشی.

روزی عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - گریه می کرد، به او گفتند: چرا گریه می کنی در حالی که طاعات بسیار انجام داده ای؟ گفت: به خاطر این فرمایش پروردگار گریه میکنم: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده/۲۷). (خدا تنها از تقوا پیشه گان می پذیرد.)

یعنی کارهای که تا به حال انجام داده ام، کافی نیست، مهم این است که خداوند از متقیان می پذیرد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه که بشارات بهشت به او داده شده است، می گوید: «ای کاش مویی بر سینه ی ابوبکر بودم، ای کاش مادر عمر، عمر را نمی زاید.»

می ترسید، بسیار نگران بود.

بیاور نیک و بد را جمع و منها کردنش بامن
بخوان یک آیه را تفسیر و معنا کردنش با من
تو نام توبه را بنویس، امضا کردنش با من

بیا قبل از وقوع مرگ روشن کن حسابت را
به قرآن آیه رحمت فراوان است ای انسان
اگر عمری گنه کردی، مشو نومید از رحمت

(مترجم)

باید همیشه از ریا ترسید. اخلاص این است که همواره دیدن اخلاص را از دست بدهی، اخلاص یعنی اشتیاق به اخلاص در طول دوران زندگی. تا زمانی که با خود بگویی: می ترسم مخلص نباشم، مطمئن باش که مخلص هستی. به محض این که فراموش کردی، یک ماه بدون اینکه به اخلاص فکر کنی، بگذرد، پس حواست را جمع کن! در حال وارد شدن به محوطه ی ریا هستی. تا وقتی نگران خودت هستی، آسوده خاطر باش! چون یکی از نشانه های اخلاص آن است که همواره نگران خودت باشی و همیشه خودت را متهم سازی که دیگر اخلاص نداری و همان طور که گفتم: اخلاص، ندیدن اخلاص است. پس هرگاه به دنبال این مفهوم بودی و از این مفهوم بر خودت ترسیدی، هرگاه از این اتهام از خودت مراقبت کردی آسوده خاطر باش و هنگامی که دیدی از آن دور شدی، پس بدان که مطمئناً از اخلاص فاصله گرفته ای، این اولین کار تو است، اولین نکته، اتهام همیشگی نفس و نگرانی و پرسیدن از خود: آیا من مخلص هستم یا نه؟

دومین نشانه:

یکی از علایم اخلاص آن است که در پی مدح و ستایش مردم نباشی، به ستایش مردم نسبت به طاعت اهمیت نده. ممکن است از مدح و ستایش مردم خوشحال شوی، شاید اتفاق بیفتد، ولی تو آرزو نکن و نگو: «خدایا کاری کن که مردم مدح و ستایشم بکنند.» بدتر این که اگر آنان این کار را نکردند، چه اتفاقی می افتد؟ از دستشان عصبانی هستی تا وقتی که تورا بستانند، نه تا وقتی که ستایش و سرزنش مردم نزد من یکسان باشد، من برای خدا اخلاص دارم، چه مرا ستودید و چه ملامت کردید. بعضی از دختران را می بینی که اگر خانواده یا دوستانشان به خاطر حجاب با او تندی می کنند، احساس ملامت و سرزنش می کند و این نشانه نقص اخلاص است. برخی دیگر اگر ببینند که مردم به خاطر

عبادتشان آنان را مورد تمجید و ستایش قرار می دهند، بر آنان می افزایند، پس اگر دست از ستایش بردارند، آنان نیز دست از طاعت می کشند و تنبلی می کنند و این یکی از دلایل عدم اخلاص است، زیرا یکی از نشانه های اخلاص آن است که به دنبال ستایش مردم نباشی و از عدم تعریف و تمجید آنان خشمگین نگردی،

محمد بن واسع سخن عجیبی دارد. جلوی او را تمجید و ستایش می کردند، او به آنان گفت: «هر چه می خواهید بگویید، وقتی دست و پایم را بگیرند و به جهنم بیندازند آیا این حرفهای شما به دردم می خورند.» این حرفهای شما هیچ نفعی به من نمی رسانند، دیدی که اهمیت ندادن به مدح و ذم چه می کند؟!

سومین نشانه:

مورد سوم که دال بر اخلاص است، برای پسران و دختران جوان بسیار اتفاق می افتد، آن است که علی رغم فساد مردم، طاعتت را تغییر مده. آیا تو از فرامین الهی فرمانبرداری می کنی بدین دلیل که مردم این کار را انجام می دهند یا به خاطر پایبندی به دستور خداوند، این کار را انجام می دهی؟ تابستان از راه رسید، همه دوستان مشغول معصیت و گناهند، تو دستورات پروردگار را اجرا می کردی چون هیچ کس سرکشی و معصیت نمی کرد! حالا که آنان معصیت می کنند، پس تو هم این کار را می کنی! این یکی از دلایل عدم اخلاص است. چرا؟ چون تو به خاطر چه کسی به دستورات دینی پایبندی؟ به خاطر خدا! خوب، اکنون که مردم بد و فاسق شده اند و از خداوند فاصله گرفته اند، تو در این میان چه کاره ای؟

دختری که به خاطر بی حجابی دوستانش، بی حجاب می شود، اخلاص ندارد.

نیت محور زندگیت شود

یکی از علایم اخلاص آن است که نیت محور زندگیت شود. قبلا در این رابطه سخن گفته شد. همه ی رفتارها و کردارهایت در زندگی بر اساس نیت باشد.

یکی دیگر از نشانه های اخلاص، مخفی کردن حسنات و کارهای نیک است، فقط هنگام الگو بودن، آن را آشکار کنی، یعنی وقتی که می خواهی مردم به تو اقتدا کنند و این مسأله در جامعه مد نظر است، ما می خواهیم که مردم به تقلید از متدین ها بپردازند، ولی باید همیشه کارهایی نیکی داشته باشی که هیچ کس از آن باخبر نباشد، رازی میان تو و خدایت باشد. پس یکی از دلایل اخلاص این است که کارهای خوبی داشته باشی که فقط و فقط خودت از آن باخبر باشی. داستان سه نفری که صخره آنان را در غار زندانی کرد، به یاد داشته باش، تو نیز باید کارهایی داشته باشی که اول خدا از آن مطلع باشد و سپس خودت.

نشانه های اخلاص را با هم مرور کنیم:

- ۱ - همیشه خود را به کوتاهی در حق خداوند متهم کنی.
- ۲ - هرگز اخلاص را در وجودت نبینی و خودت را به خاطر آن بازخواست نمایی.
- ۳ - در پی مدح و ستایش یا ملامت و سرزنش مردم نباشی تا آن جا که بین دو امر نزدت یکسان باشد.
- ۴ - اگر مردم به سوی طاعت یا فساد تغییر کردند، تو تغییر نکنی.
- ۵ - نیت محور زندگیت باشد.
- ۶ - کارهای نیکت را مخفی کن مگر هنگامی که الگو باشد.

من به دو نکته اشاره می‌کنم، یکی از آن‌ها بسیار مهم است و شاید عده‌ای با شنیدن این سخنان، از تبلیغ مردم، الگو بودن برای مردم، امامت دادن در نماز و یا آموختن تجوید به دوستان بترسند و بگویند: ما می‌ترسیم ریا در ما نفوذ کند. ما در این جا به یک مسأله‌ی بسیار مهم اشاره می‌کنیم: انجام یک کار به خاطر مردم ریاست، همین طور ترک یک کار به خاطر مردم ریا محسوب می‌شود. پس اگر وارد مسجد شدم تا دو رکعت نماز بخوانم و دیدم مسجد مملو از نمازگزاران است و با خودم گفتم: اکنون نماز نمی‌خوانم چون از وارد شدن امور پنهانی که قبلاً درباره‌اش سخن گفته شد در این عمل می‌ترسم، این کار نیز ریاست، چرا؟ چون تو کاری را به خاطر مردم رها کردی، به مسجد برو و نماز بخوان و نیتت را تصحیح نما. شریعت این را می‌گوید، من از خودم نمی‌گویم، بلکه می‌گویم شریعت چنین گفته است. اگر مشغول خواندن قرآن بودم و واقعا خشوع داشتم، در این هنگام عده‌ای بر من وارد شدند و من به خاطر مردم دست از تلاوت قرآن کشیدم، این کار ریا است، باید کارت را ادامه بدهی.

من قرآن می‌خواندم و صدقه می‌دادم و به خاطر مردم و نداشتن حتی یه ذره ریا، از این کار دست می‌کشم، نه! همان طور که بودی بمان، به کاری که داشتی انجام می‌دادی، ادامه بده، بلکه برعکس گاهی اوقات کارهای خوب را جلوی مردم انجام بده تا به تو اقتدا کنند، در برابر ثروتمندان صدقه بده تا از تو تقلید کنند، در برابر شخص بی‌نماز، نماز بخوان تا یاد بگیرد، دست این و آن را بگیر، مواظب باش که سخن در رابطه با اخلاص این مفهوم را در تو تغییر دهد، چون ترک عمل به خاطر مردم ریاست و راه حل آن است که آن است که خودت را درست کنی و سعی داشته باشی نیتت را تصحیح نمایی تا خداوند تو را یاری نماید.

نمونه هایی از مخلصان

در واقع آخرین موضوع، نمونه های اخلاص هستند، نمونه هایی که یاد آور می شویم از انواع گوناگون انسان ها است که به خاطر خداوند اخلاص پیش کردند تا تو از آنان بیاموزی و تقلید کنی.

اخلاص مادر مریم

همسر عمران - مادر مریم - چه گفت؟ خداوند متعال می فرماید:

«إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ

مِنِّي» (آل عمران/۳۵).

(هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آن چه در شکم دارم خالصانه نذر تو کردم پس آن را از من بپذیر.) نذر کردن یعنی چه؟ یعنی خالص به خاطر تو ای پروردگارا! این نمونه را دیدی، آیا تا به حال زنی را دیدی که هنگام زایمان، نوزادش را برای خداوند نذر کند؟! زبان حال او می گوید: خداوند! آن چه در شکم است زندگی خواهم کرد و من او را فقط به خاطر تو تربیت می کنم، چیزی از او نمی خواهم، من می خواهم در راه تو شهید شود ای خدا!

«إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ

مِنِّي» (آل عمران/۳۵).

«محررا» یعنی چه؟ یعنی آزاد از هر گونه قید و بند، از هر هوا و هوس، از هر میل شخصی به مادرش. «فَتَقَبَّلَ مِنِّي» (پس از من بپذیر).

آیه بعد از این چنین می گوید:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّئُهَا نَبَأًا حَسَنًا» (آل عمران/۳۷)

(خداوند او را به طور نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای او را

رویانید.)

نتیجه، مریم - سلام الله علیها - شد، آیا دیدید که ثمره اخلاص چیست! ملاحظه کردید که یک کلمه مخلصانه مادر چه کرد؟!

اخلاص رسول الله صل الله علیه وسلم

بین، رسول الله صل الله علیه وسلم هر شب بیدار می شود و پیش از نماز شب این دعا را می خواند، با من به اخلاصش در این دعا بنگر:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ مَلَكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ لَكَ الْحَقُّ وَ وَعَدُكَ الْحَقُّ وَ بَقَاؤُكَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ وَ النَّبِيُّونَ حَقٌّ وَ مُحَمَّدٌ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ حَقٌّ اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ بِكَ أَمَنْتُ وَ إِلَيْكَ أُنْبِتُ وَ بِكَ خَاصَمْتُ وَ إِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرْتُ وَ مَا أَسْرَرْتُ وَ مَا أَعْلَنْتُ أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَ أَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^۱

(خداوندا شکر و سپاس از آن توست، تویی که پادشاه آسمان و زمین و هر چه در آن وجود دارد، هستی، تو برپادارنده آسمان و زمین و هر چه در آن وجود دارد، هستی، حمد و سپاس تو را که نور و روشنایی آسمان ها و زمین و هر چه در آن وجود دارد، هستی، حمد و ستایش از آن که حق و حقیقت هستی، وعده ات حق است، دیدارت حق است، آتش حق است، پیامبران برحقند، محمد حق است و رستاخیز حق است - اکنون بقیه سخنان را ببین - پروردگارا! تسلیم توام، بر تو توکل کردم، به تو ایمان آوردم، به سوی تو بازگشتم، دشمنی ام فقط به خاطر توست و قضاوتم به سوی توست، پس گذشته و آینده ام و پنهان و پیدایم را ببخشای، تو به جلو و تاخیر اندازنده ای، هیچ معبودی جز تو وجود ندارد.)

^۱ - بخاری، ۱۱۲۰ و مسلم، ۷۶۹ از ابن عباس - رضی الله عنهما.

این تسلیم شدن مطلق را در برابر خداوند ملاحظه کن.

اخلاص عمر بن عبدالعزیز

یکی دیگر از نمونه های اخلاص، اخلاص عمر بن عبدالعزیز است. من درباره او فقط یک جمله خواهم گفت. درباره او گفته اند: عمر بن عبدالعزیز هیچ گامی بدون نیت برنداشته است، تصور کن! عمر بن عبدالعزیز حتی یک قدم بدون نیت برنداشته است.

اخلاص خالد بن ولید

اخلاص خالد بن ولید نیز یکی از نمونه های اخلاص است. فرمانده ی بزرگ پیروز در همه ی جنگ ها در پناه پروردگار، در آخرین جنگ با رومیان، عزل می شود و ابو عبیده بن جراح به جای او منصوب می گردد و او سربازی تحت فرماندهی ابو عبیده بن جراح می گردد، چه کسی تحمل این کار را دارد، او بیش از وقتی که فرمانده بود، کار می کرد. از او پرسیدند: چرا این قدر کار می کنی؟ گفت: من سرزمین شام را به خاطر خدا فتح می کنم نه به خاطر عمر بن خطاب، اخلاصش را دیدید!

یکی دیگر از نمونه های اخلاص، اخلاص آن صحابی است که در اثنای غزوه ی خیبر و توزیع غنایم نزد رسول الله آمد. سهمش را از غنایم به او دادند، او بر انگیخت و گفت: این چیست؟ گفتند: سهمت از غنیمت ها است. او غنایم را برداشت و نزد رسول الله صل الله علیه و سلم رفت و گفت: ای رسول الله من به خاطر این ها از تو پیروی نکردم، بلکه به خاطر اصابت تیر به این جا از تو پیروی کردم و به گلویش اشاره کرد. رسول الله فرمود:

«إِنْ تَصَدَّقِ اللَّهَ يَصُدِّقَكَ» (اگر با خداوند صادق و رو راست باشی،

خداوند نیز تو را تصدیق می نماید.)

بعد از جنگ، او را در حالی یافتند که تبر به همان جایی اصابت نموده بود که اشاره کرد، رسول الله صل الله علیه و سلم فرمود:

«أَهُوَ هُوَ». (این خودش است.)

گفتند: بله ای رسول الله! رسول الله صل الله علیه و سلم فرمود:

«صَدَقَ اللَّهُ فَصَدَّقَهُ». (با خداوند صداقت پیشه نمود و خداوند، نیز

او را تصدیق کرد.)

رسول الله کنار قبرش ایستاد و زره اش را در آورد و با عبایش او را کفن نمود و فرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ خَرَجَ مُهَاجِرًا فِي سَبِيلِكَ فَقَتِلْ شَهِيدًا وَ أَنَا عَلَيْهِ شَهِيدٌ فَأَغْفِرْ لَهُ»

(خدایا! این بنده ات است که در راه تو هجرت نمود و سپس در راه تو شهید شد و من گواه او هستم، پس او را بیامرز.)

حالا اخلاص آن مرد را دیدید.

اخلاص زین العابدین

آخرین نمونه اخلاص، اخلاص زین العابدین علی بن حسین بن علی - رضی الله عنهم - است، اخلاصی بس عجیب و شگفت انگیز، ده سال فقیران مدینه پشت در خانه هایشان غذا می یافتند، بدون این که بدانند چه کسی به آنان غذا می دهد تا روز وفات زین العابدین، آن وقت بود که دیگر از غذا خبری نبود، وقتی گذاشته شدن غذا قطع شد، دانستند کسی که به آنان غذا می داده است زین العابدین بوده است و وقتی خواستند او را غسل دهند، آثار کبودی و سیاهی را بر کتفش دیدند و گفتند: این کبودی چیست؟ فهمیدند که این اثر به خاطر حمل شبانه آرد و خمیر به خانه ی فقیران و مستمندان ایجاد شده است.

چه کسی چنین اخلاصی دارد؟ حسن بصری - رحمه الله - گوید: من مردانی را دریافته ام که هر کدام از آنان شب با همسرش در بسترش می

خوابد، سرش را کنار سر همسرش گذاشته و از ترس و خشیت پروردگار اشک از چشمانش جاری است، ولی همسرش نمی فهمد.

حالا اخلاص را دیدی؟! او و همسرش در یک رختخواب خوابیده اند و از ترس خدا اشک از چشمانش جاری است، ولی همسرش احساسی نمی کند! شاید در همان حال که گریه می کند، با یکدیگر صحبت کنند، ولی باز هم احساس نکند، شاید هم دو مرد در کنار یکدیگر نماز می خوانند و یکی از آنها از ترس و عشق به خداوند مثل ابر بهاری می گرید و مواظب است تا صدای هق هق گریه و زاریش بلند نشود تا ثوابی کامل ببرد، چه کسی چنین اخلاصی دارد؟

برادرانم! آیا اخلاص را شناختید؟ اخلاص احساس قلبی است که فقط به طاعت پروردگار اهمیت می دهی و عشق و محبت خدایی قلبت را فرا می گیرد، از قلب سرچشمه می گیرد، پس بیایید تا چنین اخلاصی را تجربه کنیم، چگونه آغاز می شود؟! بنییت! در پایان، این نسخه اخلاص است: برای اینکه انسانی مخلص باشم، باید این پنج مورد را رعایت نمایم:

۱ - در نیتم تجدید نظر نمایم.

۲ - همواره از خداوند در خواست اخلاص نمایم.

۳ - این دعا را در اذکار شبانه روز بخوانم: (خدایا! من از این که دانسته یا ندانسته به تو شرک بورزم، به تو پناه می آورم و از تو طلب آمرزش می کنم).

۴ - برای خودت طاعتی مخفیانه — کار نیک پنهانی — قرار بده که کسی جز تو و خدایت از آن مطلع نباشد.

۵ - همیشه الگو باش و طاعتی را که از خلال آن می توانی باعث هدایت مردم شوی، مخفی مکن.

توبه

مفهوم توبه

توبه به چه معناست؟

توبه یعنی بازگشت و رجوع، یعنی ترس قلبی که تو را به بازگشت به سوی خداوند وادارد.

توبه با علم و آگاهی آغاز می شود، تو از گناهت مطلع و باخبری، مقام و منزلت خداوند را نیز می دانی و این امر ترسی را در قلبت ایجاد می کند و این ترس تو را به عملی وادارد که همان اراده به توبه و تحقق آن است.

توبه کننده به درگاه خداوند چه کسی است؟

توبه کننده به درگاه خدا بیمناک، پشیمان، بازگشت کننده و مراجعه کننده است. همه گناهان و معصیت ها را رها کرده و با تمام وجود به سوی تو باز می گردیم ای پروردگار! پس گناهایی که بیست سال آن را انجام می دادم، امروز به خاطر تو آن را رها خواهم کرد، به خاطر عشق و محبت تو ای خداوند مهربان! به خاطر اطاعت از تو ای پروردگار!

توبه این است، ترک معصیت و بازگشت به سوی پروردگار عالمیان!

بعضی از مردم گمان می کنند که کلمه توبه کننده فقط منحصر به کسی است که مرتکب گناهی کبیره می گردد که بازگشت از آن لازم و ضروری است، عده ای این گونه می اندیشند، پس می پرسند: چرا توبه کنم؟ من که گناه کبیره ای انجام نداده ام تا توبه کنم، وقتی مرتکب گناه کبیره شوم توبه خواهم کرد؟

بعضی دیگر می پرسند: چرا توبه می کنیم؟ ما که در عمرمان کار حرامی نکرده ایم. به ویژه بسیاری از زنان، می بینی که خیلی از زنان

اصلاً معصیت نمی کنند. چون غالباً زن در عرصی معاصی بیم و هراسی ندارد و مرتکب معاصی نمی شود، به همین خاطر احساس می کند که در مسأله ی توبه اصلاً مورد خطاب نیست و با خود می گوید: این سخنان به من مربوط نیست، این حرف ها برای کسانی است که - پناه بر خدا- مرتکب گناه کبیره می شوند. از چنین خاستگاهی است که بر آن شدیم تا این مفهوم را تصحیح نمایم، به همین جهت برخی از بندگان فرمانبردار خداوند و بعضی از جوانانی که به طاعت از پروردگار بسیار اهمیت می دهند و سال هاست که پایبند به دین هستند گمان می برند که مسأله ی توبه هیچ ربطی به آنان ندارد و فقط مربوط به گناه کارانی است که هنوز توبه نکرده اند و پایبند نشده اند.

توبه منزلگاه همه ی منزلگاه ها است، یعنی چه؟ یعنی این بدان معناست که همه ی درجات ایمان، توبه را در بر می گیرد، گناه کار نیازمند توبه است، کسی که مرتکب گناه کبیره شده است، محتاج توبه است، کسی که گناهان صغیره انجام داده است به توبه نیاز دارد و توبه کننده نیز به تجدید توبه احتیاج دارد همگی ما نیازمند توبه هستیم، زیرا یکی از فرایض اسلام آن است که همواره، بارها و بارها به سوی خداوند بازگردیم، هر روز و هر شب، نمی گویم یک بار در همه ی عمر، بلکه بارها و بارها در شبانه روز، باید توبه کرد.

چرا توبه می کنیم؟ در واقع، وقتی از درون احساس نیاز به توبه می کنید باید از این سرآغاز، شروع کنید.

باید ببینی رابطه ات با خداوند چگونه است، چه قدر در حق خداوند کوتاهی می کنی، وقتی که پس از همه ی این ها به تو می گویم باید توبه کنی. قلبت به درد آید و بسوزد، در حالی که زبان حالت گوید: «باید توبه کنم، من می خواهم توبه کنم.»

بیایید با هم ببینیم که چه می‌کنیم، سپس به شما نشانمی‌دهم که هر کس چه باید بکند. از این پس اگر گفتیم باید توبه کنیم باید بدانیم که چرا توبه می‌کنیم، برادرانم! ما به خاطر گناهان کبیره توبه می‌کنیم، من مرتکب گناه کبیره می‌شوم! پناه بر خدا امکان ندارد که من مرتکب گناه کبیره شوم، نه! تو گناه کبیره انجام می‌دهی، مثل چه چیزی؟ آیا به تاخیر انداختن نماز گناه کبیره نیست، مگر جمع کردن نمازها با یکدیگر ناه کبیره نیست، پس کسی که نماز ظهر را در عصر و عصر را وقت مغرب و مغرب را وقت عشا می‌خواند و هر روز نماز صبح را پس از طلوع خورشید می‌خواند، آیا این گناه کبیره نیست؟ با استناد به نص حدیث رسول الله صل الله علیه وسلم این کار گناه کبیره است، آن جا که می‌فرماید:

«مَنْ جَمَعَ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ فَقَدْ أَتَى بَابًا مِنْ أَبْوَابِ الْكِبَائِرِ»^۱ (کسی که بدون هیچ عذری دو نماز را با هم جمع کند به یکی از دروازه های گناهان کبیره رسیده است.)
در لفظ دیگری آمده است:

«مَنْ جَمَعَ صَلَاتَيْنِ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ...»^۲ (کسی که دو نماز را بدون عذر جمع کند...)

معذوریت به چه معناست؟ هنگامی که ساعت را برای نماز صبح کوک می‌کنم، ولی خواب ماندم و واقعاً قصد دارم بیدار شوم، این معذوریت است و بخشوده خواهی شد. ولی فلان خانم بیست ساله است و نمی‌خواهد بیدار شد و نماز صبح را بخواند و فلانی به فکرش نمی‌رسد که ساعت را کوک کند یا به دوستش بگوید او را برای نماز بیدار کنی

۱ - ترمذی، ۱۸۸ و حاکم، ۱۰۲۰ از ابن عباس

۲ - مسند ابو یعلی، ۲۷۵۱، طبرانی، الکبیر، ۱۱۵۴۰ و ابن حیان، المجروحین، ۲۴۳، از ابن عباس - رضی الله عنهما.

کمی زودتر بخوابد تا برای نماز صبح بیدار شود. برادرانم! حالا دیدید که ممکن است مرتکب گناه کبیره شوید، آیا می دانید گناه کبیره یعنی چه؟ حتی این یکی از بزرگترین گناهان کبیره است، این گناه کبیره چیست؟ تاخیر در نماز و جمع نمازها با هم است، مگر به تاخیر انداختن نماز گناه بزرگی نیست، مگر خداوند به ما نمی فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (ماعون/ ۵-۴)

(وای به حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپارند.)

وای بر کسی که نسبت به نمازش سهل انگاری می کند.

ابن عباس می گوید: «کسانی که نسبت به نمازشان کوتاهی و سهل انگاری می کنند، کسانی هستند که آن را به تاخیر می اندازند.»^۱

منظور از سهل انگاری کسی نیست که در دانشگاه نماز نمی خواند، بلکه سهل انگار کسی است که نماز ظهر را چند دقیقه پیش از عصر و عصر را چند دقیقه پیش از مغرب می خواند، نماز عصر را قبل از اذان مغرب و نماز ظهر را قبل از عصر می خواند، دو دقیقه قبل از مغرب نماز عصر را می خواند و دو دقیقه قبل از عشا نماز مغرب را می خواند، پس کسی که نماز خواندنش این گونه باشد، خداوند چه وعده ای به او داده است؟! خداوند او را به «ویل» و عده داده است، بلکه «ویل!». اما ویل به چه معناست؟ رسول الله می فرماید:

«وَيْلٌ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ يَهْوِي فِيهِ الْكَافِرُ أَرْبَعِينَ خَرِيفًا قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ قَعْرَهُ»^۲.

(ویل دره ای در جهنم است که کافر در آن افکنده می شود، چهل سال به طول می انجامد تا به قعرش برسد.)

۱ - تفسیر طبری، ۳۰، ۳۱۱.

۲ - احمد، ۱۱۳۱۵ و ترمذی، ۳۱۶۴، ترمذی می گوید این حدیث غریب است.

ابن عباس گوید که «ویل» «جَبَلٌ مِنَ النَّارِ زَلِقَ كُلَّمَا صَعَدَهُ الْفَاجِرُ زَلِقَ فَهُوَ فِي النَّارِ»^۱

(کوه آتشین لغزنده ای است که هر بار فاجر از آن بالا رود، سُر خورد و به آتش می افتد.)

از مالک ابن دنیار آمده است که «ویل» «دره ی در جهنم است که انواع و اقسام عذاب در آن وجود دارد».^۲

این همان «ویل» است که خداوند آن را به کسی که نمازش را به تاخیر می اندازد وعده داده است!

برادرانم! اکنون دریافتید که چرا ما نیازمند توبه هستیم، زیرا ما گناهان کبیره انجام می دهیم، کسی که به پدر و مادرش فحش و ناسزا می گوید، آیا این کار گناه کبیره نیست؟ مگر رسول الله فرمود:

«إِنَّ مِنْ إِكْبَرِ الْكَبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ»

(از بزرگترین گناهان کبیره این است که شخص پدر و مادرش را لعنت کند.)

گفتند: ای رسول الله! چگونه یک شخص پدر و مادرش را لعنت می کند؟ فرمود:

«يَسْتَبُ الْمَرْءُ أَبَا الْمَرْءِ فَيَسْتَبُ أَبَاهُ وَ إِمَّهُ».^۳ (او پدر شخص دیگر را دشنام می دهد و او نیز پدر و مادرش را دشنام می دهد.)

هر کس از میان شما که چنین کاری می کند، بداند که مرتکب گناه کبیره ای شده است که باعث خشم پروردگار می شود، حالا دیدی که چرا باید توبه کنیم!

۱ - ربك. التخويف من النار، ابن رجب، ۸۵.

۲ - ر. ك. التخويف من النار، ابن رجب، ۸۵.

۳ - بخاری، ۵۹۷۳ و مسلم، ۹۰ از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما.

ما به خاطر به تاخیر انداختن نماز، جمع نمازها، نماز صبحی که بیست یا ده سال است پس از طلوع خورشید خوانده می شود و نافرمانی والدین محتاج توبه هستیم، به خاطر نافرمانی و عقوق پدر و مادر و دست پرانی در برابر مادر نیازمند توبه هستیم. مگر این ها گناه کبیره نیست، یا گمان می کنید جزو گناهان صغیره است. مبادا آن را کوچک و ناچیز بشمار بیاوری. مگر بستن در با عصبانیت، هنگام خروج از خانه در برابر پدر یا مادر گناه کبیره نیست؟

خداوند متعال می فرماید

«أَيُّجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» (حجرات/۱۲).

(آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده ی خود را بخورد؟)

این آیه بیانگر آن است که کسی که غیبت برادر دینی اش را می کند، گویی که گوشتش را در حالی که مرده است، می خورد، خودت را تصور کن که در حال خوردن گوشت برادرت که مرده است، هستی! کسی که گوشت پدر و مادرش را می خورد، چه حال و روزی دارد، با دوستانش می نشیند و پدر و مادرش را مسخره می کند، بلکه چنین مواردی اتفاق می افتد، این سخنان گناه کبیره اند، ما دست به گناهان بزرگی می زنیم، به همین جهت باید توبه کنیم، حالا دیدید که در زندگی ما گناهان بزرگی وجود دارد که باید آن ها را ترک کنیم. حال نظرتان درباره ی مقدمات زنا و فحشا چیست؟ بلکه این ها هم گناهان کبیره هستند، مقدمات فحشا چیست؟ زنا، چشم، کسی که در کانالهای ماهواره ای به دنبال جاهی فاسد می گردد یا در اینترنت به دنبال صفحات غیر مجاز است، مگر این ها گناهان بزرگی نیستند، مگر رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود:

«وَزَنَا الْعَيْنَ النَّظْرَ».

(زنای چشم نگاه کردن است.)

بنابراین نگاه یکی از مقدمات فحشا است! تو با این کار درهای زنا را می‌کوبی، اولین در از درهای زنا، نگاه است، درست است که تو به آن جایگاه زنایی که خداوند آن را حرام دانسته و کیفر دارد، نرسیده‌ای، ولی در مرحله بسیار خطرناکی قرار داری، تو به مقابل دروازه‌های گناه کبیره رسیده‌ای، زنای چشم! جوانی که شبانه روز مرتکب این گناه کبیره می‌شود، جوانان دختر و پسری که روابط دوستی شان گاهی اوقات به اندازه روابط زناشویی پیشرفت می‌کند. آیا این گناه کبیره نیست؟!

چت کردن در اینترنت که بارد و بدل کردن سخنانی که عرق شرم را از پیشانی سرازیر می‌سازد و کوله‌باری از گناه و معصیت را به دنبال دارد، مگر این گناه بزرگی نیست که نیازمند توبه است، آیا تا کنون عزم و اراده تو در قلبت برانگیخته نشده، بگذار گناهان بزرگ را رها کنیم، خوردن مال حرام و ترک حجاب، این‌ها را رها کنیم.

بیا بید دربار هزاران گناه کوچکی که هر شب آن را انجام می‌دهی و محتاج توبه است، سخن بگوییم، هزاران گناه در شبانه روز.

جوانی که افسار نگاهش را رها کرده و در خیابان به چشم چرانی می‌پردازد، هر روز چند گناه و بدی کسب می‌کند؟ چند گناه؟ با هر نخ سیگار چند گناه به دست می‌آوری؟ چند تار مو از زیر حجابت پیدا است و تو اهمیتی به این چند تار مو و کسانی که به آن می‌نگرند، نمی‌دهی، با نگاه هر کس یک گناه نوشته می‌شود، آیا این هزاران گناهی نیست که شبانه روز آن‌ها را انجام می‌دهی و نیازمند توبه است، چگونه با این تعداد بی‌شمار گناه به ملاقات پروردگارمان خواهیم رفت؟! به خدا قسم

اگر یک ماه را برآورد کنیم، می ترسم که به توده ی عظیمی چون کوه ها تبدیل گردد.

خواهری که هنوز باحجاب نشده است، آیا احساس نمی کنی که هر انسانی که به این موها نگاه کند، هر دو طرف گناه کار می شوند؟ حال چند نفر هر روز می بینند؟ هر روز چند گناه می شود؟

غیبت، زنانی که شبانه روز کاری جز غیبت ندارند، مردی که شب و روز دروغ می گوید، بداخلاقی روزانه، برادرانم! آیا همه ی این ها نیازمند توبه هست یا نه؟! چه مقدار از گناهان به توبه احتیاج دارند، گناهان کبیره و صغیره و موارد دیگر نیز وجود دارد که باید به خاطر آن ها توبه کنیم، ما به خاطر غفلت از پروردگارانمان به توبه احتیاج داریم.

چرا آفریده شده ای؟ آفریده شده ای تا خداوند را بشناسی. جمعیت انسان های روی زمین به شش و نیم میلیارد نفر می رسد، خدایا! چند نفر از آنان تو را می شناسند؟ چه تعدادشان از یاد تو غافلند؟ هزاران نفر غافل و گمراه، بلکه میلیون ها نفر از خدا بیخبر، میلیون ها میلیون، اگر بررسی چه کسی روی زمین خداوند را آنچنان که شایسته است، شناخته است، خداوند را آن چنان که سزاوار است، پرستیده است، فرایض پروردگار را انجام داده و نعمت های خداوند را سپاسگذار بوده است؟ تعدادشان چه قدر است؟ آیا به دو یا سه میلیون می رسد؟ از خداوند مسألت داریم که بیشتر و بیشتر باشند، ولی آیا غفلت و گمراهی ما نسبت به پروردگار متعال احتیاج به توبه ندارد، چه کسی به تو رزق و روزی داده است؟ چه کسی این همه نعمت به تو ارزانی داشته است؟ چه کسی این بشریت را که روزانه هزاران گام از پروردگارش فاصله گرفته است، در حالی که او آنان را دوست دارد و هر روز به آنان روزی می دهد و روزی و نعمت هایش را از آنان دریغ نمی دارد،

تحمل می نماید؟ آیا او پروردگار ما نیست؟ آیا غفلت تو از خداوند متعال نیاز به توبه ندارد؟!

آخرین باری که از ترس خداوند، اشک ریختی کی بود؟ کی؟ کی؟ حالا دیدید که ما به خاطر غفلت هایمان چه قدر محتاج توبه هستیم؟

ما در هر صورت گناه می کنیم، آیا تقدیرمان این است که گناه کنیم؟ این مسأله در رابطه با آفرینش ماست، ولی شناخت پروردگار همراه معصیت نیز تقدیر ماست، اشکالی ندارد که روز قیامت گناه کار باشی ولی مشکل آن است که روز قیامت با پروردگارت ملاقات کنی در حالی که چیزی درباره اش نمی دانی، اشکالی ندارد که روز قیامت با کوله باری از اشتباه بروی، ولی مشکل آن جاست که به او بگویی تو مرا آفریده ای و من تو را شناختم ای خدا!

به همین خاطر، برادرانم! غافل بدتر از گناه کار است، من قبلا هم به این نکته اشاره کرده ام و باز هم تکرار می کنم، زنان و جوانان بسیاری هستند که خیلی خوب تربیت شده اند و گناه نمی کنند، ولی مشکلشان چیست؟ مشکل آن است که غافل اند، از خدا غافل اند، در گرداب زندگی گرفتار شده اند، هیچ کار حرامی انجام نمی دهند ولی شبانه روز مشغول به چیزی غیر از خدایند که همان خانه، فرزندان، ازدواج و محبت به همسر است، این ها همه خوب و زیبا هستند، ولی خدا در زندگی تو چه جایگاهی دارد ای برادر؟ خدا در زندگی تو چه منزلتی دارد ای خواهر؟ تو از خداوند غافلی، وس وضعیت بدتر از یک گناه کار است، چرا؟ توبه ی یک گناه کار آسان تر است، شخص گناه کار روزی سر سجده بر زمین می نهد و از معصیتش منجز می شود و به ستوه آمده و می گوید: بس است، من دیگر از گناه متنفر شده ام، ولی انسان غافل هرگز به تنگ نمی آید و تا فرا رسیدن مرگ بر همان حالت باقی می ماند، به همین خاطر شیطان شخص غافل را به

معصیت و گناه وادار نمی کند، چون شیطان می خواهد او هم چنان در غفلتش باقی بماند، چون اگر مرتکب گناه شود از غفلت و گمراهی بیرون خواهد آمد، پس هم چنان غافل بمان، حالا دیدید که ما به خاطر چه چیزهایی نیاز به توبه داریم.

- به خاطر گناهان کبیره

- به خاطر گناهان صغیره

- به خاطر غفلت ها.

- به خاطر نعمت هایی که خداوند به ما ارزانی داشته است، ولی ما در زندگیمان شکر این نعمت ها را به جای نیاوردیم.

به خودت نگاه کن، به چشمت نگاه کن و بگو ای چشم! چه چیزی باعث می شود که تو ببینی، آیا با عقل جور در می آید که از یک ذره منی مرد در رحم زن، دو چشم، دو گوش، زبانی که سخن می گوید، عقلی که می اندیشد، قلبی که احساس می کند، پاهایی که راه می رود و اراده به وجود آید، این ها همه از کجا آمده اند؟ مگر تو ساخته ی دست پروردگار متعال نیستی؟ پس شکر این نعمت کجاست؟

خداوند قلب را آفرید و به او فرمان داده تا خداوند را دوست بدارد، ولی هنگامی که این قلب درک می کند و هوشیار می شود و به درجه دوست داشتن می رسد مخلوقات را دوست می دارد و خالق آفریننده را از یاد می برد! هنگامی که این عقل می فهمد و درک می کند که آفریده ی خداوند «عزوجل» است و عقل از آن پروردگار است و چه کسی قدرت فهم و درک را به او داده است، چه کسی گفت: ای عقل بفهم!؟

اولین تصمیمی که می گیرد این است، نه خدایا! من در مسجد نماز نمی خوانم، من مال حرام می خورم، من حجاب نمی پوشم، من از پدر و مادرم فرمانبرداری نمی کنم، من آزادم، با وجود این که خداوند است که

قدرت تفکر و اندیشه را به عقل داده است، آیا دیدید که چرا ما محتاج توبه هستیم؟

آخرین موردی که می‌خواهم در رابطه با آن صحبت کنم خیلی دشوار است! بله. به خدا قسم که آخرین مورد خیلی خیلی سخت است و به خاطر آن به توبه نیاز داریم، ما به خاطر گناهانی که قبلاً انجام داده ایم و آن را رها کردیم، محتاج توبه هستیم، گناهانی که به خاطرش توبه نکرده ایم، یعنی چه؟ وقتی چهارده یا پانزده ساله بودید، مرتکب گناهانی می‌شدید، وقتی کمی بزرگ تر شدید، شیطان شما را از این گناهان منتقل ساخت. دیگر برای فلان گناه خیلی بزرگ شده اید. وقتی بیست ساله بودم از والدینم سرپیچی می‌کردم، ولی هنگامی که به سن سی سالگی رسیدم، دیگر این کار را انجام ندم. مثلاً شاید پانزده سال باشد که از این گناه دست کشیده باشی، اما آیا این گناه بخشوده شده است، پاک شده؟ محو شده؟ هرگز! چرا؟ درست است تو دیگر آن گناه را انجام نداده ای، ولی آیا از آن توبه نمودی؟ نه پس بخشوده نشده است. این یک اصل بسیار مهم است که مردم از آن غافلند. مردم این مسأله را نفهمیده اند، برادرانم، گناهی که آن را ترک می‌کنیم، بخشوده نمی‌شود تا زمانی که از آن توبه کنیم.

بنابراین اگر شخصی به خاطر ترس از بیماری‌های یا به خاطر ازدواج یا دگرگونی زندگیش دست از زنا بردارد، آیا این گناهِش بخشوده شده است؟ نه مگر با توبه، حالا دیدید که ما چه قدر به توبه احتیاج داریم؟ شخصی - پناه بر خدا - معتاد به «بنگ» یا مواد مخدر - که یکی از گناهان کبیره است - بوده است و چون فهمیده تر شده، سر کار رفته یا اوضاع و احوالش بهتر شده است از آن دست برداشته است - آیا این ترک کردن به منزله ی توبه است؟ چرا آن را ترک کرده است؟ به

خاطر مردانگیش آن را ترک کرده است، چون می خواهد آینده اش را تصحیح کند، پس آیا بخشوده شده است؟ هرگز! چون توبه نکرده است.

تصور کن، روز قیامت می آیی و به خاطر گناهانی که ده سال آن را کرده بودی مورد محاسبه قرار می گیری، پس می گویی خداوندا! من این گناه را ترک کردم، خدایا من آن را به دست فراموشی سپردم، چون آن را رها کردم و دیگر به خاطر نمی آورم. آیا از آن توبه نمودی؟ نه بنابراین نوشته شده است خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید:

«أَخْصَاةُ اللَّهِ وَنَسُوهُ» (مجادله/۶) (خداوند آن ها را شمارش کرده است، ولی آنان فراموشش کرده اند).

خداوند متعال می فرماید: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ» (کهف، ۴۹).

(کتاب نهاده می شود و بزهدکاران را می بینی که از دیدن آن چه در آن است ترسان و لرزان می شوند).

این آیه را در حالی تصور کن که روز قیامت فرا رسیده است:

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف/۴۹)

(کتاب نهاده می شود و بزهدکاران را می بینی که از دیدن آن چه در آن است ترسان و لرزان می شوند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را بر شمرده است و آن چه را که کرده اند حاضر و آماده می بینند و پروردگار تو به کسی ظلم نمی کند).

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران/۳۰)

(روزی که هر کس آن چه را از نیکی و بدی انجام داده است حاضر و آماده می بیند و دوست می دارد کاش میان او و آن چه از بدی انجام داده است فاصله ی زیادی می بود و خداوند شما را از خودش برحذر می دارد.)

برادرانم! توبه کنید. کار بسیار ساده ای در دستانتان هست، یک گنج، امری بسیار آسان به نام توبه که همه ی گناهانی که انجام داده اید و فراموش کرده اید و آن را رها ساخته اید به وسیله ی آن پاک و محو می گردد. تو آن گناه را ترک کرده ای پس باید از آن توبه کنی، حرام است که با وجود آن به ملاقات پروردگار بشتابی و به خاطر آن محاسبه شوی. هم اینک توبه کن، خودت را خلاص کن و از گناهان گذشته راحت شو.

سفیان ثوری یکی از ائمه و بزرگان تابعین، تربیت شده صحابه و یکی از سرشناسان مسلمان است، ببین که سفیان ثوری بزرگ چه می گوید؟ یک روز نشستم تا گناهانم را بشمارم — آیا تا به حال در زندگیت گناهانت را برشمردی؟ — پس با خود گفتم: تو به دیدار پروردگار می روی ای سفیان! تو را به خاطر تک تک گناهات محاسبه می نماید — تو در برابر پروردگار خواهی ایستاد و از تک تک گناهانت از تو می پرسد؟ تصور کن این شخص کیست؟ او یکی از ائمه تابعین است، اما تو چقدر خواهی شمرد؟ — سپس با خود گفتم: این مقداری است که تو به خاطر آوردی ای سفیان! آن چه خداوند آن را حساب کرده و تو از یاد برده ای، چه می شود؟! سپس با خود گفتم: ای سفیان! توبه کن، قبل از اینکه به دیدار پروردگار بروی، توبه کن. گوید: با خود نشستم و تک تک سال های زندگیم را به یاد آوردم. تصور کن! بیایید ما نیز همین کار

را بکنیم، من اولین مراحل سن بلوغم را به یاد می آورم و به خاطر آن سالی که هنوز کوچک بودم توبه می کنم. سال اول توبه شد، سپس سال بعد از آن، آیا یادت می آید چه اتفاقاتی افتاده است؟ آیا به خاطر گناهانی که به خاطر نیاورده ام توبه کرده ام؟ آیا از اتفاقاتی که افتاده بود توبه کردم؟ آیا از فلان گناه توبه کردی؟ تصور کن، سفیان گوید: وقتی کارم به پایان رسید، آسوده خاطر شدم، راحت شدم.

برادرانم! آیا دیدید که باید از چه چیزهای توبه کنیم؟ آیا دیدید؟ آیا نیاز به توبه در درونمان ایجاد شد یا نه؟ آیا به بزرگی گناهانمان پی بردیم؟ آیا گناهان بزرگ، کوچک، غفلت ها، نعمت ها و گناهانی را که انجام دادیم و از یاد برده و آن را ترک نموده ایم، دیدید؟ به عظمت و بزرگی این امر خوب توجه کن، پس بیایید با هم عکس این مسأله را ببینیم، همراه من به رحمت خداوند — تبارک و تعالی — و به اندازه ی عزم و اراده ی توبه در بندگانش بنگر.

آیات توبه

خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (زمر/۵۲)

(بگو: ای بندگانم! ای کسانی که در معاصی زیاده رویی کرده اید! از لطف و مرحمت الله مایوس و ناامید نگردید.)

همه ی سخنانی که گفتم و وحشتی را که در تو ایجاد نمودم با این کلمات مقایسه کن، سخنانی که جهت ایجاد ترس و وحشت در درونت گفتم، تو چنین می کنی و چنان می کنی، گناهان کبیره و صغیره، دیدید که چه قدر در این رابطه با تو سخن گفتم، تمام کارهایت را در برابر این آیه قرار بده: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنِيبُوا إِلَى

رَبِّكُمْ وَاسْلَمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بُعْثَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (زمر ۵۳ - ۵۵).

(بگو: ای بندگانم! ای کسانی که در معاصی زیاده روی کرده اید! از لطف و مرحمت الله مایوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه ی گناهان را می آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است. به سوی پروردگار خود برگردید و تسلیم او شوید پیش از اینکه عذاب به شما شما تاخت آرد و دیگر کمک و یاری نشوید. از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید پیش از اینکه عذاب ناگهان به سوی شما تاخت آرد در حالی که شما بی خبرید.)

نمی خواهید توبه کنید؟ نگاه کن که روز قیامت چگونه خواهد بود؟
آیه بعد از آن:

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» (زمر/۵۶)

(کسی نگوید: دردا و حسرتا! چه کوتاهی که در حق خدا کرده ام.)

افسوس بر آن چه درحقت انجام داده ام ای پروردگار:

«وَإِنْ كُنْتَ لَمِنَ السَّآخِرِينَ» (زمر ۵۶)

(اگر چه من از مسخره کنندگان بوده ام.)

من دین را به مسخرگی و سرگرمی می گرفتم، من دین پروردگارمان را مسخره می کردم و ممکن است روز قیامت، چیز دیگر بگویی:

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى

الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (زمر ۵۷ - ۵۸)

(اینکه نگویید: اگر خداوند راهنماییم می کرد از زمره ی تقوا پیشه گان می شدم. با این که - بدان گاه که عذاب را مشاهده کند - نگویید: کاشکی بازگشتی به دنیا برایم میسر می بود تا از زمره نیکوکاران کردم.)

دیدید برادران! چرا توبه نمی کنی، قبل از اینکه با این سخن مورد خطاب قرار گیری؟! توبه کن. ببین آیه بعد چه می گوید:

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (زمر/۶۰)

(کسانی که بر الله دروغ می بندند روز قیامت آنها را خواهی دید که روهایشان سیاه است.)

روز قیامت کسانی که در دنیا توبه نکرده اند و از فرمان الله سرپیچی نموده اند می بینی که چهره هایشان سیاه است:

«أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (زمر/۶۰) (مگر جایگاه متکبران دوزخ نیست؟)

چرا آنان را منکران نامیده است؟ تو نمی خواهی توبه کنی، خداوند متعال می گوید: من همه ی گناهانت را می آمرزم، ولی تو نمی خواهی، پس تو در برابر خداوند تکبر می کنی.

با من در زیبایی آیات قرآنی که در رابطه با توبه سخن می گوید تأمل کن، خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره/۲۲۲). (بی گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست می دارد)

اگر توبه کنی تو را دوست دارد! تصور کن!

خداوند تبارک و تعالی - می فرماید:

«وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (نساء/۲۷) (خداوند می خواهد توبه ی شما را بپذیرد.)

به زیبایی قرآن بنگر، پروردگار بخشایش گر خود را ببین، خداوندا! اراده ات در مورد ما چیست:

«وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (نساء/۲۷) (خداوند می خواهد توبه ی شما را بپذیرد.)

مشکل چیست؟

«وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» (نساء/۲۷)
کسانی که به دنبال شهوات راه می افتند می خواهند که خیلی منحرف گردید و به کجروی بزرگی بیفتید.

کسانی که شهوت را می خواهند و به دنبال آن هستند، گمراهی شما را می خواهند، ولی خداوند از شما چه می خواهد؟ می خواهد از نگاه شما در گذرد، پس اگر نمی خواهی توبه کنی، خداوند بر تو نهیب می زند:

«وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأَلَيْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات/۱۱)

(کسی که دست برندارد و توبه نکند پس ایشان همان ستمگرانند.)

پس از نهیب زدن باز می گردد و با سخنانی که قلبت را در بر می گیرد تو را مورد خطاب قرار می دهد، به این آیه نگاه کن، گویی که شخصی به تو می گوید- خدا از هرگونه همتا به دور است- سخنی که به قلبت نفوذ میکند، به این سخنان بنگر، خداوند-تبارک و تعالی- می فرماید:

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» (توبه/۱۰۴)

(آیا نمی دانند که تنها خداست که توبه ی بندگان را می پذیرد.)

سربازان شیطان است. به همین خاطر «سار عوا» (بشتابید) سخن و خواسته ی خداست:

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (آل عمران/۱۳۳) (به سوی آمرزشی از سوی پروردگارتان بشتابید).

شتابان به سوی رحمت پروردگارتان بیایید، توبه کنید تا در مغفرت و آمرزش زندگی کنید، به همین خاطر فریاد جهنمیان تنها به خاطر درد و آتش نیست، بلکه بخاطر گناهانی است که در دنیا انجام داده اند و می توانستند از آن ها توبه کنند، ولی این کار را نکردند، در جهنم فریاد می زنند: ای کاش از فلان گناهم توبه می کردم، ای کاش فلان گناه را انجام نمی دادم، این فریاد دوزخیان است. خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» (نساء/۱۷)

بی گمان خداوند تنها توبه ی کسانی را می پذیرد که از روی نادانی به کار زشت دست می زنند.

توجه کن! با نادانی، تو نمی دانستی که این کار گناه است، همه ی ما می دانیم که گناه، گناه است. ولی نادانی بدین معناست که تو هنگام گناه مقام و منزلت پروردگارت را نمی دانستی، این تعریف نادانی و ندانستن است.

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ» (نساء/۱۷)

بی گمان خداوند تنها توبه ی کسانی را می پذیرد که از روی نادانی به کار زشت دست می زنند سپس هر چه زودتر توبه می کنند.

هرچه زودتر به چه مناسبت؟ هر چه زودتر یعنی بلافاصله بعد از گناه توبه می‌کند، آنان کسانی هستند که سزاوار توبه اند:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُنْكَرَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (نساء/ ۱۷)

بی‌گمان خداوند تنها توبه‌ی کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی به کار زشت دست می‌زنند پس هر چه زودتر توبه می‌کنند خداوند توبه و برگشت آنان را می‌پذیرد. خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید:

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور/ ۳۱) ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید) بشتابید ای مؤمنان! آیا این فراخوان کامل قرآنی را شنیدید! همگی توبه کنید. پس بپایید همین الان این کار را بکنیم، هم اکنون کلام خدا را اجرا کنیم؛ — همگی به سوی خدا برگردید — همگی؛ مومن؛ گناه‌کار؛ فاجر؛ پرهیزگار؛ مرد؛ زن؛ کوچک؛ بزرگ؛ دیندار جدید و وکسی که مدت هاست متدین است، همگی. این آیه در مدینه‌ی منوره بر صحابه نازل شد، آیه‌ی مدنی که صحابه را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور/ ۳۱) ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید)

اکنون تو مسأله‌ی بسیار عجیب و حیرت‌انگیز را در می‌یابی، هر بار که خداوند با مردم گناه کار سخن می‌گوید، چه می‌گوید؟

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» (مریم/ ۶۰) (مگر آن کسانی که توبه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند).

نفرمود به جز کسی که ایمان آورد و توبه کرد. چرا توبه را بر ایمان مقدم ساخت؟ زیرا گناهان ایمان را از بین می‌برند. پس ایمان

چگونه باز می‌گردد؟ باتوبه. هیچ چیز مثل توبه ایمان را ترمیم و بازسازی نمی‌کند. خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» (تحریم ۸۱) (ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه‌ی خالصانه‌ی بکنید.)

«نصوح» یعنی چه؟ «نصوح» دو معنا دارد: اولین معنا، توبه‌ی شامل و فراگیر است. از همه چیز توبه کن. با تمام وجود توبه کن. مثلاً خانم نمی‌تواند بگوید من از غیبت همه‌ی مردم به جز فلانی توبه کرده‌ام و در این مورد لازم نیست توبه کنم و تا وقتی که مرگ به سراغم بیاید هم چنان از او غیبت می‌کنم. نه، این توبه مورد قبول واقع نمی‌شود. یا جوانی می‌آید و می‌گوید: خدایا! من از نگاه به همه زن‌ها به جز فلان خانم توبه می‌کنم. در این صورت توبه او پذیرفته نمی‌شود. این اولین معناست.

«نصوح» معنای زیبای دیگری نیز دارد که از نصیحت مشتق می‌شود. «توبه‌ی نصیحت کننده» به چه معناست؟ یعنی به صاحبش پند می‌دهد، یعنی به خاطر قدرت و نیرویی که دارد هر گاه بخواهد معصیتی انجام دهد، وی را از او دور می‌سازد، چون همان توبه‌ی قدیمی او را بیدار و هوشیار میکند. یادت می‌آید که فلان روز توبه کردی؟ یادت می‌آید که در مسجد بودیم و درس توبه گوش فرا می‌دادیم و از صمیم قلب اراده کردی که توبه کنی؟ هر گاه که بخواهد گناهی انجام دهد می‌گوید: نه، من فلان روز را به خاطر دارم. پس «توبه‌ی نصیحت کننده» صاحبش را هر گاه که به گناه و معصیت رو می‌آورد، نصیحت می‌کند

برادران گرامی! بیایید تا باهم به سوی الله توبه‌ی نصوح، پر قدرت و فراگیر داشته باشیم. این بود آیات قرآنی.

احادیث نبوی

می خواهم توجه شما را به سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم در رابطه با توبه جلب کنم تا بدانید دین نا چه قدر زیباست و اسلام چه قدر آسان است. چه کسی شمارا از اسلام ترسانده است؟ چه کسی می گوید اسلام دین پیچیده و سخت می باشد؟ چه کسی تو را از دین داری یا گوش کردن به درس های اسلامی با حجت اینکه همش اشتباه بوده یا برقابیت سخت می آید، ترسانده است که مبدا دیندار شوی. حال به این سخنان بسیار ساده و آسان که دل ها را علاقه مند به طاعت خداوند نموده است و آن را به سوی پروردگار متعال سوق می دهد، گوش کنید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ تُوبُوا إِلَيْهِ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ»^۱.

(ای مردم! از پروردگارتان مغفرت طلب نمایید و به سوی او برگردید، چون من هر روز صدبار از او آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم.)

رسول الله صدبار مغفرت طلب نموده و توبه می کند، ولی تو ده سال است که توبه نکردی. پیامبر معصومت روزانه صد بار توبه می کند، رسول الله از چه چیزی توبه می کند؟ او در هر لحظه مقام و منزلتش را نزد پروردگار — تبارک و تعالی — ارتقا می دهد، می خواهد در عشق و معرفت الهی ترقی و پیشرفت نماید. حالا تو بگو کی توبه می کنی؟ آخرین باری که به درگاه پروردگار توبه نمودی کی بود؟ آیا آخرین توبه را به خاطر داری؟ آیا توبه ای سست و ضعیف بود یا قوی و

۱ - احمد، ۱۷۸۳۰ و طبرانی، الکبیر، ۸۸۶ از مردی از مهاجرین، و بخاری ۶۳۰۷، از ابو هریره با این لفظ "الله انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مره" (به خدا قسم من هر روز بیشتر از صدبار از او طلب آمرزش می کنم و به سوی او توبه می کنم).

نیرومند و آیا پس این توبه به معصیت روی آوردی یا بعد از آن توبه کردی؟ حالا دیدی!

صحابه می گویند: ما در یک جلسه صد بار می شمردیم که رسول الله این جمله را تکرار می کرد:

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۱.

(پروردگارا ما بیامرز و توبه ام را بپذیر، به راستی که تو توبه پذیر و مهربانی.)

تصور کن! پیامبر با یارانش نشسته است و در خلال جلسه اندکی سکوت می کند و می گوید:

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سپس سخنانش را ادامه می دهد. سپس بار دیگر سکوت می کند و می گوید:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ... اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ...
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ...» آیا پیامبر را دیدی؟ آیا دیدی که رسول الله صل الله علیه و سلم هر روز در یک جلسه هفتاد بار به خدا باز می گردد؛ اما ما کجاییم؟ رسول الله - به این احادیث زیبا گوش کن - می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ وَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ»^۲.

(خداوند شبانگاهان دستش را دراز می کند تا کسی که در طول روز مرتکب گناه و بدی شده است توبه کند و در روز دستش را دراز می کند تا کسی که در طول شب گناه و بدی انجام داده است توبه کند.)

۱ - ابو داوود، ۱۵۱۶، ترمذی، ۳۴۳۴، ابن ماجه، ۳۸۱۴ و احمد ۴۷۱۲ از ابن عمر- رضی الله عنهما.
۲ - مسلم، ۲۷۵۹ و احمد ۱۹۰۳۵ از ابو موسی

برادرانم! وسعت و فراخی رزق و روزی به این اندازه نیست، تنها چیزی که شب و روز از جانب پروردگار گسترش می یابد، توبه است، در حالی که تو نمی خواهی توبه کنی، جای شرمندگی نیست که این همه عمر می گذرد و تو هنوز نمی خواهی به درگاه پروردگاری که هر شب دستش را دراز می کند، باز گردی؟ هر شب، آیا توبه کننده ای هست که او را بیمارزم؟ چه کسی باید آغوشش را باز کرده و دستش را دراز کند؟! بنده باید این کار را بکند و دستش را دراز کند و بگوید: پروردگار! مرا دریاب، یا خداوند - تبارک و تعالی - که می خواهد بندگان توبه کنند؟ او آنان را فرا می خواند: (خداوند شبانگاهان دستش را دراز می کند تا کسی که در طول روز مرتکب گناه و بدی شده است توبه کند...)

رسول الله می فرماید:

«يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأَعْطِيهِ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»^۱.

پروردگار ما تبارک و تعالی دو ثلث آخر هر شب به آسمان دنیا فرود می آید و می فرماید: کیست که مرا خواند تا من اجابتش نمایم؟ کیست از من بطلبد تا به او عطا کنم؟ کیست که از من طلب مغفرت کند تا او را بیمارزم.

تو سی یا چهل سال است که هر شب می خوابی. عده ای از مردم هستند که حتی یک بار هم برای نماز شب برنخاسته اند که بگویند: خدایا! من از بیست سال گذشته توبه می کنم، در حالی که خداوند هر شب فرود می آید و می فرماید: آیا توبه کننده ای هست که او را

بیمارمزم؟ ای براران! آیا پروردگارتان را شناختید یا هنوز او را نشناخته اید؟ آیا بزرگی رحمت و مغفرت خداوند نسبت به بندگانش را احساس نمودید یا هنوز نه؟

خداوند تبارک و تعالی در حدیث قدسی می فرماید:

«يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي...».

(ای فرزندان آدم تو هرگاه ما فراخوانی و از من بخواهی ...)

- کمی خواهش -

«يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَ لِأَبَائِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ لِأَبَائِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْإَرْضِ خَطِيئًا، ثُمَّ لَقَيْتَنِي لِأَشْرِكٍ بِي شَيْئًا لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»^۱.

(ای فرزند آدم، تو هرگاه مرا فرا خواندی و از من بخواهی تو را می بخشایم و برایم اهمیتی ندارد. ای فرزند آدم! اگر گناهانت به پهنای آسمان برسد سپس از من طلب مغفرت نمودی تو را می بخشایم و بذایم مهم نیست، ای فرزند آدم! اگر به اندازه پری زمین گناه داشته باشی و در حالی به ملاقاتم بیایی که شریکی برایم قایل نیستی، من با همان اندازه مغفرت و بخشایش به طرف تو می آیم.)

دیگر چه می خواهی؟ چرا پس از این ها نمی خواهی توبه کنی؟ کی توبه خواهی کرد؟ دیگر می خواهی چه بشنوی تا توبه کنی؟ آیا حتما باید گرفتار مصیبت دردناک شوی تا به سوی الله بازگردی؟ آیا نمی توانی با صلح و سلامت باز گردی؟ هنگامی که ابلیس سرکشی کرد و از سجده در برابر آدم سرباز زد به الله چنین گفت: «يَا رَبِّ وَعَزَّتْكَ

۱ - ترمذی، ۳۵۴۰ از انس بن مالک و احمد ۰۹۶۱ و دارمی، ۲۷۸۸ از ابوذر

وَجَلَالِكَ لِأَعْوِيْنَهُمْ مَا دَامَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِي اجْسَادِهِمْ فَقَالَ اللَّهُ وَعِزِّي وَ
جَلَالِي لِأَغْفِرَنَّ لَهُمْ مَا دَامُوا يَسْتَغْفِرُنَنِي»^۱.

(پروردگارا! به عزت و بزرگیت قسم تا وقتی روحشان در بدنشان
است، من آنان را فریب می دهم و گمراه می سازم، خداوند عزوجل
فرمود: به عزت و بزرگیم سوگند تا وقتی از من طلب مغفرت نمایند، من
آنان را می بخشایم.)

بیشتر از این چه می خواهی تا تکبه کنی؟ می خواهی چه بشنوی؟ آیا
مهر و محبتش را نسبت به خودت نمی بینی؟!

رسول الله می فرماید: (خداوند از توبه بنده اش خوشحال تر است
از کسی که ...) رسول الله در اینجا مثال زیبایی را به کار می برد، آیا
می خواهی بدانی که اگر همین حالا توبه کنی، چگونه خداوند از توبه ات
خوشحال می شود، پس این حدیث را بشنو: مردی همراه مرکبش که آب
و غذایش را حمل می کند در وسط صحرائی می رود، او در دل صحرا
مرکبش را که حامل آب و غذایش است گم کرد و یقین داشت که می
میرد، پس برای خودش قبری حفر کرد و گفت: در این قبر می خوابم تا
وقتی مرگ به سراغم بیاید، در همان اثنا که در قبر خوابیده است،
مرکبش را بالای سرش می یابد که آب و غذایش بر پشتش است - آیا در
دنیا شادی و سروری به اندازه ی شادمانی کسی که می خواهد بمیرد
سپس نجات می یابد، وجود دارد؟ - او از شدت خوشحالی و شادی به
اشتباه گفت: (خدایا! تو بنده ام هستی و من پروردگار توام!) و از شدت
شادی و سرور اشتباه کرد پیامبر فرمود: خداوند از توبه ی یکی از شم
بیش از آن مرد شادمان و مسرور می گردد.^۲

۱ - احمد ۱۱۳۲۱ از ابی سعید خدری

۲ - بخاری ۶۳۰۸ و مسلم، ۲۷۴۴ از عبدالله بن مسعود

بخاری حدیث زیر را که حکایت مردی از بنی اسرائیل است آورده است: او تا جایی که توان داشت به گناه و معصیت پرداخت، او مدت های بسیار طولانی سرگرم معصیت بود و عمرش سراسر گناه بود تا این که مرگ به سراغش آمد و لحظات پایانی عمرش زدیک شد، او فرزندانش را فراخواند و گفت فرزندانم! تا به حال کسی مثل من به معصیت پروردگار نپرداخته است، وقتی مردم جسد مرا بسوزانید - بدون شک این کار در اسلام جایز نیست، ولی این در بنی اسرائیل است - آتش روشن کنید و مرا درون آن بگذارید، وقتی خاکستر شدم مرا بکوبید سپس بر قله کوه ها بپاشید، چون اگر خداوند بر من قدرت یابد مرا به عذابی گرفتار می سازد که هیچ کس تا به حال به آن گرفتار نشده است، وقتی او مرد آتش برافروختند و او را سوزاندند، وقتی جسدش به خاکستر تبدیل شد آن را کوبیدند، سپس منتظر یک روز طوفانی ماندند و در آن روز خاکسترش را بر قله ی کوه ها منتشر ساختند؛ اما خداوند فرمود: درست شو، او درست شد. الله به او فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از تو و گناهانم ترسیدم. خداوند متعال فرمود: فقط به خاطر ترست از من تو را می بخشایم، ای فرشتگانم، شاهد و گواه باشید که من او را بخشیدم و او را به بهشت بردم. این حدیث صحیح است و بخاری آن را روایت کرده است.^۱

در روایتی آمده است که مردی از بنی اسرائیل بیست سال به طاعت پروردگار مشغول بود، سپس بیست سال به گناه و معصیت پرداخت - پیمان شکنی کرد و چه قدر سخت و بد است پیمان شکنی پس از طاعت و فرمانبرداری - روزی در آینه نگاهی به خود

انداخت و دید که موهای سرش کم کم سفید می شود، گفت: خدایا! من بیست سال به طاعت تو مشغول بودم سپس بیست سال گناه و معصیت کردم، پروردگارا! اگر به سوی تو بازگردم، مرا میپذیری؟ سپس با خود گفت: این امر غیر ممکن است، یک روز خوابید و صدای زمزمه ای را شنید که به او می گفت: طاعت ما را به جای آوردی، تو را به خود نزدیک ساختیم، سپس از ما سرکشی نمودی، به تو مهلت دادیم و اگر به سوی ما باز گردی تو را می پذیریم.

خواهری که دست از حجاب کشیده و احساس می کند که دیگر همه چیز تمام شده و از خدا فاصله گرفته است، در هنوز باز است، برگرد، به سوی الله بررد.

عجیب تر از آن داستانی است که در دوران موسی علیه السلام اتفاق افتاده است، در زمان موسی قحطی و خشکسالی شدیدی اتفاق افتاد، نزدیک بود مردم از گرسنگی هلاک شوند و چارپایان نیز از کمبود باران از دست می رفتند، مردم خسته شدند، پس گفتند: ای موسی! به درگاه پروردگارت دعا کن، برای ما از او باران بخواه، در آن زمان بنی اسرائیل هفتاد هزار نفر بودند. موسی آنان را در یک جا جمع کرد و هم چنان دعا می کرد و به درگاه خداوند اصرار می ورزید و آنان آمین می گفتند، ولی بارانی نمی بارید، موسی گفت: خدایا! چرا باران نمی بارد در حالی که ما به درگاهت دعا می کنیم و اظهار تواضع و فروتنی می نماییم؟ خداوند فرمود: ای موسی! در میان شما مردی است که چهل سال است مشغول گناه و معصیت می باشد و به خاطر شومی و نحسی گناهِش از باران آسمان

محروم شدید - چرا عشق و محبت در خانه ها کم شده است؟ چرا افسردگی در خانه ها به چشم می خورد؟ چرا مردم در ضیق مادی به سر می برند؟ چرا؟ چنین اتفاقی رخ می دهد؟ بخاطر نحسی گناهانمان است، از شومی معاصی است - پس به خاطر شوم و نحسی گناهانش از باران آسمان محروم شدید. موسی گفت: خدایا! چه باید بکنیم؟ فرمود: ای موسی! او را از میان خود بیرون کنید، اگر او از شما جدا شوپ باران خواهد بارید. موسی در میان بنی اسرائیل ایستاد و گفت: شما را به خدا قسم می دهم در میان ما مردی هست که چهل سال است که معصیت پروردگار را می کند، پس از میان ما بیرون آید تا باران بر ما نازل گردد. این مرد در میانشان بود، به چپ و راست نگاه می کرد شاید کسی بیرون رود، ولی هیچ کس بیرون نرفت و دانست که این شخص خود اوست - پس گفت خدایا! چهل سال معصیتت را کردم و تو مرا رسوا نکردی، اگر امروز بیرون روم رسوا می شوم و اگر در جایم بمانم هلاک می شویم و باران نمی بارد، خدایا! من امروز به درگاه تو توبه می کنم و پشیمانم و به سوی تو باز می گردم، مرا بیامرز و مرا رسوا مکن، در این هنگام باران نازل شد، موسی گفت: خداوند! باران بارید ولی هیچ کس بیرون نیامد. موسی تعجب کرده بود - خداوند فرمود: ای موسی! باران با توبه ی بنده ام که چهل سال به گناه و معصیت مشغول بود، نازل شد.

موسی گفت: خدایا! او را به من نشان بده تا به خاطرش خوشحال و شادمان گردم، خداوند فرمود: ای موسی! چهل سال معصیتت را کرد و من او را پوشیده داشتم، آیا روزی که به سویم باز می گردد، او را رسوا کنم.

برادرانم! توبه کنید، کیست که این سخنان را می شنود و توبه نمی کند؟ همین الان که در جایث نشسته ای توبه کن! خوب، آماده ی توبه کردن هستید. این سخنان را پذیرفته اید. حالا شروط توبه چیست؟

شروط توبه

بیایید تا درباره ی عمل سخن بگوییم: چگونه توبه کنم؟

شروط توبه سه تاست که بسیار ساده و آسان می باشد. این سخنان در رابطه با توبه از گناهان و معصیت الله تعالی می باشد:

۱ - پشیمانی

۲ - ترک گنا

۳ - عزم بر عدم بازگشت به آن.

در مورد گذشته باید از آن چه در گذشته اتفاق افتاده است، پشیمان بود و در مورد حاضر باید از ارتکاب گناه دست کشید و متوقف شد و در آینده نیز باید عزم را بر عدم بازگشت به آن جزم نمود.

پشیمانی به چه معناست؟

پشیمانی دردی در قلب است. شاید در میان ما کسی باشد که گناه را در برابر چشمانش می بیند و قلبش از این گناه پشیمان است و درد می آید، پشیمانی! پشیمانی یعنی چه؟ دردی در قلب، سوزشی در دل، سوزشی از درون که از شدت درد معصیت و اندوه بر کوتاهی در حق خداوند یا غفلت سال های متمادی حاصل می گردد، حتی اگر گناه کار نباشد، ده سال غفلت! این همان ندامت و پشیمانی است.

چگونه می توان آن را بیان کرد؟

با اشک چشم، اگر اشک از چشمانم سرازیر شد، پس این پشیمانی درست است، با سوزش، پریشانی و اضطرابی در قلب از آن تعبیر می شود، با صدقه دادن تا خداوند از او درگذرد، بیان می شود، همه ی این ها ندامت و پشیمانی است.

کمترین میزان پشیمانی چیست تا بدانم که توبه ام پذیرفته شده است؟ کمترین پشیمانی آن است که قلبت به درد آید، دردی در قلب، لرزشی در دل، عبدالله بن عمر گوید: کسی که مرتکب گناهی شد و قلبش به خاطر انجام آن به لرزه افتاد این گناه از نامه ی اعمال او پاک می شود.

اولین شرط توبه، پشیمانی و ندامت است، اما کسی که با زبانی گوید: خدایا! من هرگز این کار را دوباره انجام نمی دهم، در حالی که قلبش بی اعتنا و بی اهمیت است. توبه اش درست نیست، پشیمانی که اساسی ترین رکن توبه است، کجاست؟

رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود:

«النَّدَمُ تَوْبَةٌ»^۱ (پشیمانی توبه است).

شرط دوم: کشیدن از گناه. نگو خدایا! توبه کردم، ولی هنوز آن گناه را انجام می دهی، این منتهای ناسپاسی و کفران است.

شرط سوم: ترک کردن، متوقف شدن! تو را به خدا قسم هنوز نمی توانی دست برداری! برادران! حواستان را جمع کنید، عده ای از مردم توبه می کنند و گناه را ترک می کنند، ولی می گویند:

۱ - احمد ۳۵۵۸، ۴۰۰۲، ابن ماجه ۴۴۵۲، ابن حبان ۶۱۲ و حاکم ۷۶۱۲ از عبدالله بن مسعود رضی

الله عنه

دوباره همان کار را انجام می دهیم، این کار به مسخره گرفتن پروردگار است. کسی که پشیمان می شود و دست از گناه می کشد و توبه می کند و دوباره به گناه باز می گردد مثل کسی است که خداوند را به مسخره گرفته است. برخی از مردم خودشان را فریب می دهند، پشیمان می شوند و دست از گناه می کشند و می گویند: به آینده نمی اندیشیم تا بدین ترتیب توبه کرده باشیم، بلکه باید بگویید: هرگز دوباره به انجام آن باز نخواهیم گشت، باید اراده داشت.

شروط توبه سه تاست: برادرانم! آیا تا کنون به نکته ای پی نبرده اید؟ این که این سه مورد کارهای قلبی است. به رحمت و

نمی شناسیم. او در میان ما نشسته است و توبه اش پذیرفته شده و بدی هایش محو شده است و ما از آن بی خبری، چرا؟ چون توبه کار قلبی است، هیچ کس از آن مطلع نیست.

برادران گرامی! اراده ی توبه کنید چون همه اش درون قلب صورت می پذیرد، به این بخشش بزرگ بنگرید. خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخُذْ فِيهِ مَهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». (فرقان ۶۸ -

۷۰) (کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی نمایند، انسانی را که خداوند خورش را حرام کرده به قتل نمی رساند مگر به حق و زنا نمی کند چرا که هر کس این کار را انجام دهد کیفر آن را می بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می

گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی ها و گناهان ایشان را به خوبی ها و نیکی ها تبدیل می کند.)

بخشوده شدن گناه کافی نیست بلکه تبدیل به حسنه می گردد، گناه پاک شده و به جای آن یک حسنه نوشته می شود. صحابه می گویند: رسول الله از این آیه بسیار شادمان شد تا آن جا که انسانهای مطیع و فرمانبردار در روز قیامت به گناهکارانی که توبه کرده اند به خاطر بدی های زیادی که تبدیل به نیکی شده است، حسادت می کنند، البته این سخنان فراخوانی به انجام گناه نیست، بلکه باید به عظمت این سخنان نگریست.

در حدیث صحیحی از ابوذر آمده است که رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود: «شخصی در روز قیامت می آورد و گفته می شود: گناهان صغیره اش را به او نشان دهید می گوید: به او نشان داده می شود و گناهان کبیره از او پنهان داشته می شود. پس گفته می شود: فلان روز، تو چنین و چنان کردی، او فرار کرده و انمار نمی کند چون به خاطر گناهان بزرگش نگران است، گفته می شود به جای هر گناه و بزی یک حسنه به او بدهید» این همان مصداق فرمایش -جل و علا- است که می فرماید:

« فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » (فرقان/۷۰). (خداوند بدی ها و گناهان ایشان را به خوبی ها و نیکی ها تبدیل می کند).

همه ی نمازهایی که ترک کرده است از روزی که به خاطر ترک نماز توبه نموده تبدیل به حسنات و نیکی ها می گردد. تمام مدتی که بی حجاب بوده از روزی که با حجاب شده تبدیل به نیکی

ها می شود، همه اموال حرام تبدیل به حسنات و صدقات می شود
«پس بنده می گوید: من گناهای داشتم که اکنون آن را نمی بینم.»
ابوذر رضی الله عنه راوی حدیث گوید: «دیدم که رسول الله صل الله
علیه وسلم آن قدر خندید که دندان های آسیایش پدیدار شد.»^۱ شاهد
آن است که شروط توبه سه تاست: آیا سخت است:

- پشیمانی. - ترک. - عزم بر عدم بازگشت.

اما برای گناهای که آن ها به یاد نمی آوردی، می توانی یک
کار

بزرگ انجام دهی؛ بگویی: خداوندا! من از گذشته ام توبه می
کنم و صفحه ای نو از زندگی ام می گشایم. آیا هر چه در گذشته
اتفاق افتاده بخشیده می شود؟ بله اتفاقات گذشته بخشوده می شود، آیا
این بدان معنا است که وقتی من از این جا بروم با خود بگویم:
خدایا! من هر کاری که تا به حال انجام داده ام توبه می کنم، از
امروز انسانی مطیع و فرمانبردار می شوم. یکی یکی، من نمی
گویم که تو یکباره انجام انواع عبادت ها را آغاز خواهی کرد، ولی
به تدریج، پس من توبه کردم و به تدریج صفحه ای خواهم گشود.
در این صورت همه ی گناهان گذشته بخشوده می شود! گذشته کاملاً
بخشوده می شود، آیا این درست است؟ یعنی اگر سه کار را انجام
بدهیم همه ی گناهان آمرزیده می شود؟ بله همه ی گناهان آمرزیده
می شوند. باورمان نمی شود. پس این اولین گناهی است که تو مرتکب
شده ای، چون تو باور نمی کنی، یعنی چه؟ باید یقین داشته باشی که
اگر این سه شرط را انجام دهی خداوند تو را می بخشاید، همان

گونه که خورشید را در وسط می بینی. اگر شروط سه گانه را اجرا کنی، یقیناً خداوند تو را بخشیده است، توبه: ندامت، ترک و عزم بر عدم بازگشت، حتماً خداوند تو را می بخشاید، نظرت چیست؟

اما اگر دوباره به آن گناه بازگشتی، آیا گذشته ها نیز نوشته می شود؟ چه رحمتی! چه گذشتی! مگر شروط سه گانه را اجرا نکردی؟ بله ولی دوباره همان گناه را انجام دادی، گذشته ها پاک شده است گ، پس چه اتفاقی می افتد؟ از نو نوشته می شود؟! لا اله الا الله؛ مثلاً از مسجد بیرون رفتی و با خود گفتی: خدایا! من دوباره هرگز از پدر و مادرم نافرمانی نمی کنم، تو از نافرمانی والدین توبه نمودی سپس روز بعد اشتباهی از تو سر زد، همه ی اتفاقات گذشته نیز محو شده است، پس چه چیزی نوشته می شود؟ اولین اشتباه نوشته می شود، آیا این بدان معناست که وقتی من

از مسجد بیرون شدم، نامه اعمالم کاملاً سفید و پاک است؟ بله! یعنی اگر بلافاصله پس از توبه بمیرم، بدون شک از بهشتیانم؟ بدون شک تو از اهل بهشتی. لا اله الا الله و سبحان الغفور الرحیم، پاک و منزّه است آن ذاتی که خودش را دوستدار، توبه پذیر، آمرزنده، بخشایشگر و مهربان نامیده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«أَذْنِبَ عَبْدٌ ذَنْبًا فَقَالَ يَا رَبِّ أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْهُ لِي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ قَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ يَا رَبِّ أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْهُ لِي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ قَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ يَا رَبِّ اغْفِرْهُ لِي فَقَالَ اللَّهُ عَلِمَ عَبْدِي

أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي فَلْيَفْعَلْ عَبْدِي
مَا شَاءَ»^۱.

بنده ای گناهی انجام داد، گفت: خدایا! گناهی از من سر زده است، مرا ببخشای، خداوند عز و جل فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناه را می بخشاید و به خاطر آن مجازات می کند، پس گناه بنده ام را بخشودم، سپس باز گشت و گناهی انجام داد، گفت: خدایا! گناهی از من سر زده است، مرا ببخشای. خداوند عز و جل فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد، که گناه را می بخشاید و به خاطر آن مجازات می کند، گناه بنده ام را بخشودم، سپس بازگشت و گناهی انجام داد و گفت: خدایا! گناهی از من سرزد، مرا ببخشای. خداوند فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناه را می بخشاید و به خاطر آن مجازات می کند،

پس بنده ام را بخشودم و بنده ام هر کاری می خواهد بکند.

تا وقتی که توبه می کند و به سویم باز می گردد، دیدی، به همین خاطر کسی که بارها گناهی انجام می دهد، می گوید: نه من قبلا توبه کرده ام، بچه که نیستم، دیگر توبه نمی کنم! هرگز، دوباره توبه کن، اگر چه در روز به صد بار برسد، زیرا او نود و نه بار قبلی را خواهد بخشود.

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: آیا اگر گناهی انجام دهم، نوشته می شود؟ فرمود: «بله نوشته می شود.» گفت: ای رسول الله! اگر توبه کردم چه؟ فرمود: «محو می شود.» گفت: ای رسول الله! اگر من به آن گناه بازگشتم چه می شود؟

۱ - بخاری، ۷۵۰۷، مسلم، ۲۷۵۸ از ابو هریره رضی الله عنه

فرمود: «نوشته می شود.» گفت: ای رسول الله! اگر دوباره به آن بازگشتم چه می شود؟ فرمود: «نوشته می شود.» گفت: اگر توبه کنم چه؟ فرمود: «محو می شود.» گفت: ای رسول الله! تا کی این گناه محو می شود. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ مِنَ الْمَغْفِرَةِ حَتَّى تَمْلَأُوا مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ.»^۱
(خداوند از مغفرت و آمرزش خسته نمی شود تا زمانی که شما از استغفار و طلب آمرزش خسته شوید.)

در این جا نکته مهم است، برخی از مردم می گویند: من پشیمانم و قلبم به درد می آید، ولی نمی توانم اراده کنم، نمی توانم بگویم هرگز به محرمات نگاه نمی کنم، پس از شنیدن همه ی این سخنان به او می گوییم: اگر نمی توانی اراده بکنی و از ضعف شدیدی در قلبت رنج میبری، راه حل چیست؟

فقط دو راه وجود دارد:

اول این که از خداوند بواهی تا توبه را نصیبت کند، زیرا به خدا قسم، برادران! گناه و معصیت به صورت پوشیده در قلب باقی مانده و ریشه هایش در آن رسوخ می کند. جوانی دختری را دوست دارد و رابطه نامشروع میانشان برقرار است، به هم وابسته اند، امر غیر قابل تصور - باید پسر دعا کند و بگوید: خدایا! قلبم را نجات بده، دعا کند و دعا کند و آن دختر بگوید: خدایا! کمک ک تا با حجاب شوم و دعا کند و دعا کند، برادران! به خدا قسم که تجربه می گوید پس از اندکی از خودش می پرسد: چگونه قلبم از گناه پاک شد؟! چگونه توانستم این عبادت را انجام دهم؟! ممکن است سه یا

چهار سال طول بکشد، ولی پشتکار داشته باش و درهای خداوند - تبارک و تعالی - را بزن، چرا که او در را به رویت خواهد گشود و اراده لازم جهت توبه را به تو ارزانی خواهد نمود.

دوم: همنشینی با انسانهای صالح و نیکوکار، چون آنان هستند که عزم و اراده ی بازگشت به خدا و توبه را به تو می دهند.

آیا می شود از بعضی چیزها توبه کرد و از بعضی چیزها نه؟ یعنی چه؟ آیا می توانیم بگویم: خدایا! به خاطر ترک نماز توبه می کنم، ولی به خاطر دخانیات یا فلان و فلان نه آیا این درست است؟ یا این که توبه باید شامل هر معصیتی در زندگیم باشد؟

به رحمت و بخشندگی الله بنگرید، درست است توبه از گناه معین درست است، اما به شرطی که قبلاً آن را بیان کردیم، سپس نمی توانی بگویی من از فلان گناه توبه می کنم به جز فلان قسمتش، اگر این قسمت از جنس گناه باشد، توبه فایده ای ندارد، درست آن است که از اولین گناه توبه کنی و آن گناهت آمرزیده می شود و دومین گناه هم چنین باقی می ماند تا وقتی توبه کنی، به این رحمت بنگر این ها حرف های من نیست، بلکه سخنان ابن قیم و علماست.

آخرین مسأله این که من در رابطه با چگونگی توبه از اموری که میان من و خداوند است، سخن گفتم، ولی ستم هایی که میان ما و مردم اتفاق می افتد چه؟ ستم ها و ظلم هایی که میان ما و مردم اتفاق می افتد شرط چهارمی هم دارد؛ اگر مال کسی را خوردی! باید پشیمان شوی، دست از این کار برداری و هرگز آن را تکرار نکنی و شرط چهارم میان تو و اوست و آن برطرف ساختن آن ظلم

است، چون اگر این کار نکنی، توبه ات درست نیست، حتی اگر تا قیام قیامت اشک بریزی.

پس اگر شخصی مرتکب گناهی در حق پروردگار و در حق مردم، شده است؛ مال فلانی را خوردی، شهادت دروغ دادی، باعث زندان افتادن شخصی شدی، توبه ات پذیرفته نمی شود تا وقتی که شهادتت را تصحیح کنی، حتی اگر به جای آن فرد قرار بگیری باز هم پذیرفته نمی شود، هر چه قدر می خواهی گریه کن، چون توبه ات قبول نیست، هر چه تصمیم بگیری که به آن باز نگردی باز هم توبه ات قبول نیست تا زمانی که مال حرام را به صاحبش پس ندادی توبه ات پذیرفته نیست، خصوصاً حقوق مادی، این شرط واجب است.

یک مسأله ی مهم دیگر باقی می ماند؛ اگر شخصی از کسی غیبت کرد، آیا باید به او بگوید که غیبتش را کرده است؟ نه پس چه کار باید بکند؟ برایش استغفار نماید و تا حد توان هدیه ای به او بدهد.

اگر شخصی - پناه بر خدا - به خانواده ی شخص دیگر خیانت کرد، نگوید روزی میان من و خواهرت فلان و فلان و فلان اتفاق افتاد، این کار اشتباه است، بلکه برایش استغفار نموده و هدیه ای به او تقدیم نماید و در جلسه ای عادی و عمومی از او طلب عفو و بخشایش نماید، طوری که آن شخص احساس نکند که میانشان اتفاقی افتاده است، زیرا توبه از حقوق معنوی و غیبت با پشیمانی، ترک و عدم بازگشت به آن گناه و استغفار برای آن شخص صورت می پذیرد، اما مسایل مادی باید پرداخت شود.

سفیان ثوری می گوید: گناهانی که میان بنده و خداوند صورت می گیرد، آسان تر از گناهانی است که میان بنده و دیگر بندگان خدا اتفاق می افتد.

حالا دیدید که خداوند چه قدر از ظلم و ستم بندگان خشمگین می شود!

همگی ما این حدیث را شنیده ایم:

«أَتَدْرُونَ مَنِ الْمُفْلِسِ... أَكَلَّ مَالَ هَذَا وَ سَرَقَ هَذَا»^۱.

(می دانید بی چاره کیست؟ ... کسی که مال این را خورد، از آن یکی سرقت کرد.)

در رابطه با توبه بسیار سخن گفتیم، ولی یک قسمت مهم و زیبا باقی مانده است، بیان نمونه هایی از توبه کنندگان که به خاطر شیرینی و تأثیرش در قلب ها، موضوع را با آن خاتمه می دهم. بیایید با هم نمونه هایی از توبه کنندگان را ببینیم تا به آنان اقتدا کرده و به میزان اراده توبه ی آنان پی ببرید.

یکی از این نمونه ها، شخصی است که صد نفر را کشت، همگی این حدیث را حفظ هستیم: مردی صد نفر را کشت - آیا در میان این جمع کسی هست که بیشتر از او گناه کرده باشد؟ - در ابتدا نود و نه نفر را کشت، سپس از خود پرسید: آیا می توانم توبه کنم، یک عابد را به او نشان دادند، او نزد مرد عابد رفت و گفت: آیا من می توانم توبه کنم؟ او گفت نود و نه نفر را کشتی و می خواهی توبه کنی؟! امکان ندارد. آن مرد عابد را نیز کشت و صد نفر کامل شد -

۱ - مسلم ۲۵۸۱، احمد ۷۹۶۹ و ترمذی، ۲۴۱۸ از ابوهریره

ولی احساس درونی این مرد به او می گوید، می خواهم توبه کنم، ببیند قلبش چه می کند، اما آیا ماهم چنین حالتی داریم - گفت: مردی را به من نشان بدهید تا از او بپرسم که آیا می توانم توبه کم، عالمی را به او معرفی کردند، او نزد عالم رفت و به او گفت که صد نفر را کشته است، آیا می تواند توبه کند یا نه؟ عالم گفت: چه کسی می تواند میان تو و توبه حایل شود؟! ولی - به این قسمت توجه کنید - این سرزمین را که در آن هستی رها کن، چون مردمش بد هستند - ترک هم نشینان ناباب به توبه کمک می کند - به فلان و فلان سرزمین برو که مردمش صالح و نیکوکارند - نزد نیکوکاران برو، این مرد اراده ی توبه داشت، پس اگر به تو بگوییم برای توبه کردن باید دوستان ناباب را رها کنی، آیا این کار را انجام خواهی داد؟ - این مرد شهرش را ترک گفت و آن سرزمین بد را رها کرد و به سرزمین خوبی ها و نیکی ها رفت، در همین اثنا مرگ به سراغش آمد و فرشتگان در رابطه با او با هم اختلاف نظر پیدا کردند، فرشتگان رحمت گفتند: او با قلبش به سوی خدا آمد و فرشتگان عذاب گفتند: او صد نفر را کشته است و هرگز کار خوبی انجام نداده است. خداوند فرشته ای را فرستاد تا میانشان قضاوت کند، فرشته به آنان گفت: دو سرزمین را با هم اندازه بگیرید، به هر کدام نزدیک تر بود، فرشتگان مخصوص او را می گیرند، دو سرزمین را با هم مقایسه کردند و الله سرزمین خوبی ها و نیکی ها را به اندازه یک وجب نزدیک تر کرد و فرشتگان رحمت او را تحویل گرفتند.^۱

برادران! خودتان را به یک وجب برسانید، برادرانم! تو نمی توانی تضمین کنی که در این یک وجب از این جا زنده بیرون می روی یا نه.

خواهرم! تو نمی توانی این یک وجب را تضمین کنی، تو که در توبه کردن امروز و فردا می کنی آیا تا سال آینده زنده خواهی ماند یا نه؟ این مرد درگذشت و اختلاف فقط به اندازه ی یک وجب بود. حالا دیدید که دوستان ناباب چه می کنند و دوستان صالح و نیکوکار چه می کنند؟ آیا اراده ی توبه را دیدید! او دوستانش را رها کرد و گفت همنشینی با چنین اشخاصی هیچ سودی برایم ندارد.

یکی دیگر از نمونه های توبه کنندگان، مردی است که نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! نظرت درباره ی کسی که همه ی گناهان را انجام داده و از هیچ چیز فروگذار ننموده — بعضی از مردم چنین می گویند، ما همه ی گناهان را انجام داده ایم — و در این راه هیچ بدی را رها نکرده است چیست؟ آیا چنین شخصی می تواند توبه کند، ای رسول الله؟! پیامبر فرمود: «آیا مسلمان شده ای؟» گفت: من شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و تو رسول و فرستاده ی خدایی، پیامبر به او فرمود:

«تَوْبُكَ تَفْعَلُ الْخَيْرَاتِ وَ تَتْرِكُ السَّيِّئَاتِ فَيَجْعَلَنَّ لَكَ خَيْرَاتٍ كُلَّهَا».

(توبه ات کارهای خوب می کند و بدی ها را رها می کند و خداوند همه را برایت خیر و نیکی می سازد.)

آن مرد گفت: ای رسول الله! اگر این کار را بکنم گناهانم آمرزیده می شود؟ فرمود:

نَعَمْ

(بله)

گفت: و خیانت ها و سرپیچی هایم ای رسول الله؟ فرمود:

«وَعَدْرَاتِكَ وَ فُجْرَاتِكَ».

(خیانت ها و سرپیچی هایم هم آمرزیده می شود.)

پس آن مرد در حالی که فریاد می زد و می گفت: الله اکبر! الله اکبر!
از دیده ها پنهان شد!

آیا عزم بر توبه را دیدی، می رود و می گوید من توبه کردم،
هرگز دوباره گناه نمی کنم.

یکی دیگر از توبه کنندگان، آن زن غامدی است. زنی از
صحابه که همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره
زندگی کرد. شوهرش نیز یکی از اصحاب بود. تصور کن! با گوش
هایش قرآن را از دهان مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم می
شنود، اوبه دست پیامبر مسلمان شد و در مدینه زندگی می کرد پس
از همه ی این ها مرتکب فحشا شد! تصور کن! ما بشریم و آنان نیز
بشر هستند تا کسی نگوید من نمی توانم توبه کنم. از زن غامدی بشنو
و وضعیتش را ببین تا هیچ کس از ترس خداوند ناامید نشود، او
مرتکب فحشا شد ولی این زن از اراده ی توبه برخوردار است، نزد
رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و گفت: یا رسول الله! من زنا
کرده ام و اکنون باردارم. ای رسول الله! مرا پاک و طاهر ساز.
کسانی را ببین که سال های دراز است که قلب ها و بدن هایشان

کوله باری از گناهان را حمل می کند، غامدی اشتباه کرد، ولی قلبش مملو از اراده ی توبه است. مرا پاک ساز ای رسول الله!

رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود :

« اَذْهَبِي حَتَّى تَلِدِي ثُمَّ اِنْتِي »^۱.

(برو وقتی زایمان کردی بیا.)

آیا می دانی نتیجه فحشایی که آن زن متأهل مرتکب شده بود، چیست و چه برسرش خواهد آمد؟ تا سرحد مرگ سنگسار می شود، او خودش را رسوا کرد، شوهر و خانواده اش از موضوع مطلع شدند ولی پاکسازی و طهارت در اولویت است. توجه کنید! اگر او باز نمی گشت، حد بر او اجرا نمی شد، اگر باز نمی گشت آزاد بود، چون علیه خودش شهادت داده بود و اگر کسی به او طعنه می زد و می گفت: زناکار، هشتاد ضربه شلاق می خورد، او به راحتی می توانست باز نگردد ولی می خواهد توبه کند برخی خواهران در جلسه ای شرکت می کنند و دگرگون می شوند و پس از بیرون رفتن از جلسه با حجاب می شوند، سپس مسلمانان و خودشان از بی حجابی رنج می برند و حجاب به سرگرمی و بازیچه تبدیل می شود. بعد از دو هفته، اراده ی توبه را از دست می دهند، ولی زن غامدی پس از نه ماه باز می گردد، هنوز قلبش آکنده از اراده ی توبه است، نه پس از یک جلسه با شنیدن چند کلمه در رابطه با توبه، او پس از نه ماه بارداری نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم باز می گردد و می گوید: ای رسول الله مرا پاک ساز، پیامبر به او می فرماید: « اَذْهَبِي حَتَّى تَقْطِمِيه ». (برو تا وقتی که او را از شیر بگیری.)

آیا با عقل جور در می آید؟ پس از نه ماه انتظار، دو سال دیگر باید صبر کند؟ دو سال دیگر باید انتظار بکشد چون تنها چیزی که می خواهد، توبه است: می خواهم پاک شوم، این سخنان بر وضعیت کنونی ما منطبق نمی شود، چون حدود اجرا نمی شود و توبه فقط در سه موردی که گفتیم خلاصه می شود: ای رسول الله! مرا پاک ساز.

او پس از دو سال در حالی که فرزندش را در آغوش گرفته بود و تکه نانی در دست کودک بود بازگشت، گویی می خواهد بگوید: او را از شیر گرفته ام. مرا بکش و پاک و طاهر ساز. پیامبر می فرماید:

«أَعْطِنِي الْوَلَدَ».

(بچه را به من بده.)

چه کسی با ارزش است، بچه یا توبه! کودک گرفته می شود، حال به جامعه ای که مملو از همزیستی و تضامن است بنگر؛ پس از مرگ مادرش به این بچه چه می گویند؟! بچه ی زنا! نه مسلمانان هرگز فرزندانشان را چنین نمی نامند، رسول الله صلی الله علیه وسلم کودک را می گیرد و او را بلند کرده و می فرماید:

«مَنْ يَكْفُلُ هَذَا الْغُلَامَ وَ يَكُونُ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ؟».

(چه کسی کفالت این بچه را به عهده می گیرد و در بهشت رفیق می شود؟)

کودک تحویل گرفته می شود و زن غامدی نیز تحویل گرفته می شود و مسلمانان شروع به سنگسار نمودنش می کنند. او از

جایش تکان نمی خورد، اگر فرار می کرد واز سنگ هامی گریخت، رهایش می کردند، ولی غامدی هم چنان استوار باقی می ماند و می میرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می ایستد تا بر جنازه اش نماز بخواند، عمر به او می گوید: ای رسول الله! بر زناکار نماز می خوانی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم باعصابانیت می فرماید:

«وَيَحْكُ يَا عُمَرُ وَاللَّهِ يَا عُمَرُ لَقَدْ تَابَتْ تَوْبَةً لَوْ وُزِّعَتْ عَلَيَّ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ لَوْ سَعَتْهُمْ وَ هَلْ وَجَدْتُ تَوْبَةً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ جَاءَتْ بِنَفْسِهَا لِلَّهِ»^۱.

(وای بر تو ای عمر، به خدا قسم ای عمر، او توبه ای کرد که اگر میان هفتاد نفر از اهل مدینه تقسیم شود، برای همه کافی است، آیا توبه ای بهتر از این که خودش را به خدا بخشیده سراغ داری.)

اراده‌ی توبه موقتی نیست

یکی از اصحاب به نام کعب بن مالک رضی الله عنه - اگر از یکی از حاضران بپرسی که زیباترین روز زندگیت، چه روزی بوده است، چه خواهد گفت؟ روزی که از دواج کردم، فلان روز، فلان روز - در غزوه ی تبوک حضور نیافت، رسول الله صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و به مسلمانان دستور داد به مدت پنجاه روز با او قطع رابطه کنند، پس از پنجاه روز خداوند او را بخشید و آیه ای از قرآن مبنی بر آمرزش او نازل شد، کعب بن مالک رضی الله عنه پس از پنجاه روز قطع رابطه ی مسلمان وارد مسجد شد، ببین

۱ - مسلم، ۱۶۹۴، ترمذی، ۱۴۳۵ و نسائی «الکبری» ۲۰۸۴، از عمران ابن حصین رضی الله عنه.

رسول الله صلى الله عليه وسلم پس از پنجاه روز قطع رابطه به او چه می گوید:

«يَا كَعْبُ أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ طَلَعَ عَلَيْكَ مِنْذُ يَوْمِ وَلَدَتِكَ أُمٌّ
تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ»^۱.

(ای کعب! مزدگانی بهترین روزی را بده که از زمان تولدت بر تو دمیده است، خداوند تو را بخشیده است.)

زیباترین روز در زندگیت، روزی است که خداوند تو را ببخشد، شیرین ترین روز در زندگیت، روزی است که بتوانی معصیتی را از قلبت بشویی و خداوند تو را ببخشد.

آخرین و زیباترین نمونه ای که این بخش را با آن خاتمه می دهیم توبه ی مالک بن دینار است. مالک بن دینار کیست؟ مالک بن دینار یکی از پیشوایان تابعین است، مشهور است که شب ها گریه می کرد و می گفت: خدایا! تو تنها کسی هستی که می دانی چه کسی اهل بهشت است و چه کسی اهل جهنم، من جزو کدام دسته هستم؟ خداوند! مرا از ساکنان بهشت قرار بده و از اهل دوزخ مگردان. به عبادتت بنگرید، این همان مالک بن دینار است، ولی او در ابتدای زندگیش چنین باتقوا و پرهیزگار نبود، می گوید: زندگیم را با گمراهی، مستی و سرکشی آغاز نمودم و به مردم ظلم می کردم، حق و حقوقشان را پایمال می نمودم، مردم را مورد ضرب و شتم قرار می دادم، خلاصه مردی ستمگر و ظالم بودم، هیچ گناهی نبود که انجام

۱ - بخاری ۴۴۱۸ و مسلم، ۲۷۶۹ از کعب بن مالک رضی الله عنه.

نداده باشم، مردم به خاطر فسق وفجور زیاد، از من اجتناب می ورزید.

آیا مالک بن دینار این گونه بود؟ بله او چنین شخصی بود، گوید : ولی روزی علاقه مند شدم که ازدواج کنم و صاحب دختری شوم. ازدواج کردم و صاحب دختری به نام فاطمه شدم، دیوانه وار او را دوست می داشتم، هر چه فاطمه بزرگ تر می شد ایمان در قلبم بیشتر و معصیت کمتر می شد. برخی اوقات فاطمه مرا می دید که جام شراب در دست داشتم، به من نزدیک می شد و آن را می ریخت. او هنوز دو ساله نشده بود، گویی خداوند او را به انجام این کار و ا می داشت، هر چه فاطمه بزرگ تر می شد، ایمانم نیز افزایش می یافت و یک قدم به خداوند نزدیک تر می شدم و به تدریج از گناهان فاصله می گرفتم تا این که فاطمه سه ساله شد.

گوید : وقتی فاطمه سه ساله شد، در گذشت.

گوید : به خاطر این اتفاق از آن چه بودم بدتر شدم، حتی یک ذره صبر در وجودم نبود که مرا در برابر این معصیت یاری دهد، وضعیتم از آنچه بود، بدتر شد و شیطان مرا به بازیچه گرفت تا این که روزی شیطان به من گفت : امروز چنان مست می شوی که هرگز تا کنون چنین مست نشده ای. تصمیم گرفتم مست شوم و شراب بنوشم، در تمام شب می نوشیدم، نوشیدم و نوشیدم تا اینکه خواب و خیالات بسیاری به سراغم آمد، در خواب دیدم این سخنان قصه ی مالک بن دینار است که آن را تعریف کرده و این خوابش حقیقت دارد. گوید : دیدم که روز قیامت فرا رسیده است و خورشید تاریک شده است، دریاها به آتش تبدیل شده اند، زمین به لرزه در آمده

است، مردم محشور شده اند و دسته دسته اند و من نیز میان آنان هستم، تا اینکه شنیدم ندا می دهند : فلان بن فلان! بشتاب تا در برابر پروردگار جبار حاضر شوی. گوید : دیدم این فلانی از ترس چهره اش سیاه و کبود شد، تا اینکه شنیدم ندادادند: مالک بن دینار! بشتاب تا در برابر پروردگار جبار حاضر شوی، گوید کسانی که اطرافم بودند، یکباره ناپدید شدند-این یک خواب است-گویی که هیچکس در صحرای محشر نیست، سپس ازدهای بزرگ و قدرتمندی را دیدم که دهانش را باز کرده و به سمت من می دود، من نیز از شدت ترس شروع کردم به دویدن، سپس پیرمردی ضعیف و فرتوت را یافتم، به او گفتم: مرا از دست این ازدهانجات بده، او گفت پسر من! من ضعیف و از کار افتاده ام، تو ان این کار را ندارم، ولی از این طرف برو شاید از دستش خلاص شوی، سپس به همان سمت که اشاره کرده بود دویدم، ازدها هم پشت سرم بود تا اینکه به آتش رسیدم با خود گفتم آیا از دهافرا رکنم تا در آتش بیوفتم؟! ازدها به من نزدیک می شد، باز گشتم تا این که به پیرمرد رسیدم و به او گفتم: تو را به خدا قسم مرانجات بده، او از سردلسوزی به حال من گریست و گفت: همانطور که می بینی من ضعیف و نمی توانم کاری برای انجام دهم، ولی به سمت این کوه برو، شاید نجات یابی، به سمت کوه دویدم، ازدها هر لحظه نزدیک بود مرا برباید، روی کوه کودکی را دیدم، شنیدم که کودکان فریادی زدند: فاطمه! پدرت را دریاب، پدرت را دریاب، پدرت را دریاب، گوید: دانستم که مرا از آن مهلکه نجات می دهد، خوشحال و شادمان گشتم، او بادست راستش مرا گرفت و بادست چپش مرا راند، من از شدت ترس مثل مرده شده بودم، سپس همانگونه که در دنیا در آغوشم می نشست، نشست و گفت: پدر جان!

« أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ » (حدید/۱۶). (آیاوقت آن برای مومنان

نرسیده است که دل هایشان به هنگام یادخدافروتن شود).

ای مؤمنان! آیاوقت آن نرسیده است که قلب هایتان از ذکر پروردگار خاشع و فروتن گردد، گفتم: دخترم! به من بگو قضیه ی این اژدهاچه بود؟ گفت: این کارهای زشت و ناپسندتوست که آن را گسترش دادی و بزرگ نمودی تا آن جاکه نزدیک بودتورا ببلعد، پدرم! مگر نمی دانستی اعمال و کارهای دنیایی، روز قیامت مجسم می شود؟ گفتم آن مردضعیف و فرتوت چه بود؟ گفت: آن اعمال صالحت بود که آن را ضعیف و ناتوان ساخته بودی، تا آن جاکه به حالت گریست، چون نمی توانست کاری برایت انجام دهد، و اگر تو مرا به دنیانی آوردی و من در کودکی نمی مردم راه فراری نداشتمی، گوید: از خواب بیدار شدم و فریادمی زدم، خدایا! وقتش رسیده است، خدایا وقتش رسیده است، بله «آیاوقت برای مومنان نرسیده است که دل هایشان به هنگام یادخدافروتن شود.» گوید غسل کردم و برای ادای نماز صبح از خانه بیرون رفتم، می خواستم توبه کنم و به سوی پروردگار بازگردم.

گوید: وقتی وارد مسجد شدم امام همین آیه را تلاوت می کرد؛ «آیاوقت آن برای مومنان نرسیده است که دل هایشان به هنگام یادخدافروتن شود.» مالک بن دینار توبه کرد و مشهور شد به این که جلوی در مسجد می ایستاد و فریادمی زد: ای بنده ی سرکش! به سوی مولایت بازگرد، ای بنده ی غافل! بسوی مولایت بازگرد، ای بنده ی فراری! به سوی مولایت بازگرد، مولایت شب و روزتورا فرامی خواندومی گوید: کسی که یک وجب به من نزدیک شود من به اندازه یک دست

به اوندیک می شوم و کسی که به اندازه ی یک دست به من نزدیک شود، من به اندازه دودست باز به اوندیک می شوم و کسی که قدم زنان به من نزدیک شود، من باجست و خیز به اوندیک می شوم.»^۱

بار لها از تومی خواهیم که توبه رابه ما ارزانی فرمایی.

سید ابوبکر

توکل

هم اکنون در رابطه با توکل به خدا سخن خواهیم گفت. عبادتی کاملاً قلبی که فقط به وسیله ی قلب انجام می گیرد. مردم برداشت نادرستی از این عبادت دارند؛ آن چه به ذهن مردم خطور می کند، آن است که دارو نخورد! کار نکند! خوب درس نخواند! و بگوید: من به خدا توکل کرده ام. من دعا می کنم. چنین برداشتی اشتباه است.

پیش از شروع جلسه و صحبت در رابطه با ارزش توکل می گویم که چنین فهم و درکی اشتباه است. چرا؟ چون توکل عبادتی قلبی است و هیچ ربطی به اعضای بدن ندارد.

به اعضای بدن ربطی ندارد، یعنی چه؟

یعنی تو با اعضایت - دست، پا، زبان و همه ی اعضا - سعی و تلاش می کنی، گویی که هیچ توکلی وجود ندارد، همه ی اعضا با منتهای قدرت و توان کار می کند. قلب طوری عمل می کند که گویی هیچ عضوی وجود ندارد، قلب هیچ ارتباطی با اسباب ندارد و فقط به خداوند یگانه متصل است، ولی اعضا شب و روز از اسباب استفاده می کند. بنابراین کار می کند، دارو می خورد، درس می خواند، سر جلسه ی امتحان حضور می یابد، به دنبال چیزی که برایش مفید است می رود و در پی مصلحتش است.

دختر به شدت جوانی را که به خواستگاریش آمده است، می خواهد و چیزی به عنوان «من به خدا توکل دارم» وجود ندارد و در رابطه با خواستگاری که آمده پرس و جو نمی کنم، چون او ظاهراً شخص متدین است، توکلم بر خداست، او هرگز مرا رها نمی کند! این اشتباه است، تو توکل را نفهمیده ای.

توکل آن است که با اعضایت از اسباب استفاده کنی و دل به اسباب نبندی. توکل از واژه ی «وکیل» گرفته شده که یکی از نام های نیک خداوند است. وکیل یعنی چه؟ می خواهیم کمی با وکیل زندگی کنیم.

وکیل کسی است که با احسان و نیکی اش به امور بندگان می پردازد، با احسانش به همه ی امور بندگان رسیدگی می کند. پس هرگز باعث نابودی آنان نشده و هرگز آنان را به بدی و شرّ تحویل نمی دهد، بلکه آنان را به سوی مصلحتشان سوق می دهد. وکیل یکی از نام های پروردگار است، این که تو راه درستی را در زندگی در پیش بگیری، مسئولیت اوست و در این راه به تو کمک می کند و هرگز تو را تسلیم شرّ و بدی نمی نماید، تو را به سوی خیر و خوبی رهنمون می سازد. وکیل کسی است که تو را به سوی آن چه به نفع و مصلحت توست، سوق می دهد. به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و سلم را می بینی که به درگاه خداوند این چنین دعا کرده و می فرماید: «لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»^۱.

من مسأله ای عجیب و حیرت انگیز را به شما می گویم تا به وسیله ی آن مفهوم وکیل را هر چه بهتر دریابید. گاهی اوقات در زندگی ما مشکلاتی پیش می آید و جامعه ی کنونی ما به خاطر مشکلات بی شماری از قبیل: کمی رزق و روزی، فرزندان معتاد به مواد مخدر یا فرزندان سرکش و نافرمان و ... به این نام خدا یعنی وکیل و نیز توکل که در رابطه با آن سخن خواهیم گفت، نیاز مبرم دارد.

دنیا در برابر جوانی که فارغ التحصیل شده تیره و تار است دیگری نمی تواند ازدواج کند دیگری از ازدواجش و مشکلات بسیار بزرگ و پیچیده رنج می برد در این اوضاع احوال به چه چیزی احتیاج داری؟ نیازمند اعتماد به وکیل هستی نیازمند شناخت وکیل دوست داشتن وکیل پناه بردن به وکیل و توکل بر او هستی.

به همین خاطر برادرانم! وقتی خداوند سبحان راهی در برابر انسان می بندد شش یا هفت راه دیگر در برابرش می گشاید در حالی که تو با جهالت و نادانی ات می گویی خدایا چرا این راه را بر من بستت؟ ولی گاهی اوقات خداوند یک راه را بر تو می بندد تا راه های دیگری را در برابرت بگشاید تا ببینی زمانی که دنیا در برابرت تیره و تار شده است بدان که آن وکیل تو را همانمی کند بدان که آن وکیل راه های دیگری را که موجب رضایت و خوشبختی تو میگردد در برابرت می گشاید. در این رابطه مثالی بسیار زیبا می اورم ماهمه این مثال را دیده ایم و آن را تجربه نموده ایم در این مساله خوب بیندیش جنین در شکم مادر فقط از یک روش تغذیه می شود به وسیله خون و این غذا را از طریق ناف که به جنین متصل است به او می رسد وقتی جنین به دنیای آید نوزاد گریه می کند چرا زیرا او آن روشی که به آن عادت کرده بود از دست داده است و نمی داند که خداوند از روی رحمت و مهربانیش دوراه دیگر جهت تغذیه برایش فرستاده است دوسینه ی مادر غذا را از خون به شیر خالص و خوشمزه ی پرخاصیت تبدیل نموده است.

هنگامی که از شیر گرفته می شود گریه می کند زیرا راهی را که به آن عادت کرده بود دوسینه ی مادر از دست خواهد داد در این جاست که خداوند چهار راه تغذیه در برابرش می گشاید دو غذا که

شامل گیاه و گوشت و دونوشیدنی که شامل آب و شیر است بعد از این که یک راه بود تبدیل شد له دوراه و سپس چهار راه.

وقتی مرگ به سراغش می آید می گرید چون این راه نیز براو بسته می شود، پس اگر بنده ای صالح پس اگر بنده ای صالح و نیکوکار باشد هشت دراز دروازه های بهشت به رویش گشوده می شود، حالا وکیل را شناختی او هرگز بنده را ب شر و بدی نمی سپارد بلکه او را یاری می کند ولی انسان از روی جهل و نادانیش می پرسد خدایا چرا این چنین کردی؟ چرا راهی را که دوست داشتم و به ان عادت کرده بودم بر من بستتی؟ چرا رزق و روزی را از من بازداشتی؟ در حالی که آن وکیل آن چه را مفیدتر و سودمندتر است برایش مهیا می نماید ولی توبه خاطر ناآگاهی از مصلحت گمان می کنی که خداوند خیر برکت را از تو دریغ می کند.

جنینی که به وسیله خون تغذیه می کند وقتی به دنیا می آید گریه می کند اما خداوند دوسینه ی مادر را برایش قرار میدهد تا از ان شیر بنوشد وقتی از شیر گرفته می شود گریه می کند ولی خداوند چهار راه در برابرش قرار می دهد گیاه حیوانات شیرواب و وقتی مد میرد گریه می کند و خداوند از روی رحمتش اگر شخصی صالح و شایسته باشد هشت راه را در برابرش می گشاید دروازه های بهشت گانه بهشت چیزی را از تو منع می نماید به خاطر سلامتی و عافیت تو را مبتلا می کند به خاطر پاکی و صفایت تو را امتحان می کند و به خاطر برگزیدن بهشت برایت تو را از دنیا می برد سبحان الله آیا ما خدا را این گونه می شناسیم یا نه. این همان وکیل است پس چرا بر خداوند توکل نمی کنیم؟ به وسعت فرمانروایش بنگرید تا بدانید آیا بر او توکل می کنید یا نه؟ بیاید لحظاتی را با آیات سپری کنیم به ملک و تسلط

پروردگار برزمام همه امور در تمام جهان خوب بنگرید تابانید باید
بر او توکل کنیم یانه!

خداوند تبارک و تعالی می فرماید

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِبَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (آل عمران/۲۶)

بگو پروردگار ای همه چیز از آن تو تو هر که را بخواهی
حکومت و دارایی می بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارایی را
باز پس می گیری و هر کس را بخواهی عزت و قدر می دهی و هر کس
را بخواهی خوار می داری خوبی در دست تو است و بی گمان تو بر
هر چیز توانایی

من از شما می خواهم تا این سخنان را با قلب هایتان بشنوید نه
با گوش هایتان بعد از این سخنان آیا به مردم پناه می بریم؟ آیا فقیر ب
فقیر دیگری وابسته می شود؟! آیا کسی که خود چیزی ندارد فقیر و
ندارد دیگری درخواست می کند یا به کسی که همه چیز در دست اوست
پناه می برد؟! چگونه به مردم پناهنده می شویم و می گویم فلانی تنها
کسی است که می تواند ما را نجات دهد یقین به خداوند کجاست؟
توکل قلبت به خداوند یکتا کجاست؟ این ذات وکیل از چه جایگاهی
در زندگی تو برخوردار است؟

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ». (انبیاء/۴۲)

بگو چه کسی می تواند شمارا در شب و روز از خداوند مهربان
محفوظ و مصون بدارد؟

چه کسی به جز خدل شب و روز از شما محافظت می کند؟ تودر تمام طول روز معصیت می کنی درحالی که اواز شب تاصبح ازتو محافظت ونگهداری می کند. برادرانم! آیا فراموش کرده ای که چه کسی در رختخواب ازتو محافظت می کند؟ پدرت مادرت یاکلید اتاق! یا خداوند تبارک و تعالی آن خدای وکیل!؟

خداوند متعال می فرماید:

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ» (مؤمنون/۸۸)

بگو: فرماندهی بزرگ همه چیز در دست چه کسی است کسی که پناه می دهد و کسی را از او پناهی نیست.

ملکوت همه چیز در دست کیست؟ رزق و روزی تو در دست چه کسی است؟ فایده و منفعت تودر دست کیست؟

رسول الله صل الله عليه وسلم می فرماید: «أَنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَظْفَهُ ثُمَّ يَكُونُ عَاقِبَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُنْ مَضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلِكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيَوْمَ بَارَبَعِ كَلِمَاتٍ بَكْتَبِ رِزْقِهِ وَ أَجَلِهِ وَ عِلْمِهِ وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ»^۱.

خلق هر یک از شما در شکم مادرش تاچهل روز به صورت نطفه است سپس تا همان اندازه خون پاره است سپس تا همان اندازه پاره گوشت است سپس خداوند فرشته ای را به سوی وی می فرستد تا روح را در او بدمد و فرمان ثبت چهارچیز درباره ی او صادر گردد نوشتن روزی اش اجلس کردارش و این که بدبخت است یا خوشبخت.

زمام همه امورت به دست کیست؟ به چه کسی پناه می بری؟
قلبت به خاطر چه کسی می تپد؟ آیا به خاطر مردم و دنیا می تپد؟ آیا
اکنون توکل می کنیم یا نه!

به این فرمایش پروردگار متعال خوب بیندیش که می فرماید:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره/۱۴۲).

بگو خاور و باختر از آن خداست هر که را بخواهد به راه راست
رهبری می کند.

ایا از گمراهی و ضلالت هراسانی؟ به چه کسی پناه می بری؟!
به چه کسی می گویی: به من بده! به چه کسی می گویی: من
از بازگشت به گمراهی می ترسم! می ترسم که دوبارا مرتکب گناه
شوم! می ترسم که حجاب را ترم کنم! می ترسم در مسجد
نماز نخوانم! به چه کسی پناه می بری؟! به آن وکیل پناهنده می
شوی: بگو خاور و باختر از آن خداست هر که را بخواهد به راه راست
رهبری می کند.

«قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ» (انعام/۱۲) بگو ان چه در آسمان و هاوزمین

است از آن کیست؟ بگو از آن الله است

ایا گسترش و وسعت مالکیت پروردگار را احساس می کنی؟!
چه کسی صاحب آسمان ها و زمین است چه کسی؟ خداوند، خداوند
یکتا و وکیل.

پروردگار می فرماید قل ارايتم بگو به من بگويد. همراه من خوب بينديشيد.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ

بِه» (انعام/۴۶)

بگو به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشم هایتان را بگیرد
و بردل هایتان مهر نهد غیر الله خدایی هست که ان هارا به شما
برگرداند؟

کیست؟ اگر او همه ی نعمت هایی را که به تو ارزانی داشته
است، از تو بستاند، چه کسی آن هارا به تو باز می گرداند؟ چه
کسی غیر از وکیل. اکنون به او توکل می کنی یانه؟ به او پناه می
بری یانه؟ تسلیم او می شوی یا نه؟ الله تعالی می فرماید:

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ (انعام/۶۵).

(بگو: خدا میتواند عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر
پاهایتان بر شما بگمارد.)

چه کسی می تواند شما را به مصیبت ها و گرفتاری ها مبتلا
سازد؟ چه کسی آن را بر طرف می سازد؟!
الله تعالی می فرماید:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ». کسانی که به آن ها پناه برده می شود،
فلانی مرا دریاب! فلانی به دادم برس! وابستگی به اهل دنیا:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ»
(یونس/۳۴).

(بگو: آیا از این انبازان و شریکان شما کسی هست که آفرینش
را آغاز کند و بار دیگر آن آفرینش را از سر می گیرد، پس (از
حق) به کجا برگردانده می شوید؟)

خداوند- تبارک و تعالی- می فرماید:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» (انعام/۶۳).

(بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد؟)

این پرسش ها برای ما مطرح می شود و ما را مورد خطاب قرار می دهد؛ زمام امور به دست چه کسی است؟ کیست که شما را یاری می دهد؟ به چه کسی پناه می برید؟ قلبت وابسته به چه کسی است؟ عبادتی قلبی که هیچ ارتباطی با دیگر اعضا ندارد، تو از اسباب استفاده می کنی، درس می خوانی تا موفق شوی، شب و روز به دنبال کار می گردی، ولی قلبت یقین دارد که فلان شخص نیست که کاری برای تو پیدا می کند، چرا که خداوند است که به من رزق و روزی خواهد داد، اوست که اسباب ازواج مرا مهیا خواهد ساخت و اوست که مرا خوشبخت خواهد کرد، زیرا همه چیز در دست اوست و من نیز مال او هستم، از آن او هستم، وکیل.

مفهوم توکل

علما در رابطه با معنای کلمه ی توکل تحقیق کرده اند. من سخنان علما را بیان می کنم، در آن بیندیشید.

علما برای معنای توکل بر خداوند این گونه مثال زده اند: توکل یعنی قرار گرفتن قلب در برابر پروردگار مثل قرار گرفتن میت در برابر مرده شو. به این مثال عجیب توجه کن، آیا میدانی مرده شو با مرده چه می کند؟ هر طوری که بخواهد آن را حرکت می دهد، پس باید رابطه ی قلبت با خداوند به گونه ای باشد که گویا می گویی: خداوند! هر کاری که میخواهی با من بکن، من وجود و هستی ام را تسلیم تو نموده ام، ای الله! از هر کاری که با من خواهی کرد راضی ام، هر کاری که از آن خشنود باشی، چون من

به تو توکل کرده ام و یقین دارم که تو هرگز مرا به شر و بدی نخواهی سپرد، پس من بر تو توکل کرده ام.

یکی دیگر از مفاهیم توکل همراهی است با پروردگار در آن چه می خواهی. پس هر جا که تو را قرار می دهد قرار بگیری و از تقدیر الله راضی و خشنود باشی، خدایا! از هرچه از جانب تو به من می رسد خوشحال و شادمانم، چرا که سپردن من به شر و بدی از تو به دور است. آیا می تواند این گونه توکل کنید؟ آیا احساس می کنید که به الله توکل کرده اید؟ این یک نعمت است، نعمتی با عنوان توکل بر الله.

از دیگر توضیحات توکل آن است که به وسیله ی اعضای بدن از اسباب استفاده کنی، سپس ارتباط این اسباب را با قلب قطع نمایی. ما قبلا در این مورد صحبت کردیم. دستان و پاهایت از اسباب استفاده می کند، ولی قلبت با اسباب ارتباطی ندارد. من نزد فلانی می روم تا کاری برایم پیدا کند، ولی وقتی نزد او می روی از خداوند می طلبی. این بدان معنا نیست که در برابر او فخر فروشی کنی و بگویی: ببین! تو در این وسط هیچ کاره ای! گفتن این سخنان اشتباه است. چون اخلاق نیکو، ادب را اقتضا می نماید، چرا؟ زیرا این کار استفاده کردن از اسباب است، با ادب و نزاکت با مردم رفتار کن و از اسباب بهره جویی نما، درحالی که قلبت با اسباب هیچ رابطه ای ندارد، این معنا و مفهوم توکل است. پس قلبت از درون یقین دارد که هیچ کس به جز خدا نمی تواند به تو توفیق دهد، به همین جهت قبل از آمدن دو رکعت نماز حاجت خواندم و فقط وابسته به خداوند یگانه ام، نه مردی که قرار است کاری برایم جور کند و نه مردی که برایم همسری معرفی می کند، چون تو ای

پروردگار متعال! مقدمات ازدواج را برایم مهیا خواهی نمود و مرا خوشبخت می کنی و تو هستی که فرزندانم را خوشبخت خواهی کرد نه فلان شخص که فرزندانم را به او می سپارم و او آنان را یاری خواهد کرد، هرگز! نه فلان معلم، بلکه فقط تو ای پروردگار! تو یاری دهنده ای و تو منفعت رساننده ای، تویی که خیر و نیکی در دستان توست. لبیک و سعیدیک و تمام خیر خوبی ها در دستان توست و شر و بدی از تو نیست.

به همین خاطر علما عبارتی بسیار زیرکانه و زیبا دارند، قطع می شود، آیا این طور نیست؟! وقتی فلان شخصی که می خواست تو را سرکار بیاورد، استعفا دهد، چه بر سر امید مردم می آید؟ امید تو نیز قطع می شود، با قطع شدن اسباب، امید مردم نیز قطع می گردد و امید مومن افزایش می یابد، چرا؟ زیرا تنها چیزی که قلبم بدان مشغول و وابسته است تویی ای پروردگار! پس مرا یاری کن.

مردم هنگام قطع اسباب گریه می کنند، ولی مومن می گوید: الحمدلله، این مشکل حل خواهد شد. امید مردم با قطع شدن اسباب تبدیل به یاس و ناامیدی می شود در حالی که امید مومن با متوقف شدن اسباب افزایش می یابد.

به همین خاطر در معنای توکل گفته شده است: توکل یعنی خداوند را وکیل بدانی، آیا خداوند را وکیل قرار می دهید؟ اگر از این جا رفتی و مشکلی پیش آمد، از مردم کمک خواهی گرفت؟ بله! با اعضایت از مردم کمک و یاری خواهی گرفت نه با قلبت، چون این کار اشتباه است، توکل یعنی خداوند را وکیل قرار بدهی، خدایا تو را وکیل قرار داده ام.

مثالی که از خلال آن به معنای توکل پی می بریم:

آیا تا کنون به اداره ی ثبت اسناد رفته اید؟ به اداره ی ثبت اسناد رفته ای و قرارداد وکالت تام بسته ای، وکالت تام به وکیل اجازه می دهد هر طور که بخواهد در اموالت تصرف کند، این طور نیست؟ آیا این وکالت تام نیست؟! به فلانی وکالت داده ای تا هر طور که بخواهد در اموالت تصرف نماید، این امر بسیار اتفاق می افتد و کارمند اداره ی ثبت از تو می پرسد: آیا امضا می کنی؟ می گویی: بله امضا می کنم. بدون شک، چون به او اعتماد دارم، به او وکالت داده ام و امضا کرده ام مبنی بر این که فلان شخص را وکیل قرار داده ام، آیا قرارداد وکالت با پرودگار را امضا می کنی، تو را به خدا قسم به او وکالت می دهی در حالی که به او اعتماد نداری، چون نام او وکیل است و تو باور نمی کنی و نمی خواهی وکالت زندگیت را به او بسپاری؟! آیا اکنون به حماقت قلب پی بردید، تو به مردم وکالت می دهی و قرارداد وکالت را امضا می کنی و می گویی: من به فلانی وکالت داده ام و خاطر جمع هستم، اما آیا وکالت خداوند را نمی خواهید، نام خداوند وکیل است و هیچ کس روی زمین به او وکالت نمی دهد، سبحان الله!

اگر به او وکالت دادی و قرار داد را امضا نمودی، ایاتو را ضایع و نابود خواهد ساخت؟ آیا معقول است که به او توکل کنی و او باعث نابودی و هلاکت شود؟ آیا با عقل جور در می آید که یک وکیل، موکلش را نابود کند، هرگز، این غیر ممکن است. به همین خاطر علما گویند: کسی که یک ریال پول حرام بخورد، بر خدا توکل نکرده است، چرا؟ زیرا او به روزی دهنده بودن پرودگار ایمان ندارد، دزدی می کند، کسی که در بستر مرگ گریه و زاری کند که فرزندانش را به چه کسی بسپارد، به خدا توکل نکرده است. درست است یا نه؟ کسی که

مرگ به سراغش می آید و بر فرزندانش می گرید، نه به خاطر فراق و دوری، ممکن است تو به خاطر دوری بر آنان گریه کنی و این اشکالی ندارد، ولی از ترس ضایع شدن فرزندانش پس از مرگ گریه و زاری می کند، پس اگر به این دلیل گریه و زاری نمودی بر خدا توکل نکرده ای. چرا؟ آنان را به چه کسی خواهی سپرد؟ به وکیل خواهی سپرد، مگر خدا را وکیل قرار ندادی؟ مگر نمیدانی که وکیل یکی از نام های نیک الله است؟

وقتی در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه مرگ به سراغ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده بود خلیفه به ملاقاتش رفت و گفت: ای ابن مسعود! مقداری پول برایت در نظر می گیریم. گفت: برای چه؟ گفت ای ابن مسعود! تو سه دختر داری! گفت: آیا می ترسی دخترانم فقیر بمانند؟ گفت: بله ای ابن مسعود! می ترسم دخترانم در فقر به سر ببرند. گفت: نه به خدا قسم، من به دخترانم اموخته ام که هر شب سوره واقعه را بخوانند، من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَنْ قَرَأَ الْوَاقِعَةَ كُلَّ لَيْلَةٍ لَمْ تُصِبْهُ فَاقَةٌ أَبَدًا».

(کسی که هر شب سوره ی واقعه را بخواند هرگز به فقر و تنگدستی دچار نمی شود.)

پس کسی که هر شب سوره واقعه را بخواند به فقر و تنگدستی دچار نمی شود، آیا توکل ابن مسعود را دیدید؟ پول برای چه؟ آنان هر شب سوره واقعه را تلاوت می کنند، پس فقر چگونه به سراغشان می آید؟ هرگز به فقر و نداری گرفتار نمی

شوند و من به مال تو هیچ احتیاجی ندارم ای عثمان! از جیبت به من پول نده، خدا را شکر، دخترانم به خوبی زندگی خواهند کرد، چه کسی این گونه به خداوند اعتماد دارد؟ چه کسی این گونه بر خدا توکل دارد؟ چه کسی خود و فرزندانش را به الله تعالی می سپارد.

ببینید مردم در برابر پزشکان چه کارها که نمی کنند، برخی از آنان بیست و چهار ساعت جلوی مطب یک پزشک منتظر می مانند و کودک شیر خوار خود را در آغوش دارند - مثلا نزد یک پزشک متخصص کودکان رفته اند - او پزشک مشهوری است، برخی از مردم صدها کیلومتر راه می پیمایند تا این که پزشک فرزندشان را معالجه کند، چرا؟ زیرا به این پزشک اعتماد دارند، مطمئن اند تمام سعیش را به کار می گیرد و به فرزندتان کمک می کند و شما بیست و چهار ساعت جلوی مطب این پزشک می ایستید، این کار با اعضا درست است ولی با قلب اشتباه است، چون این پزشک نیست که فرزندت را شفا خواهد داد، بلکه خداوند است که او را شفا خواهد داد، ولی تو باید به پزشک مراجعه کنی و هدف من از بیان این قصه چیز دیگری است، مایک روز کامل جلو مطب این پزشک سر پا می ایستیم در حالی که در همان نزدیکی پزشک دیگری هم هست که هیچ بیماری ندارد، من به این پزشک اعتماد ندارم و پسرم را به این پزشک نمی سپارم، پس اعتماد به خداوند کجاست؟! چگونه به دیگران چیزی می دهیم و آن را از او دریغ می داریم؟! درست است یا نه؟ چگونه به بشر چیزی می دهی که از الله دریغ می داری؟! در حالی که اوست که وکیل است! مردم جلوی مطب این پزشک می ایستند زیرا به او اعتماد و اطمینان دارند، پس کجایند کسانی که بر در خداوند عزوجل

ایستاده اند؟ چه کسی مشکلاتت را بر طرف خواهد نمود؟ کیست؟ قلبت را به وکیل بسیار و قرارداد وکالت را امضا کن و بگو: << حسبى الله و نعم الوکیل >> و به سوى او برو، بر او توکل کن، با اعضايت از اسباب بهره جوی و ببین که این وکیل با تو چه خواهد کرد، آیا تو را رها خواهد کرد یا یاری خواهد داد؟!>>

به همین جهت محبت پرودگار نسبت به متقیان بسیار عجیب و حیرت انگیز است، خداوند متعال می فرماید:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/۲). (هر کس تقوای خدا را پیشه کند خدا راه نجات برای او فراهم می سازد و به او از جایی که تصورش را نمی کند روزی می رساند.)

کسی که تقوای الله را پیشه سازد، خداوند را چاره و گشایش را در برابرش قرار می دهد.

الله تعالی می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ» (طلاق/۵).

(هر کس تقوای الله را پیشه سازد، خداوند بدی ها و گناهان او را محو می کند.)

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق/۳). (هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است.)

آن وقت است که مسوولیت تو با خداست: << هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است >> پس نباید بدون توکل بخوابیم، علاوه بر این که مومن بودن تو بدون توکل بر خدا، بی معنا و غیر ممکن است:

«وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا» (یونس/۸۴).

(موسی گفت: ای قوم من! اگر واقعا به خدا ایمان دارید بر او توکل کنید.)

چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم در این حدیث به ما آموزش داده است:

«يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ غَيْرِ حِسَابٍ وَ لَا عَدَابٍ».

(هفتاد هزار نفر از امتم بدون محاسبه و عذاب وارد بهشت می شوند.) تصور کن! هفتاد هزار نفر نه آتش جهنم را می بینند و نه محاسبه می شوند. آیا می دانی محاسبه شدن به چه معناست؟ آیا به اهمیت حساب و کتاب پی برده ای؟ آیا می دانی ایستادن در برابر پروردگار در حالی که تک تک گناهانت را می خوانی چه معنایی دارد؟! چه قدر دردناک و سخت است! اما هفتاد هزار نفر هستند که بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند، صحابه ی رسول الله به فکر فرو رفتند، آنان که هستند یا رسول الله؟ آنان را برایمان توصیف کن؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«هُمُ الَّذِينَ لَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَ لَا يَتَطَيَّرُونَ» . (آنان کسانی هستند که داغ نمی کنند، دنبال طلسم و تعویذ نیستند و به فال و شگون بد اعتقاد ندارند.)

زیرا فال بد مخالف توکل است. من فلان کس، گربه ی سیاه یا عدد سیزده را مایه ی بدشانسی نمی شمارم، زیرا در اسلام چیزی به عنوان فال بد، شگونی و نحسی وجود ندارد:

«وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَ لَا يَتَطَيَّرُونَ وَ عَلَيَّ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۱. (دنبال طلسم و تعویذ نیستند

و به فال و شگون بد اعتقاد ندارند و بر پروردگارشان توکل می کنند.)

برخی از کسانی که این سخنان را می شنوند می گویند: این کار خیلی ساده است، از این به بعد فال بد را کنار می گذارم و بر

۱ - بخاری، ۶۵۴۱ و مسلم، ۲۲۰ از ابن عباس رضی الله عنه.

پروردگارم توکل خواهم نمود، اما آیل با این کار جزو هفتاد هزار نفر خواهم بود؟ نه! آیا توکل را آن گونه که در موردش سخن گفتیم شناختی، اگر آن گونه توکل کردی جزو هفتاد هزار نفر خواهی بود. ولی توجه کن! صحابه گفتند: هفتاد هزار نفر که خیلی کم است. پیامبر در روایت صحیح دیگری می فرماید: «مَعَ كُلِّ أَلْفٍ سَبْعُونَ أَلْفًا وَ ثَلَاثُ حَثِيَّاتٍ مِنْ حَثِيَّاتِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ»^۱ (با هر هزار نفر، هفتاد هزار نفر است و سه مشت از مشت های پروردگارم عزوجل است.)

در ادامه ی روایت اولی آمده است: در این هنگام یکی از صحابه بر خاست و گفت: ای رسول الله! دعا کن که من هم یکی از آنان باشم، او عکاشه بن محسن بود، رسول الله فرمود:

«أَنْتَ مِنْهُمْ». (تو از آنانی.)

یکی دیگر از اصحاب برخاست و گفت: یا رسول الله! برای من هم دعا کن تا از آنان باشم. رسول الله ﷺ فرمود:

«سَبَقَكَ بِهَا عَكَاشَةٌ». (عکاشه از تو در آن پیشی گرفت.)

شاهد در این حدیث آن است که عکاشه بر خدا توکل داشت.

آیا می دانی که چگونه باید توکل کنی؟ آیا می دانی چه طور به گونه ای زندگی کنی که قلبت با خدا باشد؟ رسول الله ﷺ فرمود:

«لَوْ أَنْكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَيَّ اللَّهُ حَقَّ تَوَكُّلِهِ». (اگر شما به درستی بر

خدا توکل کنید.)

یعنی چه؟ به درستی و شایستگی بر او توکل کنید؟! یعنی با اعضایت کار و تلاش کنی در حالی که قلبت متصل پروردگار است:

۱ - ترمذی، ۲۴۳۷، ابن ماجه، ۴۲۸۶ و احمد، ۲۱۸۰۰ از ابی امامه رض الله عنه ر.ک: العلل المتناهیة (۲/۱۳۵۶)

«لَوْ اَنْكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَيَّ اللهُ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزُقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ تَرُوْحُ بِطَانًا»^۱.

(اگر شما آن طور که شایسته و سزاوار است بر خدا توکل کنید شما را بسان پرنده ای که صبح گرسنه می رود و شب سیر بر می گردد روزی می دهد.)

صبحگاهان بیدار می شود چیزی برای خوردن ندارد و وقتی باز می گردد شکمش سیر است. «صبح گرسنه می رود و شب سیر بر می گردد»

اکنون بیاید به قرآن که در رابطه با توکل سخن میگوید گوش کنیم، در این میان باچیزهای شگفت انگیزی مواجه خواهیم شد. تمام آیاتی که در رابطه با توکل صحبت میکند، اول از صفات الله تعالی سخن می گوید، چرا؟ تا به تو بگوید ببین به چه کسی توکل کرده ای، پس قبل از هر کلمه ای توکل تعظیم و بزرگداشت الله تعالی به چشم می خورد تا توکل کردن را به تو بیاموزد، زیرا او ملک، جبار، قدرتمند، بزرگ و مالک الملک است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ» (فرقان/۵۸)

(برکسی توکل کن که همیشه زنده است و هرگز نمی میرد و حمد و ثنای او را به جا آور.)

ببین هرگاه اسمی از توکل برده می شود بزرگداشت پروردگار متعال رابه همراه دارد. «بر کسی توکل کن که همیشه زنده است و هرگز نمی میرد» ای بیچاره! آیا به مردگان توکل می کنی اما به ذاتی که زنده

۱- ترمذی، ۲۳۴۴، ابن ماجه، ۴۱۶۴ و احمد، ۲۰۵، از عمر بن خطاب رضی الله عنه.

است و نمی میرد. توکل نمی کنی؟! تو به مردمی که همگی جزو مردگانند، متکی می شوی، اما بر زنده ای که هیچ گاه نمی میرد توکل نمی کنی؟! به مفهوم قرآن بنگر «برکسی توکل کن که همیشه زنده است و هرگز نمی میرد و حمد و ثنای او را به جا آور»

برادرانم! مشکلاتتان، قلبهایتان، آموزشتان، افسردگی تان و پناهندگیتان، به جز خدا به چه کسی است؟! به دنبال بشر هستید، فلانی مرا دریاب! من غمگین و درمانده ام! فلانی به دادم برس! من میترسم! من مشکلی دارم!

خداوندا! به فریادم برس! لی پادشاه پادشاهان! یاری ام ده وای زنده! کمک کن. به همین خاطر وقتی کاری بر رسول الله (ص) سخت می آمد و از مسأله ای نگران و وحشت زده می شد این دعا را بسیار تکرار می نمود.

«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ»^۱ (ای زنده! ای پابرجا! با لطف و رحمتت مرا یاری کن.)

توکل کن!

الله - تبارک و تعالی - می فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (توبه ۱۲۹)

(اگر آنان روی بگردانند بگو: خدا مرا کافی است، جز او معبودی نیست به او دل بسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام صاحب عرش بزرگ است.) چرا؟ زیرا او صاحب عرش بزرگ است، پس آیا به او توکل می کنی یا نه؟

الله تعالی می فرماید:

«رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» (مزمذ ۹۱)

(الله خداوندگار مغرب و مشرق است، جز او معبودی نیست پس تنها او را به عنوان وکیل کارساز برگزین)

چرا او را به عنوان وکیل انتخاب می کنی؟ زیرا او پروردگار مشرق و مغرب است و همه چیز در دست اوست.

«قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا» (ملی/۲۹) (بگو: او خدای بخشایش گر و مهربان است، بدو ایمان آورده ایم و بدو توکل کرده ایم).

چرا؟ زیرا او مهربان و بخشایش گریست که همیشه ما را به سوی خیر و نیکی سوق می دهد، به همین خاطر خودش را رحمان نامید، چون رحمان به بندگانش رحم می کند، به همین دلیل تو به رحمان توکل می کنی، «بگو: او خدای بخشایش گر و مهربان است، بدو ایمان آورده ایم و بدو توکل کرده ایم.»

خداوند -تبارک و تعالی- می فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ. وَ تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» (شعرا ۲۱۷-۲۱۹)

بر خدای چیره و مهربان توکل کن آن خدایی که تو را می بیند و بدان گاه که بر می خیزی و در میان سجده کنندگان حرکت می کنی.

به چه کسی توکل می کنی؟ به آن قدرتمند مهربان، اوست که باید بر او توکل کنی، چون اوست که یاری بخش است، برادران! آیا معانی قرآنی را ملاحظه نمودید؟

بیایید تا توکل را از رسول الله صلی الله علیه وسلم بیاموزیم، هنگامی که او به پسر بچه ای ده، دوازده ساله توکل کردن را می

آموخت، در حالی که در میان ما کسانی هستند که شصت، هفتاد ساله اند ولی چیزی از توکل نمی دانند و شاید الآن کسانی باشند که مفاهیم و برداشت هایی را که امروز در رابطه با توکل گفته می شود، برای اولین بار می شنوند، در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم توکل را به بچه ای ده ساله ای می آموزد.

عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما- گوید : من پسر بچه ای بودم که رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمود :

«يَا غُلَامُ إِنِّي أَعْلَمُ كَلِمَاتٍ أَحْفَظُ اللَّهُ يَحْفَظُكَ أَحْفَظُ اللَّهُ تَجِدُهُ تَجَاهُكَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعْنَيْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَيَّ أَنْ يَنْفَعُوا بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوا أَنَا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَضُرُّوا بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوا أَنَا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الْأَلْسُنُ»^۱

(پسر جان! من چند کلمه به تو می آموزم.) ببین چگونه این مفاهیم را درون پسر بچه ای ده ساله غرس می کند : (پسر جان! من سخنانی را به تو می آموزم : همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند.) به این توکل بنگرید ، از درون قلبت همواره به یاد خدا باش و در عوض خداوند در طول زندگی و در بهشت و در آخرت تو را حفظ می نماید (همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند ، فرامین الله را رعایت کن و همواره او را در کنارت خواهی یافت .) برادران ! شاید این حدیث را حفظ داشته باشید ، ولی این حدیث باید در قلب هایتان رسوخ کند : (همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند ، فرامین الله را رعایت کن ، همواره او را در کنارت خواهی یافت ، وقتی تقاضا می کنی از خدا بخواه ، وقتی یاری می

خواهی از خدا یاری جوی ، بدان اگر همه ی امت جمع شوند تا منفعتی به تو رسانند نمی توانند مگر آن چه خداوند برایت نوشته است.) آیا یقین را دیدی ! توکل را دیدی ! اگر تمام شهر دست به دست هم دهند تا ده تومان به تو بدهند. هرگز نخواهند توانست مگر در صورتی که خداوند آن را برایت نوشته باشد . (و اگر تمام امت جمع شوند تا ضرری به تو برسانند ، نمی توانند مگر آن چه خداوند برایت نوشته شده باشد، قلم ها برداشته شد و نامه های اعمال خشک گردید. قلم ها برداشته شد و دیگر هیچ چیز تازه ای نوشته نمیشود و جوهر برنامه اعمال خشک شد ، پس آنچه نوشته شده هرگز پاک نمیشود . چه کسی چنین یقینی دارد ؟ چه کسی این گونه زندگی میکند ؟ چه اتفاقی برایم خواهم افتاد؟

تا زمانی که من متصل به پروردگارم و اشتباهی نکردم، چه کسی میتواند به من آسیبی برساند ، اگر اتفاقی برایم افتاد ، برایم مقدر شده و می بایست این اتفاق می افتد و من همین الان میمردم ، اگر چنین بود. چنان میشدی وجود ندارد « همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند، فرامین الله را رعایت کن همواره او در کنارت خواهی یافت ، وقتی تقاضا می کنی ، از خدا بخواه ، وقتی یاری میخواهی از خدا یاری جوی ، بدان اگر همه ی امت جمع شوند تا منفعتی به تو رسانند، نمی توانند مگر آنچه خداوند برایت نوشته است . و اگر تمام امت جمع شوند تا ضرری به تو برسانند ، نمیتوانند مگر آنچه خداوند برایت نوشته باشد ، قلم ها برداشته شد و نامه ها خشک گردید «

اکنون به دعای استخاره بنگر که اوج توکل بر الله تعالی است و به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما می آموزد که در همه ی امور زندگیمان استخاره کنیم . آیا در این شرکت کارکنم یا نه ؟ با این دختر ازدواج کنم یا با آن یکی ؟ به سفر بروم یا نه ؟ این کالا را بخرم یا نه ؟ به دعای استخاره توجه کن و توکل موجود در آن را ببین :

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ، وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ - وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ - خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قَالَ: عَاجِلِهِ وَأَجَلِهِ فَأَقْدِرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَأَصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ»^۱

پروردگارا من از علم و آگاهی و از توطئه خیر می نمایم و از قدرتت از تو نیرو می خواهم و فضل و بخشش بزرگت را خواستارم؛ زیرا تو توانایی و من ناتوانم، تو آگاهی و من نا آگاهم و تو داننده ی غیب ها هستی، خداوند! اگر میدانی که اینکار_ کارش را نام برد_ ب نفع دین و زندگی و سرانجام کارم است پس ان را برایم مقدر ساز و ان را اسان بگردان و سپس به ان برکت بده و اگر میدانی که این امر به ضرر دین و زندگی و سرانجام کارم است، پس انرا از من دور کن و مرا از ان منصرف بگردان و خیر و نیکی را هر جا که بود برایم مقدر ساز سپس مرا از ان راضی کن.

اوج توکل ب الله تعالی در دعای استخاره نهفته است و زیباییش انجاست که ته اختیار پروردگار عزوجل را جایگزین اختیار خودت کرده و میگویی : پروردگارا من در زندگی ام هیچ اختیاری ندارم پس تو ای پادشاه پادشاهان برام انتخاب کن. تصور کن! عده ای از مردم توکلشان ضعیف است استخاره میکند در حالی که میدانند چ کار خواهد کرد استخاره باید چگونه ای باشد که به هنگام نماز استخاره انتخاب الله تعالی را بر اختیار خودت برگزینی اما ثواب کسی که استخاره میکند خیر و برکت است. یا برای ازدواج با فلان دختر استخاره میکنی یا نه؟؟ اقدامات

لازم رانجام بده چون استخاره از اسباب هست وقتی من نماز استخاره میخانم معنایش این نیست ک منتظر بمانم تا اتفاقی بیفتد از اسباب استفاده کن, ب خاستگاری برو مدارک لازم برای کار رابفرست در رابطه با خاستگار پرس وجو کن, در رابطه با شغل تحقیق کن, سپس چه میشود؟ اگر این اقدامات به اسانی جلو رفت پس این از افضل پروردگار است, نتیجه استخاره ان است ک این امر اسان گردد و متوقف شدن این امر نیز نتیجه استخاره ان است, چون استخاره چیزی جز خیر و خوبی نیست ب همین خاطر سعی کن خواسته و انتخاب شخصی راهنگام استخاره نادیده بگیری خدایا! من هیچ اختیاری ندارم تو هر چه میخاهی برایم انتخاب کن.

تمام دعاهای رسول الله صل الله علیه وسلم از انکار روزانه گرفته تا شبانه بر مفهوم توکل تاکید دارد هنگامی ک از خانه بیرون می روی میگویی

« بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ »^۱

(به نام الله, توکل کردم بر الله, هیچ بازدارنده ای و هیچ نیرو دهنده ای جز الله وجود ندارد).

تو بر او توکل کرده ای, چرا وقتی از خانه بیرون میروی این کار را انجام میدهی؟ زیرا از این لحظه تو زندگی را آغاز میکنی, خدایا هر چه میخواهی برایم انتخاب کن و هر کاری که میخواهی برایم انجام بده چون من بر تو توکل کرده ام و قلبم را در اختیار تام تو قرار دادم ب این توکل بنگر! ب خواب میروی روحت از توجدا خواهد شد تو توکل میکنی, در حالی ک با وضو هستی بر پهلوئی راست سر بر بالین گذاشته و میگویی :

« باسْمِ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَ بَكَ أَرْفَعُهُ » پروردگار! بانام تو سر بر بالین گذاشته و بانام تو ان را بلند میکنم.

به توکل بنگر. بااذن و اراده تو پهلویم را بر زمین میگذارم و فقط با اجازه توان را از زمین بر میدارم :

« باسْمِ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَ بَكَ أَرْفَعُهُ فَإِنْ امْسَكَتْ نَفْسِي فَأَرْحَمَهَا وَأَنْ أَرْسَلْتُهَا فَأَحْفَظُهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحِينَ »^۱.

(پروردگارا بانام تو پهلویم را روی زمین میگذارم و بانام تو ان را برمی دارم, اگر روحم را گرفتی ان را بیامرز و اگر ان را رها کردی با آنچه بندگان صالحت را حفظ میکنی, محفوظ بدار.)

بهمین خاطر رسول الله صل الله علیه وسلم ب ما می آموزد و از توکل بر غیر خدا و فلان شخص منع میدارد. ولی اگر چاره ای نبود چنین میگوئیم : به خدا توکل میکنم سپس ب فلانی ؛ برخی از مردم میگویند : من بخدا و فلانی توکل میکنم, این اشتباه است, درست این است که بگویی اول ب خدا توکل میکنم سپس به تو, باید میان اطمینان, توکل و اعتماد ب خدا و اطمینان, توکل و اعتماد ب مردم تفاوت قایل شوی. چون اولی مثل دومی نیست اول خداوند عزوجل است.

بیایید تا هم و غم هایمان را به خداوند واگذار نماییم و همه چیز را به خداوند بسپاریم و قرارداد و کالت ببندیم, مثل یک پسر بچه ی ضعیف, پسر بچه ی کوچکی که مرتکب اشتباهی میشود, میدانند که مورد آزار قرار خواهد گرفت یا همسایه یا شخص دیگری او را آذیت خواهد کرد به پدرش پناه میبرد و میگوید : کاری بکن, کمک کن, توهم مثل این پسر بچه ضعیف که ب پدرش پناه برده و مطمئن است او را به شر و بدی

نمی سپارد، روح و قلبت را ب خدا بسپار. ایا ممکن است پدری با اراده ی خویش فرزندش را ب هلاکت برساند؟ پس چ رسد به آن

داننده ی غیب ها، آن دانای حکیم، آیا خداوند(عزوجل) تو را به هلاکت و نابودی می افکند؟! در همه ی امور به او توکل کن.

یکی از تابعین گوید : (از فایده رساندن خودم ناامید شدم، چگونه از منفعت رساندن دیگران به خودم ناامید نگردم) آیا این درست یا نه؟

اگر خود نتوانم به خودم منفعتی برسانم آیا دیگری میتواند منفعتی را برایم به ارمغان آورد؟(از خدا برای دیگران طلبیدم، چگونه از خدا برای خودم نطلبم؟)

من می گویم : وقتی نگران کسی باشم می گویم : پروردگارا! به فلانی که غرق در مشکلات است رحم کن. پس دعا کردن به درگاه خداوند برای خودم اولی تر است.

به همین جهت یکی از نشانه های توکل آن است که پس از برنامه ریزی خودت را از هم و غم خا راحت کنی، برنامه ریزی برای آینده با توکل هیچ مخالفتی ندارد، چون برنامه ریزی اوج توکل است. زیرا رسول الله(صلی الله علیه وسلم) برنامه هایی را در نظر می گرفت و یوسف(علیه السلام) نیز جهت از بین بردن بحران اقتصادی مصر که بدان دچار بود، برنامه ای پانزده ساله ریخت. او در رابطه با مسأله ای برنامه ریزی می کند که هیچ تعارضی با توکل ندارد، اما آن چه در این امر مخالف توکل است، آن است که همواره نگران و پریشان خاطر بمانی. این عطا سخن زیبایی دارد : (نفست را پس از تدبیر و چاره اندیشی از هرگونه غم و پریشانی راحت کن) خودت را پس از برنامه ریزی از هرگونه آشفتگی و اضطراب راحت کن، (خودت را به چیزی که خداوند مسؤولیتش را به جای تو بر عهده گرفته است، مشغول

مساز.) آیا این درست نیست؟ چرا خودت را به چیز به که خداوند آن را بر عهده گرفته است ، مشغول میکنی، خداوند (عز و جل) مسؤو لیت رسیدگی و تصحیح اوضاع و احوالت را بر عهده خواهد گرفت، ولی تو باید به او توکل کنی، توکلت را به ما نشان بده و ببین خداوند با تو چه خواهد کرد.

میخواهیم در رزق و روزی به خداوند توکل کنیم، الله می فرماید : «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ أَنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَتَطَّقُنَ» (ذاریات/۳۳-۲۳).

(به خدای آسمان و زمین سوگند که رستاخیز حق است، درست همانگونه که شما سخن میگویید.)

به خدا قسم، گاهی خداوند روزی یک سال را یک ماهه میفرستد و روزی یک ماه را در یک روز می فرستد و روزی امروز را در نیم ساعت می فرستد، در حالی که تو در طول سال به فکر چیزی هستی که خداوند آن را به عهده گرفته است و بالاخره به تو خواهد رسید، پس ذهنت را به چیزی که به آن احتیاج داری (عبادت) مشغول بکن. او روزی تو را به عهده گرفته است و به تو دستور میدهد که عبادت کنی، ولی تو خودت را به آن چه خداوند بر عهده گرفته است مشغول ساخته ای و آن چه را به تو فرمان داده است، رها میکنی.

گاهی اوقات - تاجران از این امر آگاهند - شخصی در طول سال کار نمی کند و خداوند در یک نیم ساعت معامله ی خرید و فروشی را برایش می فرستد، او یک سال کامل از خداوند درخواست روزی می کن، از صبح تا عصر سر کارش است وقتی میخواهد شبانگاه محل کارش را ترک کند، خداوند روزی اش را می فرستد ، پس گاهی اوقات خداوند روزی یک سال را در یک ساعت می فرستد، باید به این سخنان یقین داشته باشیم.

«نَفَثَ سَيِّدُنَا جِبْرِيلُ فِي رَوْعِ النَّبِيِّ أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا وَ أَجَلَهَا»^۱

(جبریل به دل رسول الله صلی الله علیه وسلم انداخت که هیچ نفسی نمی میرد تا زمانی که روزی و اجلش را کامل کند).

شما از چه هراسانید؟! به خاطر روزیتان می ترسید؟! چرا به خاطر روزی می ترسید؟! روزی شما به عهده ی خداوند است، رزق و روزی هریک از شما نوشته شده است، پس چرا به خاطر آن می ترسید و نگرانید، تو خدا را عبادت کن و بدون هیچ نگرانی به کارت ادامه بده، بدون این که هم و غم های دنیا را بدوش بکشی: «هیچ نفسی بدون اتمام روزی و اجلش نمی میرد» حتی در رابطه با اجلت نترس، تا زمانی که همه ی فرصت هایت را به اتمام نرساندی، نمی میری، چون تو در روزی خواهی مرد که خداوند برایت در نظر گرفته و تعیین کرده است، پس امکان ندارد که بدون اتمام قسمتی از عمرت-همان گونه که ما می گوئیم-بمیری، باید این سخنان را درک کنی و بفهمی.

داستانی بسیار مشهور و زیبا در این رابطه آمده است: رئیس ماموران در برابر معتصم، خلیفه ی مسلمانان، ایستاده بود و شخصی در زندان بود، گفتند: آیا فلانی را یه خاطر داری؟ معتصم گفت: بله، کاغذی به من بدهید و برای رئیس ماموران نوشت: به دار آویخته شود-یعنی کسی که در زندان است-رئیس ماموران کاغذ را گرفت و آن مرد را برد و آزاد کرد معتصم بسیار خشمگین شد و گفت: نوشتم به دار آویخته شود. گفت: نه ای امیرالمومنین! نوشتی آزاد شود. وقتی به کاغذ نگاهی انداخت، دید نوشته شده: آزاد شود. گفت: کاغذ را به من بده و دوباره نوشت: به دار آویخته شود. رئیس ماموران کاغذ را گرفت و به زندان رفت و زندانی را آزاد کرد معتصم بیشتر عصبانی شد و گفت: چرا چنین

۱ - دار قطنی در «العلل»، ۸۷۵ و قضاعی در «مسند الشهاب»، ۱۱۰۱ از ابن مسعود رضی الله عنه ر.ک: کشف الخفاء (۱۰۱۵۵/۲۶۸).

کردی؟ گفت: ای امیرالمومنین! نوش تید آزاد شود. خشم و غضبش شدت گرفت و نوشت: به خدا باید به دار آویخته شود. رئیس ماموران به زندان رفت و برای بار سوم آن مرد را آزاد کرد، معتصم بیش از پیش خشمگین شد. رئیس ماموران گفت: ای امیرالمومنین! ببین، نوشته شده: به خدا باید آزاد شود. این جا معتصم گفت: بله، بله آزاد می شود، وقتی خداوند بخواهد کسی را آزاد کند، معتصم نمی تواند او را به دار بیاویزد.

پس وکیل است که تواناست و تو از آن او هستی. سبحان الله! از چه می ترسی؟ تو در تمام زندگی ات از آن الله تعالی هستی.

بسیاری از زنان از داشتن همسرانی متسلط و زورگو رنج می برند، این آیه را ببین- سبحان الله- گویی در سوره ی طلاق به خاطر زنان نازل شده است، چرا در سوره ی طلاق:

« وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ » (طلاق/۳). (و هر کس بر خدا توکل کند خدا او را کافی است.)

تمام این سوره در رابطه با طلاق سخن می گوید و این آیه در وسط قرار دارد، ای خواهری که از چنین شوهری رنج میبری! به خدا توکل کن، گرفتاریت را به خدا بسپار، ای شوهری که از دست همسرت رنج میبری! گرفتاریت را به خدا واگذار کن: «هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است.»

در همه ی سختی ها و مشکلاتت به خداوند پناه ببر:

« أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ » (نمل/۶۲).

(یا کسی که به فریاد درمانده می رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می کند).

« قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَأَنْجَاكُمْ مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ » (انعام/۶۳-۶۴).

[بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد، در آن حال که او را فروتنانه علنی و نهانی به فریاد می خوانید اگر خدا ما را از این تاریکی ها برهاند سوگند می خوریم که از سپاسگزارانیم. بگو: خدا شما را از آن واز هر غم و اندوهی می رهند پس شما شریک و انباز می سازید].

ای مردم! ای کسانی که گرفتاری و مشکلات دارید! به وکیل پناه ببر و قرارداد و کالت ببند و بگو: من به تو توکل کردم، از صمیم قلب بگو نه فقط با زبان، صادقانه بگو و گرفتاریت را به خدا بسپار و ببین چگونه راحت و آسوده خاطر می شوی، ببین با وجود آسودگی خاطر، مشکلاتت چگونه خواهند بود. چون وکیل باتوست، پس من بر کسی که خودش را وکیل نامیده است، توکل می کنم، کسی که همه ی امور بندگانش را بر عهده گرفته است، سبحانه و تعالی، او صاحب آسمان ها و زمین است.

بزرگ ترین توکل بر خدا

متأسفانه مردم گمان می کنند که بزرگ ترین توکل آن است که در روزی، خانواده یا دنیایت بر خدا توکل کنی، هرگز! بزرگ ترین توکل آن است که در دعوت به سوی خدا، بر خدا توکل کنی. بیچاره کسانی که شیرینی دعوت به سوی خدا را نمی دانند، ولی ارزش توکل را می دانند، زیباترین حالات توکل بر خدا، توکل دعوتگران به سوی خداوند است. چرا؟

زیرا آنان با توکل بر او، محبت بی اندازه ی الله تعالی را احساس می کنند، پس کسی که فقط در روزی یا همسر یا مشکلات دنیا به خدا

توکل می کند این کار خوبی است. ولی او توکل واقعی را نشناخته است. سعی کن به سوی خدا دعوت دهی و به شیرینی توکل بنگر ' به لذت توکل کسی که به سوی الله فرا میخواند توجه کن.

ابراهیم علیه السلام چه کرد؟ بت ها را شکست ' چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پس بیایید تا به عظمت توکلش به خداوند متعال بنگریم و ببینیم که چگونه به تنهایی یک امت بود.

با دستش طاغوت های آن زمانه را شکست ' همه ی شهر به دشمنی اش بر خاستند و به آزار وی پرداختند و همگی تصمیم گرفتند او را در آتش بسوزانند این یعنی چه؟ آیا وکیل ' او را به آن کافران می سپارد؟ نه! کسی که با خدا باشد خداوند نیز با اوست. بیایید با هم ببینیم چگونه خواستند از او انتقام بگیرند اول گودالی کردند:

« قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ » (صافات. ۹۷).

(گفتند برای او چهار دیواری بزرگی بسازند و او را به میان آتش سوزان و پیر اخترگر بیندازند.)

زیرا مساحتی که آتش آن را در گرفته است پنج تا شش طبقه است ' ساختمان آتشین بزرگ ' آنان هفته ها آن آتش را برافروختند ' زیرا می خواستند به شدت از او انتقام بگیرند: (گفتند: برای او چهار دیواری بزرگی بسازید و او را به میان آتش سوزان و پیر اخترگر بیندازید.)

همه ی مردم شهر به دنبال ابراهیم که قرار بود در آتش افکنده شود به راه افتادند. در روایات آمده است که هر چه به آتش نزدیک می شد ' شعله های آتش را می ربود و در کام خود فرو می برد. تا اینکه این سوال برایشان پیش آمد که چه کسی او را می برد و در آتش می افکند بدون شک آنان به خاطر شعله های آتش آن را بیرون شهر پا نمودند. پس بیرون از شهر آتش را شعله ور ساختند ' ولی چه کسی به آتش

نزدیک می شد تا او را بدان بیفکند؟! منجیقی آوردند تا به وسیله ی آن او را در آتش افکنند' چنین عذاب و مرگی را تصور کنید در این هنگام ابراهیم چه کرد؟

آیا او وحشت زده بود و از ترس به خود می لرزید؟ در این لحظه ای سخت و دشوار ابراهیم را تماسا کن' وقتی او در منجیق گذاشتند دستانش را به درگاه پروردگار مخلوقات بلند کرد و گفت:

« حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ». (الله مرا بس است و او بهترین وکیل و کار ساز است.)

چگونه می توانی به این درجه برسی! امکان ندارد که مرا نابود کنی و پیش از فرا رسیدن اجلم نخواهم مرد. توکل ابراهیم را دیدی؟! او همچنان می گفت: « حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ».

آنان ندیدند که چیزی غیر از این بگویند. وقتی در آتش افکنده شد فرمانی از جانب پروردگار صادر شد:

« قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ . وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ » (انبیا ۶۹ . ۷۰).

(ما به آتش دستور دادیم که ای آتش! سرد و سالم شو بر ابراهیم آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.)

آطا دیدی که توکلبر الله چه می کند؟ هم چنان و در همه حال بر آن زنده ای که نمی میرد توکل می کند! چگونه می ترسد: چگونه وحشت می کند! چگونه کسی که قلبش را تسلیم خداوند می نماید نابود و هلاک می شود؟! چگونه می هراسد!؟

به نوح علیه السلام که دعوتگر به سوی الله و توکل کننده بر اوست ، نگاه کنید! الله تبارک و تعالی می فرماید:

« وَ أَتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَاعْلَىٰ اللَّهُ فَعَلَىٰ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ » (یونس ۷۱).

(سر گذشت نوح را برای آنان بخوان و وقتی نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر مانند من و پند دادم با آیات خدا برایتان سخت و غیر قابل تحمل است من بر خدا تکیه دارم پس همراه معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید بعداً منظورتان از خودتان نهاد نماند و مایه ی اندهتان نشود. پس از آن نسبت به من هر چه می خواهید بکنید و مرا مهات ندهید.)

هود علیه السلام فرمود:

« إِن نَّقُولُ إِلَّا إِعْتْرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ إِشْهَدُوهُ أِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ » (هود ۵۴).

(گفت من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهای که می پرستید بیزار و برکنارم. به جز خدا همگی به نیرنگ و چاره جوییم بپردازید.)

به این اعتماد و تکیه خوب بنگرید! هیچ چیز برایم مهم نیست! برادرانم! این سهل انگاری نیست! چون کار من درست است! من هیچ کار اشتباهی انجام نمی دهم من در حق مردم اشتباه نمی کنم و می گویم: هر کاری که دوست دارید بکنید! کار او درست است. او به سوی خداوند فرا می خواند: «همگی به نیرنگ و چاره جوییم بپردازید»: «إِنِّي

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (هود/۵۶).

(من بر خدا تکیه کرده ام که پروردگار من و پروردگار شماست .
هیچ جنبنده ای نیست مگر این که خدا بر او تسلط دارد ' بی گمان خدای
من بر صراط مستقیم قرار دارد .)

« حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ »

این جمله ایست که وقتی ابراهیم را در آتش افکندند بر زبان جاری
ساخت و موسی نیز آن را گفت ' وقتی یارانش به او گفتند :

« إِنَّا لَمُدْرِكُونَ » (شعر ۶۱/۱) . (ما گرفتار می گردیم) .

اصحاب محمد آن را گفتند وقتی به آنان گفته شد :

« إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ
نِعْمَ الْوَكِيلُ . » (آل عمران ۱۷۳) .

(مردمان بر ضد شما گرد هم آمده اند ' از ایشان بترسید ' ولی بر
ایمان ایشان افزود و گفتند : خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست
است .) برادرانم ! بزرگ ترین توکل آن است که در دعوت به سوی خدا
بر او توکل کنی . امتحان کن ' دوستانت را دعوت بده و به آنان کمک
کن ' سپس به خدا توکل کن . آنان هدایت خواهند شد و اگر اتفاقی افتاد یا
تو را مسخره کردند ' او به تو عزت خواهد بخشید و تو را گرامی
خواهد دانست . مانند پیامبران بر خدا توکل کن ' بگذار مردم هر کاری
که دلشان می خواهد انجام دهند ' دروغ بگویند و سخنانی را که تو
هرگز بر زبان نیاوردی به تو نسبت دهند و تو را متهم سازند . مگر تو
به خدا توکل نکرده ای؟! پس او به تو عزت و ارجمندی خواهد بخشید
و تو را پیروز خواهد کرد و از تو حمایت خواهد نمود .

برادران گرامی ! اکنون به توکل رسول الله (ص) بنگرید '
لحظاتی زیبا از زندگی پیامبر که چگونگی توکل را به تو نشان می دهد .

رسول الله (ص) در اوج ظلم و ستم در مکه به سر می برد ' یکی از یارانش در نزدیکی اوست ' آزار و اذیت بسیار شدید است ' در یک سال و یک ماه دو نفر می میرند که از بزرگ ترین حامیان و پشتیبانانش بودند : عمویش ابوطالب و همسرش خدیجه ' به این مفهوم خوب توجه کنید : هیچ چیز در این دنیا بدون حساب و کتاب و بی خود و بی جهت نیست ' فکر نکنید که حتی نجوایی در جهان تصادفی است ' گمان نکن که جلسه ای که در آن می نشینی تصادفی تشکیل شده است ' بلکه همه چیز بر اساس تقدیر الله تعالی صورت می پذیرد . پیامبر در یک ماه دو نفر از عزیزترین و گرامی ترین نزدیکانش را از دست می دهد ' عمویی که پشتیبانش در برابر قریش بود و همسری که آغوشی گرم برای گوش فرا دادن و یاری کردنش بود . می خواهم سؤالی بپرسم : چه حکمتی در مرگ دو نفر از بزرگ ترین یاوران پیامبر در طول یک ماه نهفته است ؟ اگر دست من بود می گفتم پس از فتح مکه می مردند ' این طور نیست؟! اگر زمام امور به دست کسی می بود آن را به پس از فتح مکه موکول می نمود ' وقتی که اسلام پیروز می گشت . آیا می دانید که چرا با وجود نیاز مبرم رسول الله (ص) به آن دو نفر ' مردند؟! برای این که الله تعالی توکل را به رسول الله (ص) بیاموزاند . چگونه ؟ چه کسی از تو حمایت و پشتیبانی می کند ای محمد ؟ عمو و همسرت . اکنون این دو نفر مرده اند ای رسول الله ! تو غیر از ما چه کسی را داری ؟ چه کسی به جز خداند ؟

گاهی اوقات ' خداوند به خاطر مهر و محبت به تو ' همه ی اسباب را از تو قطع می نماید . فلانی همواره در کنارت است ' فلانی عزیزترین انسان نزد توست ' پس این یکی کارش را رها خواهد کرد و آن یکی خواهد مرد و تو احساس می کنی که نابود شده ای ' هرگز ! او به تو می گوید : من می خواهم که فقط به من پناه بیاوری . برادرانم !

این ها سخنانی بسیار زیباست در حالی که تو در سختی ها از خداوند دور شده و فاصله می گیری ' با وجود این که باید در سختی ها و دشواری ها بگویی : پروردگارا ! تو همه ی راه ها را بر من بستی چون می خواهی من به تو پناه بیاورم ای خدا !

خدیجه و ابوطالب مردند تا رسول الله (ص) فقط به خدا پناه ببرد ' ای رسول الله ! دیگر چاره ای نداری جز این که به او پناه بگیری و از او یاری جویی ' من همه ی اسباب را از تو قطع نموده ام ' پس برادر عزیز ! وقتی دیدی همه ی اسباب و راه ها در برابرت بسته شد اندوهگین مشو و بدان که خداوند می خواهد تنها به او پناه بگیری تا بدانی که وکیل کیست ' دوست ندارم که تو از روی مزاج خودت یاد بگیری که او وکیل است ' ببین که چگونه دنیا را در برابرت بستم ! پس به من پناه بیاور . مسأله ی دیگر این که الله نسبت به قلب های بندگانش غیرت می کند ' خداوند نسبت به قلب های بندگانش غیرت می کند ' یعنی چه ؟ وقتی بنده ای مطیع و فرمانبر باشد خداوند دوست دارد که قلب بنده اش تنها به او پیوند بخورد ' گاهی اوقات بنده به امور دنیا سرگرم می شود ' خداوند دنیا را از او می ستاند تا فقط به او مشغول شده و تنها بر او تکیه کند . ابراهیم (السلام علیه) را ببین که چه قدر به اسماعیل علاقه مند شده بود ' هیچ چیز در زندگی برایش مهم تر از او نبود ' خداوند او را از وی گرفت و دستور قربانی کردنش را صادر نمود تا وقتی که چاقو را بر گردنش نهاد و قلبش سرشار از محبت خداوند شد . او را برایش رها کرد . به یعقوب بنگر که به شدت به یوسف وابسته شده بود و یوسف همه ی زندگیش شده بود و از صمیم قلب او را دوست می داشت .

الله تعالی به مدت بیست سال وی را از او جدا کرد تا این که قلبش اکنده از عشق و محبت خداوند گشت ' پس بار دیگر او را به وی باز گراند . برادران ! ما می خواهیم توکلی را که رسول الله (ص) به ما

آموزانده است 'یاد بگیریم . به رسول الله (ص) بنگرید ' در یکی از غزوه ها هنگامی که اصحاب ' هر یک زیر درختی خوابیده بود و رسول الله (ص) نیز شمشیرش را بر درخت آویزان کرده و زیر سایه اش خوابیده بود ' یکی از کفار می آید و شمشیر رسول الله (ص) را بر می دارد و آن را بر فرق سرش می گذارد و می گوید : « چه کسی تو را از دست من نجات می دهد ؟ » - اگر شخصی بیاید و چاقویی را بر گردنت بگذارد و به تو بگوید چه کسی تو را از دست من نجات می دهد ' پاهایش را خواهی بوسید و به او می گویی : دستت را می بوسم ' به من رحم کن ' من جوانم ' و گریه و زاری می کنی - ولی رسول الله (ص) را ببین شمشیر بر گردنش نهاده شده است و همه ی یارانش در خوابند و این مرد یک کافر است : « چه کسی تو را از دست من نجات می دهد ؟ » رسول الله (ص) فقط یک کلمه بر زبان جاری ساخت ' فرمود : الله . شمشیر از دست مرد کافر بر زمین افتاد . رسول الله (ص) چگونه این عبارت را گفت که باعث افتادن شمشیر از دست مرد کافر شد ؟ چه قدر اخلاص داشت ؟ یقین و اعتمادش چگونه بود ؟ شمشیر از دست مرد کافر بر زمین افتاد و رسول الله (ص) آن را برداشت و بر گردنش نهاد و فرمود :

« وَ أَنْتَ مِنْ يَمْنَعُ مِنِّي ؟ » (چه کسی تو را از دست من نجات می دهد ؟)

مرد گفت : ای محمد ! بهترین کسی باش که شمشیر را گرفته است . رسول الله (ص) فرمود :

« أَتَشْهَدَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ » .

(آیاشهادت میدهی که معبودی جز الله نیست و من رسول و فرستاده ی او هستم؟) مرد گفت : نه .

رسول الله صل الله عليه وسلم اورابه شرط اينكه بهيچ كس عليه انان كمك نكند وهرگز مسلمانان نچنگد، آزاد كرد.^۱

اکنون یونس علیه السلام را ببین که در شکم نهنگ است، برادران! میتوانی تصور کنید شخصی در شکم نهنگ در نیمه شب و در اعماق اقیانوس است، میخوایم تصور کنی که شخصی ابتدا در کمد؛ سپس در اتاق و دست آخر در خانه را بر روی تو بسته است چنانچه میتوانی دوام بیاوری؟ میدانی چقدر تحمل نخواهی کرد؟ چون توکل نداری. آیا می دانی اگر توکل کنی همان کاری را خواهی کرد که یونس در شکم نهنگ کرد؟! او داخل کمد نیست بلکه در چندین ظلمت و تاریکی فرورفته است، کسی که داخل کمد است میتواند در بزند ولی کسی که در شکم نهنگ است چه کار خواهد کرد؟ چون او نیمه شب در قعر اقیانوس و در شکم نهنگ ب سر می برد :

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ» . (انبیاء ۸۷_ ۸۸).

(در میان تاریکی ها فریاد بر آورد که معبودی جز تو نیست و تو پاک و منزهی و من از جمله ی ستمکاران شده ام. مدعیای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم.) برخدا توکل کن، چنین احساسی کجاست؟ امکان ندارد با وجود توکل برخدا ضرری به من برسد مگر این که خداوند برای من مقدر کند.

خداوند من به تو پناه می اورم، چون همه چیزم در دست توست، منفعت و خیر در دست توست ای پروردگار عالمیان!

به فضیل بن عباس هنگام مرگ فرزندش نگاه کن. او در طی بیست سال نخندید، ان مرحوم عابدی زاهد و پرهیزگار بود، در روز مرگ

۱ - مسلم/۸۴۳ و احمد ۱۴۵۱۲ و لفظ او از جابر رضی الله عنه است.

فرزندش اورادیدند که لبخند میزند به او گفتند : ای امام! بیست سال است که نخندیدی و امروز میخندی!؟!

گفت بخاطر چیزی است که خداوند ان را دوست داشت, من نیز ان را دوست دارم, چیزی ک خواسته خداوند است و من نیز هرچه را خداوند بخواهد و برگزیند دوست دارم. چطور ممکن است! مفهومی که برایمان بسیار سخت و دشوار است. ما خاستار رسیدن ب چنین مقام و منزلتی نیستیم, ولی باید جهت توکل بر الله عزوجل سعی کنیم, باید کوشش کنیم که به این سخنان نزدیک و نزدیکتر شویم.

داستانی را تعریف میکنم که برایم فراموش نشدنی است : مردی می خواست به خدمت سربازی برود این شخص از مشکلات اقتصادی رنج میبرد و اگر به سربازی برود, خانواده اش نابود خواهند شد, این شخص عمویی دارد که از مقامات بلند پایه ارتش است, خانواده اش همواره به او می گفتند پیش از معاینه پزشکی برو و از عمویت نامه ای بگیر, نامه را فراموش نکنی, چون او تو را معاف خواهد کرد_ او میتواند این نامه را بگیرد_ او باخود میگوید : شروع با تصحیح نیتم نمودم, زیرا گرفتن نامه مربوط به اعضای بدن میشود و قلبا نیز بخدا توکل کرده ام : گوید ولی نتوانستم نیتم را تصحیح نمایم. هنگامی که دریافتم نمیتوانم توکل کنم, تصمیم گرفتم نامه را بگیرم. او خودش را تربیت میکند! اکنون که نمیتوانم ب خدا توکل کنم پس بدون گرفتن نامه میروم و رفت.

گوید ب محل معاینه پزشکی رفتم و در صف ایستادم. هرکس که وارد مطب دکتر میشد نامه ای به او میداد, یا میگفت من مریضم و از فلان یا فلان مشکل رنج میبرم. تا اینکه نوبت ب شخص جلویی ام رسید, او مردی قوی هیکل و ورزشکار بود و وقتی پزشک از او پرسید, آیا

بیماری خاصی داری گفت : من از بیماری روانی رنج می‌برم، تا اینکه نوبت به من _ قصه گو رسید، گوید : در مقابل پزشک ایستادم، پرسید آیا مشکل خاصی داری؟ گفتم نه، گفت آیا پارتی داری؟ گفتم نه، گفت مطمئنی، گفتم بدون شک با گوشه چشم دیدم که می‌خواهد مرا به عنوان افسر تعیین کند _ حتی یک ذره هم پشیمان نبودم _ بدون شک این داستان برای من اتفاق نیوفتاده است، زیرا این شخص مهندس است و من فارغ التحصیل دانشکده تجارت هستم _ با خودم گفتم هرگز پشیمان نمی‌شوم چون برخدا توکل کرده ام، گوید : در حین خروج از در اتاق ، پزشک مرا صدا زد و گفت : بیا، وقتی برگشتم به من گفت : کنار دیوار بایست سپس نوشت ؛ خمیدگی در ستون فقرات.

او مهندس ساختمان است و شما میدانید که چنین مهندسانی برای کشیدن نقشه وضعیتی دارند که باعث خمیدگی ستون فقرات میشود، اومی گوید کمر من هیچ مشکلی ندارد، او به کمیسیون بعدی و بعدتر و سپس کمیسیون عالی برده شد و بلاخره معاف گردید و قسم می‌خورد که از آن روز به بعد معنای توکل بر الله را دریافته است. زندگی ما سرشار از ده هت حادثه و صحنه است ولی احتیاج ب تفکر و تأمل و بازبینی دارد، یعنی آن موضع گیری هایی که در آن توکل برخدا وجود داشته باشد و چه اتفاقی در خلال آن رخ داده است.

این هم داستان شخصی است ک مدت‌ها پیش مظلومانه به زندان افتاد.

گوید : در حالی به زندان رفتم که همسر و دو بچه داشتم و یکی از آنان شیرخوار بود، در خانه ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ (معادل ۵۰۰ تومن) بیشتر نبود و تب کودک شیرخوار به ۴۰ درجه رسیده بود و داشت می مرد. من در چنین لحظه ای به زندان انداخته شدم.

گوید : وقتی وارد زندان شدم می گفتم : خدایا! چرا با من این کار را کردی! من کاملا سرخورده شده بودم و توکلی برایم باقی نمانده بود.

این شخص وقتی از زندان خارج می شود می گوید : بقیه ی زندگی ام را با توکل زیستم و دیگر هیچ چیز برایم مهم نبود.

اما به راستی چه اتفاقی افتاده بود؟ گوید : در شبی که به زندان انداخته شدم و همسرم هیچ پولی نداشت و پسرم در بستر مرگ بود، ساعت یک ونیم همان شب در خانه به صدا درآمده بود، همسرم در را گشود ، مردی بود که می گفت، پزشک هستم، مریض کجاست؟ اومات و مبهوت ماند! مرد وارد خانه شد و کودک را معاینه کرد و آمپولی به او زد و گفت : حال بچه خوب می شود، همسرم به او گفت : چه کسی تو را به اینجا آورده است؟ گفت : مگر اینجا آپارتمان شماره ی بیست و پنجم نیست؟ گفت : نه، اینجا آپارتمان پانزدهم است! پاک است پروردگاری که شخصی را در آپارتمان بیست و پنجم بیمار کرد و منزله است خدایی که پزشک را در شماره ی آپارتمان به اشتباه انداخت.

داستان هایی که تعریف می کنم شاید برایتان باور کردنی باشد ، شاید هم باور کردنی نباشد، زیرا این ها داستان هایی است که من شنیده ام و ممکن است درست باشد و امکان دارد اشتباه باشد، اما تک تک افراد حاضر در این مکان چنین قصه هایی را در زندگیشان دیده اند و الله به همه ی ما نشان داده است که وکیل خود اوست و ما فراموش می کنیم یا غفلت می ورزیم، این ها داستان هایی است که دوست داشتیم، بیان کنم .

به داستان یوسف علیه السلام بنگر که چه قدر وابسته به توکل است. تمام داستان یوسف علیه السلام بر عکس اتفاق می افتد. یعنی چه؟ پسری است که پدرش او را خیلی دوست دارد. آیا این امر خوب است یا بد؟ خوب' ولی نتیجه اش چه می شود؟ در چاه انداخته می شود، آیا این

امر خوب است یا بد؟ بد، سپس نتیجه چه می شود؟ به قصر عزیز برده می شود، آیا این امر خوب است یا بد؟ خوب! اما نتیجه اش زندانی شدن اوست! آیا این امر خوب است یا بد؟ بد، بالاخره نتیجه آن خواهد بود که عزیز مصر می شود! این به چه معناست؟! گویی که خداوند به تو می گوید: به اسباب و امور منطقی و این که چگونه بروی و آن را محاسبه کنی، وابسته نباش، بلکه بر آن ذات همیشه زنده توکل کن، گویی که داستان یوسف علیه السلام این گونه اتفاق افتاد تا ما چگونگی توکل بر خدا را بیاموزیم، برادرانم! این همان توکل است.

در پایان، توکل چگونه است؟ چگونه شخصی متوکل باشم؟ چگونه از خودم شخصی متوکل بسازم؟
تو به وسیله ی یک چیز بسیار ساده شخصی متوکل خواهی بود،
آن چیست؟

اول: وابستگی پیوسته به الله. این که همیشه بگویی: یا الله!

دوم: ذکر و دعا. معالجه ی هر مشکلی می تواند ذکر و دعا باشد و این دو بزرگ ترین اسلحه های مؤمن اند، دعا کن که خداوند تو را در زمره ی متوکلان بگرداند و همواره به یاد خدا باش و پس از آن متوجه خواهی شد که شخصی متوکل هستی.

برادرانم! به گوش باشید! توکل با تمرین حاصل می گردد، تو با بیرون رفتن از این جلسه به اوج توکل نمی رسی، بلکه مثل موسی علیه السلام پله پله بالا خواهی رفت. موسی (ع) در ابتدای زندگی اش آن چنان که باید و شاید مفهوم توکل را نیاموخت:

«وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» (طه/۶۹). (وچیزی که در دست راست داری

بیفکن.)

وقتی عصا را دید تبدیل به یک افعی شده است ، چه کرد؟

« وَ لِي مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ » (قصص/۳۱) (پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد. ای موسی! برگرد و نترس.)

این اولین بار بود ، بار دوم هنگامی که در برابر سی هزار جادوگر ایستاد:

« قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ » (اعراف/۱۱۵).
جادوگران گفتند: ای موسی! یا تو [چوب دست خود را] بینداز، یا اینکه ما می اندازیم.

« قَالَ بَلْ أَنْفُوا إِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى » (طه/۶۶). (گفت: بلکه شما بیندازید چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بنا گاه طناب ها و عصاهای آنان مار شدند و تند راه می روند .)

اکنون ببین چه اتفاقی برایش افتاد :

« فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى » (طه/۶۷). (در این هنگام موسی در درون خود اندکی احساس هراس کرد.)

این بار کم تر از دفعه ی قبل ترسید ، زیرا در اولین بار آسانتر بود و چون عصا تبدیل به افعی شد فرار کرد و دومین بار اندکی توکل کردن را تمرین کرده بود و در برابر سی هزار جادوگر ایستاد.

حال سومین بار را ببین که موسی علیه السلام کاملاً برخدا توکل کرده است و زندگی اش را نیز به خدا سپرده است. پس چه اتفاقی افتاد؟

« فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ » (شعرا/۶۱). (یاران موسی گفتند: ما گرفتار می گردیم.)

فرعون در تعقیب آنان است و این امر از همه سخت تر و دشوار تر است. ببین موسی علیه السلام چه خواهد گفت:

« قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ » (شعر ۶۲/۱) (گفت: چنین نیست پروردگار من بامن است، رهنمودم خواهد کرد.)

بین چگونه او مراحل مختلف توکل را پشت سر گذاشت.

انسان ممکن است در ابتدا توکل نداشته باشد ولی می تواند کم کم به آن برسد، چگونه؟ اومی تواند با مساله ای بسیار ساده و پیش پا افتاده به تدریج حرکت کند، پس نصیحت من به شما این است: همواره به یاد خدا باش آن وقت است که خودت را متوکل بر خدا خواهی یافت. این درس را همیشه به خاطر داشته باش و این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را بالای تخت یادداشت کن: «همواره به یاد خدا باش تا خداوند نیز به یاد تو باشد.» ان شاء الله این هاهمه تورا در دست یافتن به توکل یاری می دهد.

این موضوع را با دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم که آکنده از توکل است، خاتمه می دهیم:

« اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَإِبْنُ عَبْدِكَ وَإِبْنُ أُمَّتِكَ نَاصِيَتِي بَيْدِكَ مَاضٍ فِي حَكْمِكَ عَدْلٌ فِي قَضَاوِكَ »^۱ (پروردگار! من بنده ات هستم، بنده زاده و کنیز زاده ی تو هستم، پیشانی ام در دست توست، حکم تو بر من جاری است و قضاوتت در مورد من عادلانه است.)

اکنون به این دعا خوب توجه کن:

« اللَّهُمَّ لَا تَكُنْ لِي نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا أَقَلَّ مِنْهَا »^۲.

۱ - احمد، ۳۷۰۴، ابن ابی شیبیه در «المصنف» ۲۹۳۱۸، ابویعلی در مسندش، ۱۹۹/۹ و ابن حیان، ۹۷۲، از ابن مسعود رضی الله عنه ر.ک: مجمع الزوائد: ۱۸۶/۱۰.
۲ - احمد، ۲۷۸۹۸ و ابو داود، ۵۰۹۰.

(خداوند! حتی به اندازه ی یک چشم به زدن، یا کم تر از آن مرا به خودم مسپار.)

خدایا! نگذار حتی به اندازه ی یک چشم به هم زدن، خودم، خودم را به حرکت درآورم، تصور کن!
در حدیث دیگری آمده است:

«ظَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا أَقْلَ مِنْهَا فَانِكْ أَنْ تَكُنِي إِلَيَّ نَفْسِي تَكُنِي إِلَيَّ
ضَعْفٍ وَعَوْرَةٍ وَخَطِيئَةٍ وَأَتِي لَا أَثِقَ إِلَّا فِي رَحْمَتِكَ» .^۱

(به اندازه ی یک چشم به هم زدن یا کمتر از آن مرا به خودم مسپار، چون تو اگر مرا به خودم واگذاری، مرا به ضعف، عورت و گناه می سپاری و من جز به رحمت تو، به هیچ چیز اطمینان ندارم.)

می خواهیم چنین توکلی را بیاموزیم، می ترسم پس از گفتن همه ی این سخنان شخصی بیاید و بگوید: من هرگز مشکلاتم را با پدر، مادر و دوستانم در میان نمی گذارم تا توکلم را از بین نبرم! برادرانم! توکل کار قلب است و هیچ رابطه ای با اعضا ندارد، اعضا از تمامی اسباب استفاده می کنند، اگر از نود و نه سبب استفاده کردی و یکی را رها ساختی در این صورت توکل نکرده ای، بلکه متواکل و سربراهستی.

ما می خواهیم شیوه ی درست توکل کردن را یاد بگیریم، نه این که مورد تمسخر قرار بگیریم و بگویند: متدین ها گمان می کنند که از هیچ یک از اسباب یا وسایل نباید کمک گرفت! تو از اسباب استفاده کن و قلبت را به خدا بسپار. این عبادت را تجربه کنید. هنگامی که از خانه خارج می شوم، این دعا را بازبان و قلب می خوانم:

«بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» ۱.

(به نام الله، توکل کردم بر الله، هیچ باز دارنده ای و هیچ نیرو دهنده ای جز الله وجود ندارد.)

وقتی می خواهم بخوابم این دعا را به گونه ای می خوانم که با تمام وجود آن را حس کنم:

«بِاسْمِكَ رَبِّي وَضَعْتَ جَنبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ» ۲.

(پروردگار! با نام تو پهلویم را بر زمین می گذارم و با نام تو آن را بر می دارم.)

من با دعاهایم از خداوند می خواهم که مرا جزو متوکلان قرار بدهد. کسی که از مشکلی رنج می برد هفته ی آینده بگوید: این هفته، هفته ی سپردن مشکلات به خداوند عزوجل است، البته با بهره بردن از اسباب.

۱ - احمد ۴۷۳ از عثمان رضی الله عنه، ابو داود، ۵۰۹۵ و ترمذی، ۳۴۲۶ از انس رضی الله عنه
۲ - بخاری، ۶۳۲۰ و مسلم ۲۷۱۴ از ابوهریره رضی الله عنه

محبت بنده نسبت به خداوند

هیچ کس در این دنیا نمی تواند بدون مهر و محبت زندگی کند. زندگی بدون عشق بی معنا و بی ارزش است. قلب عاری از عشق و محبت، قلبی سخت و سنگین است. بدنی که بدون عشق زندگی کند؛ بدنی سست و مرده است. همه ی مردم باید با عشق و محبت زندگی کنند. به همین خاطر انسانی که عاطفه و محبت را از دست می دهد، جسدی مرده یا انسانی بی جان است و دچار افسردگی و دیگر بیماری های روانی می گردد. زیرا او عشق به زندگی را از دست داده است. به هر اندازه محبت بیشتر و بزرگ تر باشد، ارزش و ضربان زندگی افزایش می یابد. منظور آن است که هر چه شخص با محبت بزرگ تری پیوند داشته باشد، ضربان زندگی بیشتر شده و زندگیش بهتر و دوست داشتنی تر است.

ماچه چیزی دوست داریم؟ مردم چه چیزی دوست دارند؟

مردم عاشق مال و ثروت اند! ثروت رفتنی و نابود شدنی است و مامی میریم و آن را رها می کنیم و پس از مرگ در میان وارثان تقسیم می شود.

مردم سلطه و قدرت را دوست دارند! آن هم نابود شدنی و تغییر پذیر است.

زنان را دوست دارند و زنان، مردان را دوست دارند. این شهوت هم اگر در غیر از طاعت پروردگار باشد، از بین می رود. به پایان می رسد یا سطحی و گذراست و با مرگ یکی از دو طرف نابود شده یا به پایان می رسد یا به خاطر خیانت یکی از دو طرف می شکند. پس همه ی ارتباطات رو به نابودی و زوال است.

به همین خاطر محبت و عشقی که باید در جهت رسیدن به آن سعی و تلاش نمود باید ابدی و زوال ناپذیر باشد، محبتی که به قدرت بیفزاید

وهرگز از اتمام رسیدن ان به وسیله سَنگدلی، انکار، خیانت یا سرشکستگی نترسی؛ عشقی جاویدان و ماندگار!

آیا صادقانه خداوند را دوست داریم؟ آیا محبت خداوند بر ما واجب است یا فضیلتی است از جانب ما؟ فرزندان را بیشتر دوست داری یا خداوند را؟

این شیوه‌ی سخن گفتن از عشق و محبت جایز است، نظرتان درباره‌ی کسی که گناهان را بیشتر از الله دوست دارد، چیست؟ نظرتان در رابطه با جوانی که به دختری نامحرم و نا آشنا علاقه مند است و یکدیگر را دوست دارند چیست؟ محبت و عشق به الله عزوجل کجاست؟ نظرتان در رابطه با کسانی که مرتکب گناه می شوند یا مواد مخدر استفاده میکنند چیست؟

این ها اموری پر شاخ و برگ هستند، ولی بیایید تا درباره‌ی چیزهای حلال صحبت کنیم، به کسی که ثروتش - ثروت حلال - را بیش از خداوند متعال دوست دارد چه بگوییم؟

در این آیه کریمه که نیازمند تدبیر و تفکر است، خوب بیندیش، الله - تبارک و تعالی - میفرماید:

« قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اِقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ
اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » (توبه/ ۲۴)

(بگو اگر پدرانتان، فرزندان تان، همسران تان، قوم و قبیله ی تان، اموالی که فراچنگ آورده اید، تجارتی که از کساد و بی رونقی آن می ترسید و منازلی که مورد علاقه شماست، در نظر تان از خدا و پیغمبرش

و جهاد در راه او محبوبتر باشد در انتظار باشید تا خداوند کارش را بکند و خداوند کسان نافرمان بردار را هدایت نمی کند)

خداوند متعال در این آیه هشت مثال را ذکر می کند و این هشت مثال را در یک کفه و در کفه ی دیگر محبت خداوند متعال را قرار می دهد و آن ها را وزن کرده است، اگر امور هشتگانه را به اندازه ی یک ذره یا تار مو ترجیح بدهید، پس منتظر آن چه برسر تان خواهد آمد باشید؛

« خداوند کسان نافرمان را هدایت نمی کند.» پس فاسق کسی است که هر یک از این امور هشتگانه را با وجود حلال بودن دوست داشتن آن بیشتر از خداوند دوست بدارد.

این امور هشتگانه که خداوند به مادستور داده است عبارتند از:

پدرانتان: خداوند فرمان داده است تا به والدین نیکی و احسان کنیم.

فرزندانتان: خداوند در قرآن دستور داده تا از آنان مراقبت و نگهداری کنیم و رسول الله صل الله علیه وسلم نیز به ما امر نموده است.

برادرانتان: همچنین همسرانتان: پیامبر صل الله علیه وسلم ما را به همسران سفارش نموده است:

« خَيْرُكُمْ ، خَيْرُكُمْ بِأَهْلِهِ »^۱ (بهترین شما، بهترین تان نسبت به خانواده اش است.)

قبیله یتان:- اموالی که به چنگ آورده اید. تجارتتان.

۱- ترمذی، ۳۸۹۵، دارمی، ۲۲۶ و ابن حبان ۴۱۷۷ از عایشه رضی الله عنها. ر.ک: کشف الخفاء،

منازلی که مورد علاقه شماست؛ یعنی خانه های زیبایی که همواره در آن زندگی می کنید. این سه چیز مباح است و اسلام بدان سفارش کرده است.

پس این آیه فراخوانی جهت ترک این امور هشتگانه نیست، ولی این آیه مقایسه می کند. خداوند متعال محبتش را به ما فرمان نمی دهد، و بس، بلکه از ما خواسته است اگر می خواهیم میزان صداقتمان را از دروغمان تشخیص بدهیم، در تک تک این امور هشتگانه ببینیم و ببینیم آیا این هانزد ما محبوب ترند یا خداوند؟

« بگو اگر پدرانتان، فرزندانان، همسرانتان، قوم و قبیلۀ یثان، اموالی که فراچنگ آورده اید، تجارتی که از کساد و بی رونقی آن می ترسید و منازلی که مورد علاقه ی شماست.»

ای کسی که شب و روز کار میکنی درحالی که نمازت را سر وقت نمی خوانی و هر نماز را به وقت نماز بعدی موکول می کنی و ظهر را دو دقیقه از عصر و عصر را دو دقیقه قبل از مغرب می خوانی! این ها اموری است که مقایسه می شود، ببین چه کسی را بیشتر دوست داری! فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز را از اطاعت خدا؟ اطاعت چه کسی را ترجیح می دهی؟ به حرف چه کسی گوش می دهی؟ از چه کسی راضی و خشنود می شوی؟ در واقع این آیه بسیار سخت است چون تک تک ما را مورد خطاب قرار می دهد.

از خلال این سخنان، شناخت و محبت پروردگار بر هر مسلمانی فرض می باشد، پس بر هر مسلمان واجب است که خدا را بشناسد، زیرا خداوند انسان را آفریده است تا او را بشناسد و دوست بدارد، آیا علاقه است که عقلت را به امر فرعی مشغول ساخته و آن چه را اصل و مهم

است رها سازی؟! خداوند توانایی دوست داشتن را به تو ارزانی داشته است ، محبت همسر، ثروت و خاندان ،

واوست که این عشق و محبت را در قلب کاشته است و برایت روشن نموده است که اصل، دوست داشتن الله است ، پس مبادا این موارد را قبل از محبت الله قرار بدهی.

اکنون ما کجاییم و این سخنان کجا؟!

عده ای از مردم ثروت را بیش از خدا دوست میدارند! به همین خدا رسول الله (ص) فرمودند :

(تعس عبدالدرهم).

(چه بد بخت است بنده ی درهم)

پیامبر چنین شخصی را بنده ی درهم نامید، عده ای دیگر از مردم زنان را بیشتر از خدا دوست می دارند!

الله جل جلاله میفرماید :

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (بقره ۱۶۵)

(برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی برمیگزینند و آنان را همچون خدا دوست دارند، و کسانی که ایمان آورده اند خدا را سخت دوست دارند، آنان که ستم میکنند اگر میشد غذایی را مشاهده نمایند که هنگام رستاخیز می بینند (میدانستند که) قدرت و عظمت همه از آن خداست و خدا دارای عذاب سختی است.)

خداوند در این ایه میفرماید : افرادی هستند که ممکن است مسلمان هم باشند : (غیر از خدا، خداگونه هایی برمیگزینند،) شریک می

اورند و این مشارکت در عقیده یا ربوبیت یا مشارکت در افرینش نیست. چنین افرادی _ یعنی کسانی که به جز خدا شریک نمیگیرند _ نمیگویند من فلانی را همراه خدا می پرستم یا فلانی در خلقت با خدا شریک است، این مشارکت در محبت است و نظیر و همتا آوردن در ربوبیت نیست ، بلکه در محبت است که البته مردود می باشد.

دانشمندان در رابطه با مقصود این ایه ، ان جا که میفرماید : (انان را همچون خدا دوست دارند) می پرسند آیا بدین معناست که همان گونه که مسلمان خدا را دوست دارد، انان همتاهایشان را دوست دارند؟ یا منظور این است : (انان را همچون خدا دوست دارند)؟ یعنی الله را دوست دارند و شرکارا نیز به همین اندازه دوست دارند؟

پس گروه اول هرگز خداوند را دوست ندارند، بلکه شریکائی را که در نظر گرفته اند ، میپرستند همان گونه که مسلمانان الله را دوست دارند.

اما گروه دوم خداوند را دوست دارند ولی شریکائی دارند که انان را به اندازه ی الله دوست دارند ، پس کدام یک از این دو گروه مورد نظر این ایه اند؟

علماء ترجیح میدهند که مقصود ایه ، گروه دوم اند. انان خدا را دوست دارند ولی برای خداوند شریکانب در نظر گرفته اند و محبتشان نسبت به خدا و انان یکسان است. مثلا میگویند : پروردگارم و خانواده ام! نمازهای پنج گانه را ادا میکند ، ولی برای بهتر نمودن وضعیت زندگی فرزندانش از مال حرام استفاده می کند، او برای خداوند شریک گرفته است اما نه در عبودیت ، بلکه در محبت ، زیرا میان محبت به خدا و محبت به فرزندانش برابری ایجاد کرده است ، به همین خاطر از مال حرامی که خداوند از ان ناراضی است ، استفاده کرده است ، چون

فرزندانش را بیشتر دوست دارد و این همان مشارکتی است که این ایه از آن نهی فرموده است

از این سخنانم چنین برداشت نکنید که اگر کسی یک بار مرتکب این اشتباه شود، برای خدا شریک آورده است، زیرا این سخنان بر اشتباهات مکرر منطبق نمی‌گردد، چون بشر مرتکب چنین اشتباهات می‌شود، ولی منظور آن است که این امر روند زندگی‌ت گردد.

پس اساس زندگی‌ت باید به گونه‌ای باشد که - به عنوان مثال - امور دنیایی و مشغله‌های آن با اوقاتی که خداوند برای ادای نماز تعیین نموده است، تداخل و تعارض نداشته باشد. همچنین نمی‌تواند با مد روز - که ممکن است یکی از شریکان باشد - تعارضی داشته باشد و اولویت با مد روز باشد، اما اگر انسان یک بار مرتکب اشتباهی شد، شریک آوردن به حساب نمی‌آید.

منظور از شریک آوردن آن است که قرار دادن اوامر و فرامین الهی در یک کفه و قرار دادن هوا و هوس‌ها در کفه‌ی دیگر، از ویژگی‌های یک شخص گردد و این دو امر در نظرش یکسان جلوه کند و نتواند کفه‌ی دستورات الهی را بر هوا و هوسش ترجیح دهد.

خطر دوستان!

یکی از خطرهای دوستان آن است که با وجود آگاهی از حرام بودن این امر، پنج یا شش سال در همین وضعیت بمانی، ولی از این کار مقصود دیگری داری، که در این پنج یا شش سال شریک قایل شده‌ای، آیا به اهمیت این مسأله پی بردی! او شریک کفر یا شرک نیست، بلکه شریک عشق و محبت است.

کسی که ده سال است افسار چشم را گسیخته و آن را فرو نمی‌بندد، با کسی که چشمش را فرو هشته و یک بار اشتباه می‌کند و پشیمان می‌شود، سپس یک بار دیگر اشتباه می‌کند و پشیمان می‌شود، یکسان نیست، زیرا این آیه بر کسی که نگاه کرده و پشیمان می‌شود، منطبق نمی‌گردد، چون او شریکی نیاورده است. و مقاومت کرده و با نفسش می‌جنگد ولی کسی که نفسش را به حال خود رها ساخته، اصرار می‌ورزد و به آن ادامه می‌دهد، دیگر خودش را سرزنش نمی‌کند و به آن عادت کرده است، چنین شخصی مورد نظر این آیه است و باید نگران حال خودش باشد: «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی بر می‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست دارند و کسانی که ایمان آورده اند خدا را بیشتر دوست دارند. پس کسانی که ایمان آورده اند، خدا را بیشتر دوست دارند، مهر و محبت آنان به خدا بیشتر از محبت شرکا نسبت به شریکان است.

به همین خاطر کسی که در تمام عمرش میان دستورات الله و خواسته‌های نفسانی تفاوتی قایل نمی‌شود و همیشه هوا و هوسش را ترجیح می‌دهد، هر اندازه خداوند (عزوجل) به او فرمان بدهد، او هوا و هوس و خواسته‌های نفس را مقدم می‌شمارد.

الله اوضاع و احوال کسانی را که به غیر از خدا شریک آورده اند هنگام ورود به آتش جهنم چنین به تصویر می‌کشد:

«قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ. تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. إِنَّ نَسْوَيْكُمْ بَرِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/۹۸-۹۶).

(آنان در آن جا به کشمکش می‌پردازند و می‌گویند: به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم. آن زمان که ما شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم.)

رسول الله (صل الله عليه و سلم) هنگام ورود به مدینه و در حالی که مردم لگام شترش را به این سو و آن سو می کشیدند، اولین سخنی که بر زبان آورد این بود:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَحْبَبُوا اللَّهَ مِنْ كُلِّ قُلُوبِكُمْ»^۱

(ای مردم، خداوند را از صمیم قلب دوست بدارید.)

یعنی ذره ذره قلبتان مملو از عشق و محبت خداوند (عزوجل) باشد، تا آن جا که وقتی انتخاب یا مقایسه می کنی، در واقع انتخابت با اولویت قرار دادن محبت خداوند صورت پذیرد، پس دلیل دوست داشتن این است: «ای مردم، خداوند را از صمیم قلب دوست بدارید.»

در حدیث دیگری از رسول الله (صل الله علیه و سلم) آمده است: «

أَيُّهَا النَّاسُ أَحْبَبُوا اللَّهَ لِمَا يَعْذُوكُمْ بِهِ مِنَ النَّعْمِ»^۲

(ای مردم خدا را به خاطر نعمت هایی که به شما ارزانی داشته است، دوست بدارید.)

خداوند را به اندازه ی نعمت هایی که به شما عطا نموده دوست بدارید، خداوند را به خاطر کمالتش دوست بدارید، به خاطر نعمت هایی که در اختیار شما قرار داده است، به خاطر فضل و کرمش نسبت به شما، به خاطر حلم و بردباریش بر شما، به خاطر هدایت کردنتان و به خاطر فرستادن پیامبران برای شما دوست بدارید.

من تجربه ای بسیار مفید را به شما سفارش می کنم، همه می توانند آن را امتحان کنند و یاقطعاً می تواند باعث محبت و عشق به خدا شود:

۱ - ابن اسحاق، همان گونه که در «السيرة النبوية» ابن هشام آمده است.

۳۰/۳ و ر.ک: جامع العلوم و الحكم، ابن رجب، ۳۶۶.

۲ - طبرانی، الکبیر، ۲۶۳۹، ۱۰۶۶۴ از ابن عباس (رضی الله عنه) ر.ک: میزان الاعتدال فی نقد

الرجال، ۳۲/۸.

کاغذ و قلمی بیاور، با یک خط صفحه را به دو قسمت چپ و راست تقسیم کن، در قسمت بالای سمت راست بنویس: «نعمت های خداوند به من.» و شروع کن به نوشتن نعمت هایی که خداوند به تو عطا نموده است. تو به دفترهای زیادی احتیاج داری و یک برگه برایت کافی نیست. در قسمت بالای سمت چپ بنویس: «گناهای که در حق خداوند مرتکب شده ام» همه را بنویس هیچ چیز را از قلم نینداز و با خودت رو راست باش. پس از اتمام به کاغذ نگاه کن. تو این حدیث را در برابر دیدگانت خواهد دید: خداوند را به خاطر نعمت هایی که به شما ارزانی داشته دوست بدارید.»

رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود:

«ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يَفْذَفَ فِي النَّارِ»^۱

(سه چیز اگر در هر کس باشد شیرینی ایمان را به وسیله آن ها می یابد: این که خدا و رسولش را از هر چیز دیگر بیشتر دوست بدارد، کسی را که دوست دارد فقط به خاطر خدا دوست بدارد و از بازگشت به کفر متنفر و بی زار باشد همان گونه که از انداخته شدن در آتش متنفر و بی زار است.) پس از بازگشت به گناهان بی زار و متنفر باشد.

بزرگ ترین بیماری قلبی آن است که از انجام وظیفه ای که به خاطرش آفریده شده است، خودداری کن. قلب به خاطر شناخت و محبت الله آفریده شده است. بنابراین اگر همه چیز را در این دنیا شناختی و همه مهارت های موجود در این دنیا را به خوبی آموختی ولی قادر به شناخت خدا و عشق به او نیستی، پس قلبت بیمار است و تو هیچ چیزی

۱ - بخاری، ۱۶ و مسلم، ۴۳ از انس (رضی الله عنه).

ندانسته ای! زیرا اوج و اساس شناخت و معرفت آن است که پروردگارت را بشناسی و او را دوست بداری و اگر از همه ی لذت های دنیا لذت بردی و از همه شادی های دنیا شادمان گشتی و از همه ی شهوت های دنیا بهره مند گشتی اما در زندگی از شناخت و عشق خداوند (عزوجل) لذتی نبردی، پس اصلاً هیچ شادی و لذتی را در دنیا نچشیده ای.

همان گونه که نعمت های بهشت غیر قابل مقایسه با لذت نگاه به الله است، نعمت های دنیا و نیز همین طور است و در مقایسه با نعمت محبت الله (عزوجل) هیچ و بی ارزش است.

هر کس می گوید: من خدا را دوست دارم و وقتی که ادعاهای زیاد شد و همه ی مردم از عشق و محبت به خداوند متعال دم زنند، خداوند آنان را مورد آزمایش قرار داد، این امتحان آیه ای از قرآن با نام آیه ی امتحان و محنت است که آزمایش می کند و در این ادعای راستگو را از دروغگو نشان می دهد، الله تبارک و تعالی- می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران ۳۱).

(بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده ی مهربان است.)

پس تنها با زبان از محبت و عشق دم مزن، بلکه با عملت آن را ثابت کن. با زبان هر چه می خواهد بگو چون ممکن است راست بگویی و ممکن است دروغ بگویی، ولی راستگوی واقعی کسی است که زبان حالش می گوید: من خداوند متعال را دوست دارم، به عنوان مثال شوهری که به همسرش می گوید: من تو را دوست دارم و بارها و بارها این سخنش را تکرار می کند در حالی که به او توهین کرده و او را

شکنجه می دهد، با وجود این هر بار که او را می بیند به او می گوید: من تو را دوست دارم! آیا تو حرفش را باور می کنی؟ امکان ندارد حرفش را باور کنی.

کسی که اعای عشق و محبت به خدا را دارد نیز این گونه است مهم این است که حال و روزش چگونه است و ارتباط واقعی اش با پروردگارش چه طور است. چون حرف زدن به تنهایی کافی نیست، بنابراین اگر میخوایی میزان محبتت را به خدای خودت را با این ایه بسنج: «بگو: اگر خدای دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شمار دوست بدارد» آیا سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیاده میکنی؟ اگر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را اجرا کرده و برو فوق دستورات پیامبر زندگی نمیکنی، نمازهای سنت را نمیخوانی، به طاعت پروردگار متعال اهمیتی نمیدی نمازهای فرض را ترک کرده و تاخیر میندازی، یاسستی و عدم رغبت در ماه رمضان روزه می گیری.... کسی که این کارها را انجام میدهد چگونه میتواند محبت الله جل جلاله دم بزنی؟! چنین شخصی بدون شک دروغ می گوید «بگو: اگر خدای دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شمار دوست بدارد»

درجات محبت خداوند

در حقیقت برای محبت خدا میتوان مثالی آورد. من از آوردن این مثال خجالت میکشم. ولی متأسفانه مثال دیگری که قابل فهم بوده و در ذهن مردم واضح و روشن باشد، نیافتم! مثال علاقه ی مردان به زنان و علاقه ی زنان به مردان است. با عرض تأسف بسیار، من این مثال را به کار میبرم. اچتامردم بدانند چگونه خداوند را دوست بدارند.

مردی که زنی دوست دارد، در ابتدا به او علاقه مندی شود و این علاقه با بیخوابی، تفکر و تأمل شروع میشود و وقتی مردم با او صحبت میکنند او را میبینند که غرق در افکار و اندیشه هایش است فکرش را به

خوش مشغول میکند و عقلش با اوست و به فکر او میکند و وقتی شخصی به او بگوید چه کاری کنی؟ او این مارش را اشتباه نمیندازد زیرا گمان میکند که اشتباهی از او سرزده است چون او فقط به آن زن علاقه مند است و هیچ کار حرامی انجام نداده است پس علاقه مندی، میل و رغبت به مرحله ای میرسد که به مقایسه ی امور میپردازد، ای کارهایی را انجام دهد که خودش می پسندد یا کارهایی که او میپسندد!

پس از آن عشقش بیشتر میشود. مرتبه ای که عاشقان و شاعران آنرا شوق می نامند، یعنی جاری شدن قلب، مثل آب وقتی که از بالا به پایین میریزد، او تسلط و کنترلش را بر قلب از دست میدهد همان طور وقتی آب از بالا به پایین میریزد هیچ کس نمیتواند جلوی آن را بگیرد کسی که در عشق و محبت به زن زیاده روی کند دیگر توانایی کنترل قلبش را از دست میدهد بنابراین آماده ی انتظار میشود مثلاً طبقه ی پایین خانه اش شش یا هفت ساعت مناظر میماند یا آماده ای سفر همان مکان و در انتظار میباشد، مهم نیست مهم آن است که به جایی برود که محبوبش را در آن جا بیابد مثل قیس (مجنون) و لیلی، قیس از فرط علاقه به لیلی فقط با عبور از دیاری که لیلی در آن سکونت دارد سعی میکند قلبش را آرامش بخشد، پس میگوید:

أَقْبَلَ ذَالْجِدَارِ وَ ذَالْجِدَارِ أَمْرٍ عَلَيَّ الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي
وَ لَكِنْ حُبِّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغْفِنَ قَلْبِي

(از محله ی لیلی می گذرم و این دیوار و آن دیوار را میبوسم. عشق محله دلم را نبرده است، بلکه عشق کسی که در این محله سکونت میکند دلم را فریفته است) پس از آن عشق افزایش می یابد و به مرحله ی عشق عذاب آور میرسد و در این مرحله قلب توانایی جدایی از محبوب را ندارد.

به همین خاطر وقتی خداوند احوال کافران را در وقت ورود به جهنم و این که عذاب هرگز از آنان جدا نمیشود توصیف مینماید، میفرماید: « إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا » (فرقان/۴۵)

(چرا که عذاب آن جدانمیگردد)

پس آنان هرگز از عذاب جهنم جدا نمیشوند درست مثل وابستگی آنان در زندگی دنیا

وقتی شخصی به مرحله ی وابستگی شدید میرسد، کازش به آنجا میرسد که میداند اگر با این دختر به گشت و گزار بپردازد مرتکب کار حرام میگردد و از طرف دیگر دختر نیز از این امر مطلع است. ولی این دو نمیتوانند از این کار دست بردارند، پس آن قدر پیشرفت می کند که قلب و عشق پیوند خورده و عشق نمیتواند هرگز آن قلب را رها کند.

این امر هم چنان افزایش می یابد تا به درجه ی دل باختگی و دلدادگی می رسد و این بالاترین درجه ی عشق است و دل باختگی یعنی رسیدن محبت به اعماق قلب:

« وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا

«(یوسف/۳۰)

(و (دسته ای از) زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود، کام خواسته و سخت خاطر خواه او شده است)

پس به خاطر محبت بسیار نسبت به او دست به هر کارهای بی باکانه می زند تا آن جاکه گفت: بیا این حا و درها را بست و به خاطر دل باختگی شدید به مرحله ای از جرأت رسید.

مثالهایی که مطرح کردم وابستگی قلب رانشان می دهد تا آن جا که به چنین حالاتی می رسد و البته حرام است.

محبت الله نیز همین طور است و خداوند بی مانند است.

آیا روزی به تفکر در مورد خدا پرداخته ای؟ آیا این اولین درجه ی عشق در دنیا نیست؟ آیا مابه بنده چیزی میدهم که آن را از الله دریغ میداریم؟ محبت و فرمانبرداری خود را به بندگانش می بخشیم، ولی یک چهارم این محبت را برای او در نظر نمیگیریم، با این وجود ادعای عشق و محبتش داریم!؟

کیست که شب ها را در تلاوت قرآن یا تفکر در الله جل جلاله به صبح برساند؟!؟

این اولین درجات محبت است، بی خوابی و قرائت قرآن.

پس از میل و رغبت به خداوند در قلبش افزایش می یابد، در جلسات درس حاضر میشود و وضعیت سخت و دشوار را به خاطر ازدحام جمعیت تحمل میکند زیرا محبت روبه افزایش است و قلب بیش از پیش وابسته است.

بعد از آن مهر و محبت بیشتر میشود و همان گونه که در مثال قبلاً ذکر شد قلب به مقایسه ی امور مورد علاقه ی خود و او می پردازد، در این جا بنده پیش از انجام هر کاری از خود می پرسد، آیا این کار باعث جلب رضایت و خشنودی پروردگار متعال می شود یا نه؟! از آن پس خواسته هایش بالله تعالی مطابقت میکند و این اوج عشق و محبت است که میل و خواسته هایت مطابق با رضایت الله جل جلاله باشد.

پس از آن محبت بیشتر و بیشتر میگردد تا آن جا که تمام سعیش را جهت جلب رضایت و خشنودی پروردگار به کار میگیرد و در مثال گذشته محبوب به خاطر محبوبه اش به سفر می رود و ساعت ها انتظار میکشد و سختی ها و عذاب ها را تحمل می کند. تا او را خشنود سازد. پس محبت یک شخص به خدا به درجه ای میرسد که بیدار خوابی میکشد

وسعی و تلاش می کند قرآن را می آموزد و حفظ کند. مهر و محبت به درجات بالاتری می رسد تا آن جاکه به درون قلبش نفوذ میکند پس خواسته اش در دنیا رضایت پروردگار می باشد. بنابراین تنها هدف از زندگی چنین شخصی در دنیا کسب رضایت و خشنودی محبوبش جل جلاله و تطبیق فرامین و دستورات و انجام کارهای مورد علاقه اش می باشد.

این محبت باز هم افزایش یافته تا آن جا که زندگی را وقف الله جل جلاله سازی. گویی مهر «وقت الله تعالی» بر قلبش زده است پس لذت، شادی، هم و غم و کاری جز خشنودی الله ندارد. او کار میکند از دواج میکند. به خودش استراحت می دهد و خلاصه نیتش از انجام هر کاری رضایت پروردگار و بالا بردن منزلت دینش است. پس از آن محبت بیشتر و بیشتر می شود. و از فرط عشقت آرزو می کنی که همه ی مردم ان چنان که تو او را دوست داری الله را دوست بدانند. در این مرحله مبلغی به سوی الله میشوی و نمی توانی با سکوت و عدم دخالت مردم را به دور از خدا ببینی.

در حدیث مرد روستایی که به عبادت خدا مشغول بود و همه ی اهالی آن روستا گناه کار و عصیان گر بودند آمده است:

«فَقَالَ اللَّهُ لِجَبْرِيلَ أَخْسِفْ بِهَذِهِ الْقَرْيَةِ الْأَرْضِ فَقَالَ يَا رَبِّ فِيهَا عَبْدكَ فَلَنْ أَلْزِمَ رَاكِعًا وَ سَاجِدًا فَقَالَ يَا جَبْرِيلُ بَعْدَهُ قَائِدًا أَنَّهُ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ فِي سَاعَةٍ قَطُّ»^۱ (خداوند به جبریل فرمود: این روستا را در زمین دفن کن. گفت: خدایا در این روستا بنده ی عبادتگرت است که همواره در سجود و رکوع است. فرمود: ای جبریل! با او شروع کن، زیرا او هرگز به خاطر من رنگ رخسارش را تغییر نداد.)

۱ - بیهقی، شعب الایمان، ۷۵۹۵ از جادر رضی الله عنه ر.ک. مجمع الزوائد، ۲۷۰/۷

اوج مهر و محبت آن است که دوستدار خدا نتواند مردم را در حال ارتکاب گناه و اشتباه در حق پروردگار متعال ببیند، زیرا او میخواهد مردم همگی او را دوست بدانند، چون دانسته است که عشق و محبتش بسیار زیباست.

این محبت همچنان افزایش می یابد تا به مرحله ی اظهار فروتنی و تواضع میرسد، به همین خاطر هرگاه الله در قرآن از رسول اکرم صل الله علیه وسلم سخن میگوید، از او بعنوان بنده یاد میکند:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» (اسراء/۱). (تسبیح و تقدیس خدایی را سزد که بنده ی خود را در شبی برد).

پس والاترین ارزش و مقام برای او ان است که با لفظ بندگی مورد خطاب واقع شود و این نهایت عشق و محبت است.

مهر و محبت ازین هم بیشتر میشود تا در حقیقت تبدیل به یک بنده شود. پس در محرابش خاشع و فروتن است و شب هنگام در حالی که اشک از دیدگانش جاری است نماز میخواند و دستانش را به سوی آسمان بلند کرده و به شدت احساس نیاز به پروردگار میکند و نزدیکی او را احساس میکند:

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » (ق/۱۶)

(ما انسان را آفریده ایم و میدانیم که به خاطرش چه میگذرد و چه اندیشه ای در سر دارد و ما از شاهرگ گردن به او نزدیکتریم.)

پس احساس نزدیکی عجیبی به او دست میدهد و از فروتنی و ذلت در برابر خداوند لذت میبرد.

میترسم عده ی زیادی چنین مفهومی را درک نکنند و گمان کنند من از خیالات سخن میگویم، ولی عده ی زیادی این سخنان را دریافته و انرا تجربه کرده اند. من فکر میکنم همه، چنین اموری را حتی برای چند لحظه در زندگی تجربه کرده اند تا خداوند شیرینی نزدیکی خود را بدیشان بچشاند، ولی مومن واقعی کسی است که همواره با این امور زندگی میکند، پس هر روز عبودیت، فروتنی، خشوع و نزدیکی به پروردگار متعال را احساس مینماید.

سپس محبت افزایش می یابد- این مرحله به ما تعلق ندارد- و به درجه ای میرسد که دوست و خلیل رحمان میگردد و فقط دو نفر به چنین مرحله ای دست یافته اند: ابراهیم و محمد و هیچ کس نمیتواند به این مرحله برسد:

« وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا » (نساء/۱۲۵). (الله ابراهیم را به دوست صمیمی خود برگزیده است.)

و رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود:

« إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا »^۱.

(خداوند مرا دوست صمیمی خود گرفت همان گونه که ابراهیم را دوست صمیمی خود گرفت.) این یک حدیث صحیح است.

اکنون ما کجاییم و در کدام رتبه از رتبه های محبت خداوند قرار داریم؟! کسی که شخصی را دارد، هرچیزی که او را به یاد آن شخص بیندازد نیز دوست دارد، پس آیا تو دوست دار مومن هستی؟

کسی که شخصی را دوست دارد، نمیخواهد محبوبش توسط دیگران به بدی یاد شود و از انجام کاری که باعث ناراحتی محبوبش شود متنفر و بیزار است، پس چرا فساد و تباهی را دوست داری؟ چرا با مردمی که از طاعت خدا به دورند دوستی میورزی؟ چرا دوستان ناباب را برای همنشینی انتخاب میکنی؟

نمونه هایی از دوستداران

به سخنان موسی همان گونه که در کلام حق آمده است، بنگر: « وَ عَجِثُ إِلَيْكَ رَبِّ لِيَرْضَى » (طه/۸۴) (پروردگارا! به سوی تو شتاب کردم تا خشنود شوی.)

به مقام شتاب به سوی پروردگار بیندیش، این بیانگر محبتی بسیار والاست، او از شدت عشق و محبت به الله نمیتواند منتظر بماند.

پس کی شب فرا میرسد تا در برابرت بایستم و نماز بخوانم؟ کی وقت نماز صبح میرسد، چون من به خاطر از دست دادن نماز صبح دیروز ناراحتم؟

«به سوی تو شتاب کردم» چه کسی چنین محبتی دارد؟! کسی که شخصی را دوست دارد و میداند که او در آنجا حضور دارد به سوییشتابد، اما دلیل محبت تو چیست؟ آیا برای یک روز هم که شده برای دیدار با خدا شتافتی؟ آیا برای یکبار هم در زندگی وقتی امام به سجده فرا میخواند، در شوق فرود آوردن پیشانی ات در برابر پروردگار بوده ای؟ آیا اکنون جایگاه موسی را دریافتی؟ آیا محبت را شناختی: «به سوی تو شتاب کردم.» حال به محبت و دوستی ابراهیم همانگونه که در کلام حق-تبارک و تعالی- آمده است، بنگر:

« وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ » (صافات/۹۹). (ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم میروم او مرا رهنمود میکند.)

ایاروزی شده که بگویی: خدایا! من دارم به سوی تومی
ایم؟ ابراهیم (علیه السلام) میگوید: پروردگار! من در اشتیاق آمدن به سوی
تو هستم. به پیامبر بنگر که فرمود:

« جُعِلْتُ قَرَهَ عَيْنِي فِي صَلَاةٍ »^۱ (نماز نور چشم من است)

پس هیچ چیز در این دنیا به جز نماز در برابر الله چشمش
رانمیگیرد. بین رسول الله در رکوعش چه میگوید:

« خَشَعُ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ مَخْيِي وَ عَظْمِي وَ عَصَبِي »^۲ (شنوایی،
بینایی، مغز، استخوان و اعصابم در برابر خاشع و فروتن است).

ایاروزی در رکوع رفته ایی در حالی در حالی که مغز و استخوانت
خاشع در برابر الله باشد؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) این سخنان
را از روی مبالغه و تملق نمیگوید بلکه او واقعا احساس میکند که قلبش
در برابر خداوند خشوع دارد. گویند:

« كُنَّا نَسْمَعُ لِلنَّبِيِّ وَ هُوَ يُصَلِّي لِصَدْرِهِ أَزِيْزٌ كَأَزِيْزِ الْمَرْجَلِ مِنْ
الْبِكَاءِ »^۳

(وقتی رسول الله نماز میخواند از شدت گریه صدای دیگ از سینه
اش می شنیدیم.)

حذیفه بن یمان میگوید: یک شب همراه رسول الله
نماز میخواندم؛ او باسوره ی بقره شروع کرد؛ و ادامه داد، گفتم: با رسیدن به
ایه ی صد رکوع میکند، ولی ادامه داد، گفتم، انرا در یک رکعت
میخواند؛ ولی او ادامه داد؛ گفتم: پس از آن رکوع میکند؛ ولی او سوره ی
(نسا) را آغاز کرد، سپس (ال عمران) را پشت سر هم خواند، اگر به ایه ای
میرسید که در آن تسبیح بود، تسبیح میگفت و اگر به سوالی

۱ - احمد، ۱۸۸۴ و نسایی، ۳۹۳۹ از انس (ع)

۲ - مسلم، ۷۷۱ و احمد ۷۳۱ از علی بن ابی طالب (ع)

۳ - حمد، ۱۵۸۷۷، ابوداود، ۹۰۴ و نسایی ۱۲۱۴ از عبدالله بن شخیر (ع)

میرسید؛ میپرسید، اگر جای نیاز به تعوذ داشت اعوذ بالله میگفت، سپس به رکوع رفت و میفرمود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ». رکوعش نیز مثل قیامش طولانی بود؛ سپس فرمود: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» سپس قیامی طولانی به جاورد مثل رکوعش، سپس به یجده رفت و فرمود: (سبحان ربی الاعلیٰ وبحمده). وسجده اش نیز نزدیک به قیامت بود.^۱

پس بدون احساس لذت نمیتوانی بایستی و این مدت را تحمل کنی، من با قاطعیت میگویم! هیچ کس نمیتواند تمام این مدت بایستد مگر اینکه لذت ببرد و نزدیکی به الله را احساس کند.

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دانست که بهترین و محبوبترین چیز در نزد الله شهاوت در راه اوست، پس فرمود:

« وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ اَنِّي اُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ اُحْيَا ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيَا ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيَا ثُمَّ اُقْتَلُ ».^۲

قسم به ان خدایی که جانم در دست اوست، دوس داشتم در راه خدا کشته شوم سپس زنده شوم سپس کشته شوم سپس زنده شوم سپس کشته شوم. شوم سپس زنده شوم سپس کشته شوم.

اکنون به مناجات ان حضرت بنگرید که فرمود:

« اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يَنْفَعُنِي حُبُّهُ عِنْدَكَ اللَّهُمَّ مَا رَزَقْتَنِي مِمَّا أَحَبُّ فَأَجَلُهُ قَوَّهَ لِي فِي مَا تُحِبُّ اللَّهُمَّ وَ مَا رُوِيَةَ عَنِّي مِمَّا أَحَبُّ فَأَجْعَلْهُ فَرَاغًا لِي فِي مَا تُحِبُّ ».^۳

پروردگار! محبت خود و محبت کسی را که تو بر ایمنی و دامنم باشد به من ارزانی بدار، خدایا! آنچه را که دوست داشتم به من عطا فرمودی پس

۱ - مسلم ۷۷۲ از حنیفه (ع)

۲ - بخاری، ۲۷۹۷ و مسلم ۱۸۷۶ از ابوهریره (ع)

۳ - ترمذی؛ ۳۴۹۱؛ ابن مبارک؛ الزهد؛ ۴۳۰؛ ر؛ ک؛ جامع العلوم والحکم؛ ص ۳۶۳ و میزان الاعتدال فی نقص

الرجال؛ ۳/۲۵۰.

انرا به مایه ی قدرتمددرانجه دوست داری قرارده ولنجر ا راکه دوست دارم وازمن ساختی پس انرامایه ی فراغت درانچه دوست داری بگردان.

این هم یکی دیگر از دعاهای ان حضرت است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَيَّ وَجَهَكَ الْكَرِيمَ وَ أَسْأَلُكَ الشُّوْقَ إِلَيَّ لِقَائِكَ»^۱.

(خدایا! من لذت نگاه کردن به چهره ی کریم تور او اشتیاق دیدارت را از تو مسالت دارم.)

ایا در میان ما کسی هست که مشتاق دیدار خداوند باشد! این اوج محبت و عشق است!

نمونه های عاشقان در میان صحابه

عثمان بن مظعون (رضی الله عنه)

او در رابطه با خودش سخن میگوید: یکی از اصحاب را دیدم که در مکه شکنجه میشد؛ هرگاه یک صحابه مورد آزار و اذیت قرار میگرفت، میدانستم که یک گام به الله نزدیکتر شده است و خداوند نیز او را بیشتر دوست دارد، در حالی که هیچ کس نتوانسته بود مرا ضرب و شتم قرار دهد. چون من در حمایت ولید بن مغیره بودم. با خود گفتم: چرا آنان ثواب ببرند و گام به گام به خداوند نزدیک تر شوند ولی من نه؟! نزد ولید بن مغیره رفتم و به او گفتم:

ای ولید! حمایتت را به خودت باز می گردانم. او گفت فرزندم! آیا حامی ای بهتر از من یافتی؟ گفتم بله، گفت کیست؟ گفتم حمایت الله عزوجل عثمان پس از بازگرداندن حمایت ولید به میان قریش رفت. آنان در مجلس شعر بودند و شاعری به نام لبید چنین سخن می گفت:

۱ - نابی؛ ۳۰۵؛ واحد؛ ۱۷۷۶۱ از عمار (رض عنه). ر.ک: مجمع الزوائد؛ ۱۰/۱۷۷

«إِلَّا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ».

(بدانید که هر چیزی به جز خدا باطل است.)

اعراب عادت داشتند که سخن شاعر را قطع نکنند، ولی عثمان می خواست با آنان در بیفتد، لذا سخنانش را قطع کرد و گفت: راست گفتی. لبید شاعر پاسخی به او نداد و به سخنانش ادامه داد و گفت: راست گفتی. لبید شاعر پاسخی به او نداد و به سخنانش ادامه داد و گفت:

«وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ».

(و همه ی نعمت ها بدون شک نابودشدنی است.)

عثمان گفت: دروغ گفتی، نعمت های بهشت بی پایان است. لبید گفت: ای قریشیان! از کی تا به حال شاعران در مجالستان مورد اهانت قرار می گیرند؟ گفتند: او را رها کن ای لبید! او در حمایت ولید بن مغیره است. عثمان بن مظعون گفت: نه، من حمایتش را به خودش باز گرداندم.

انان برخاستند و آن قدر او را کتک زدند که خون از چشمش جاری شد، ولید بن مغیره که از دور می آمد و می خندید به او گفت: پسرم! در حمایت شخص نیرومندی بودی. عثمان بن مظعون گفت: حمایت پروردگار عزیزتر است و چشم سالمم در اشتیاق آن چه برسر چشم دیگرم آمده است، می باشد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و دست شریفش را بر چشم عثمان بن مظعون رضی الله عنه گذاشت و وقتی دعا کرد چشمش شفایافت.^۱

۱ - طبرانی، الکبیر، ۸۳۱۶، ابونعیم، الحلیة، ۱۰۴-۱/۱۰۳ و ابن حجر، الاصابة، ۴/۴۶۱. ر.ک: مجمع الزوائد، ۶/۳۴.

عبدالله بن جحش رضی الله عنه

پیش از غزوه احد همه ی صحابه دعا می کردند که خداوند آنان را بر قریش پیروز بگرداند. هنگامی که عبدالله بن جحش رضی الله عنه دست به دعا برداشت، گفت:

«خداوند! من از تو می خواهم که فردا وقتی با دشمن روبرو شدیم، مردی قدرتمند و مهربان نصیبم بگردانی، به خاطر تو با او جنگم و او با من بجنگد، سپس بینی و گوشم را ببرد و هنگامی که فردا به دیدار تو آمدم، بگویی: ای عبدالله! چرا بینی و گوشت بریده شده است؟ من بگویم: به خاطر تو و رسالت و بگویی: راست گفتمی.»^۱

ابو دحداح رضی الله عنه

ابو دحداح یکی از اصحاب است که صاحب بزرگترین باغ در مدینه است. در آن باغ ۶۰۰ نخل خرما وجود داشت. وقتی در حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بود فقط این آیه را شنید:

« مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (بقره/۲۴۵)

(کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین و چند برابر کند؟ خداوند محدود و گسترده می سازد و به سوی او باز گردانده می شوید.)

او گفت: ای رسول الله! آیا الله تعالی از ما قرض نیکو می خواهد؟ فرمود: « نَعَمْ يَا أَبَا الدَّحْدَاحِ ».

(بله، ای ابو دحداح.)

۱ - حاکم، ۲۴۰۹، أبو نعیم، در الحلیة ۱/۱۰۹، بیهقی، در السنن الكبرى ۱۲۵۴۹. ر.ک: مجمع الزوائد، ۹/۳۰۱ و سیر اعلام النبلاء، ۱/۱۱۲

گفت: ای رسول الله! دستت را دراز کن، رسول الله صلی الله علیه و سلم دستش را دراز کرد. ابو دحداح دستش را در دو دست پیامبر گذاشت و گفت: ای رسول الله! من باغم را به خدا قرض می دهم. و از حضور پیامبر رفت تا به باغش برود و همسر و فرزند کوچکش را از آن جاببرون ببرد، همسرش همراه فرزند کوچکش که خرمایی در دستش بود و در دهان می گذاشت در باغ بودند، او از بیرون باغ شروع کرد به صدا زدن: ام دحداح! همراه بچه از باغ بیرون بیا که باه خدا قرض داده ام، همسرش که زنی مومن بود-گفت: در خدمتم ای ابو دحداح! خرمارا از دهان پسر بچه بیرون آورد و گفت: کخ کخ، این هامال خداست، این ها مال خداست!

عبدالله بن حذافه سهمی رضی الله عنه

او پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم در دوران خلافت امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه به دست رومیان اسیر شد، او رانزد پادشاه روم بردند بیست نفر دیگر از مسلمانان نیز اسیر شده بودند، پادشاه روم به او گفت: آیا تو بزرگ این افراد هستی؟ عبدالله بن حذافه گفت: بله. گفت: من به تو پیشنهاد میکنم که مسیحی شوی و به دین من درآیی، در عوض تو را می بخشایم. گفت: به خدا قسم اگر مرا تکه تکه کنید هرگز دینم را رها نمی کنم، پادشاه روم گفت: نیمی از پادشاهیم را به تو واگذار می کنم به شرطی که به دین من در آیی. گفت: به خدا قسم اگر تمام پادشاهی خود و عرب ها را به من بدهی، حتی به اندازه یک سر انگشتی دین محمد را رها نخواهم کرد. گفت: پس تو را می کشم، عبدالله گفت: هر کاری می خواهی بکن. او را گرفتند و به صلیب کشیدند. پادشاه روم به تیر اندازان گفت: به طرف دستانش تیر اندازی کنید. آنان هم چنان به طرف دستان آن مرد استوار تیر اندازی می کردند

۱ - طبرانی، در الکبیر ۲۲/۳۰۱، ابو یعلی، در مسندش ۴۹۸۶ و حکیم ترمذی، در نوادر الاصول ۲/۶۱ و ر.ک: مجمع الزوائد، ۱/۱۱۴

و پادشاه روم مرتب می گفت: آیا دینت را رها میکنی و به دین من در می آیی؟ عبدالله بن حذافه سرباز می زد، سپس به طرف پاهایش تیر اندازی کردند و عبدالله بن حذافه همچنان سرباز می زد، وقتی این حالت ادامه پیدا کرد، گفت: او را پایین بیاورید، دیگ بزرگی بیاورید، زیر آن آتش روشن کنید، آن را پر از آب و روغن کنید و دو نفر از یارانش را بیاورید، و جلوی چشمانش در آب جوش بیندازید. دو نفر از اسیران مسلمان آورده شدند و در برابر چشمانش در آب جوش انداخته شدند و مردند، پادشاه روم می گفت: آیا دینت را رها میکنی یا همین بلا را بر سر تو هم بیاورم؟ گفت: هرکاری می خواهی بکن، گفت: او را بگیر و در دیگ بیندازید، وقتی عبدالله بن حذافه در برابر دیگ ایستاد، گریست! رومیان گفتند مژده بده ای پادشاه روم! او بی قراری کرد-ترسید-گفت: او را باز گردانید، پادشاه گفت: وای بر تو! پس چرا گریستی؟ گفت: جلوی آتش و دیگ ایستادم، در حالی که فقط یک جان دارم، آرزو کردم که به اندازه ی موهای تنم جان داشتم و یکی پس از دیگری در راه الله تعالی از بدنم خارج می شد.^۱

در حالی که ما هنوز مانده ایم که آیا چشمانمان را فرو ببندیم یا نه؟

هنوز میگوییم: نمیتوانیم در برابر گناهان مقاومت کنیم! هنوز میگوییم ما نمیتوانیم، ما ضعیف و ما ناتوانیم! به این مرد و عشقش نگاه کنید، او به خاطر اینکه میمیرد گریه نمی کند، بلکه به خاطر این که فقط یک جان دارد، گریه میکند. او آرزو میکرد که جان های بسیار زیادی داشته باشد و آن ها را در راه خدا از دست بدهد.

عروة بن زبیر رضی الله عنه

عروه بن زبیر پسر خواهر ام المومنین عایشه رضی الله و عنها و برادر عبدالله بن زبیر است روزی با پسر کوچکش به دیدار امیر المومنین در

دمش رفت، پسرش با اسب ها بازی می کرد که اسب ها او را لگد مال کردند و مُرد. عروه پس از دو روز از ناحیه ی پا به بیماری شدیدی مبتلا گشت و پزشکان به او گفتند که هیچ راهی جز قطع کردن پایش وجود ندارد. به او گفتند: مقداری شراب به تو میدهیم تا هنگام بریدن پایت درد نکشی، او گفت: من هرگز از چیز حرامی جهت قطع پام استفاده نمی کنم. گفتند: پس مقداری مواد مخدر به تو میخورانیم. گفت: دوست ندارم قسمتی از بدنم از من جدا شود و من ثوابی نبرم. گفتند: پس چند نفر را می آوریم که تو را محکم بگیرند، گفت خودم چند نفر را می آورم. گفتند: چگونه؟ گفت: بگذارید نماز بخوانم. وقتی شروع ب نماز خواندن نمودم و در برابر پروردگارم خشوع کردم و مرا در حالی یافتید که گویی از این دنیا خارج شده ام، منتظر بمانید تا به سجده بروم، آن وقت هر کاری که می خواهید بکنید چون من در آن لحظه با پروردگارم هستم. پس او ب سجده می رود و پزشک شروع به بریدن پایش می نماید در حالی که صدایی جز «سبحان الله و الحمد لله و الله أكبر» از عروه بن زبیر شنیده نمی شود.

هر چه درد بیشتر می شود، او بلندتر تکبیر می گوید "الله أكبر لا إله إلا الله" تا این که خونریزی اش شدت گرفت، پزشک مقداری آب جوش آورد و روی پایش گذاشت، در این هنگام او بیهوش شد و صدایی جز تسبیح و ذکر از او شنیده نشد. وقتی به هوش آمد نگاهی کرد و گفت: پایی را که قطع کرده اید برایم بیاورید، آن را آوردند او گفت: خدایا! تو را سپاس که قسمتی از بدنم پیش از خودم به بهشت رفت، سپس نگاهی به پایش انداخت و گفت: خداوندا! تو میدانی که من هرگز با این پا به سوی معصیتی نرفته ام، سپس افزود پروردگارا! من چهار عضو داشتم، یکی را از من گرفتی و سه تا را برایم باقی گذاشتی، حمد و سپاس از آن توست، هفت پسر داشتم یکی را گرفتی و شش پسر دیگر

را باقی گذاشتی ، حمد و سپا از آن توست ، خدایا ! سپاس تو را برای آن چه عطا نمودی و گرفتی و باقی گذاشتی.^۱

زنی از تابعین

زنی از تابعین در عشق به خداوند "عزوجل" شعری سرود و در حالی که با مناجات می نمود چنین گفتن :

فَأَيَّتِكَ تَحَلُّوْ وَ الْحَيَاهُ مَرِيْرَهُ
وَأَيَّتِ الذِي بَيْنِي وَ بَيْنِكَ عَامِرُ
وَ أَيَّتِكَ تَرْضَى وَ الْإِنَامُ غَضَابُ
وَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ خَرَابُ
وَ كُلُّ الذِي فَوْقَ الثُّوَابِ تُرَابُ
وَ كُلُّ الذِي فَوْقَ الثُّوَابِ تُرَابُ

کاش تو شیرین باشی و زندگی تلخ باشد، کاش تو خشنود باشی و موجودات ناراحت باشند !

کاش میانه ی من و تو آباد باشد و میانه ی من و عالمیان خراب باشد!

وقتی دوستی تو برقرار باشد همه چیز آسان است و هرچه روی خاک قرار دارد خاک است!

جنید

او یکی از تابعین است. روزی در میان تعدادی از تابعین نشست بود، آنان درباره ی این که چه کسی خداوند را بیشتر دوست دارد صحبت می کردند یکی گفت: کسی که شب زنده داری می کند خدا را بیشتر دوست دارد دیگری گفت: کسی که با انسان های نیکوکار همنشینی کرده و دوستی با افراد ناباب را رها میکند خدا را بیشتر دوست دارد نوبت ک ب جنید رسید گفتند: ای عراقی! تو چه می خواهی بگویی؟! جنید گفت بنده ی دوستدار خداوند، بنده ای است که خودش را فراموش کند با یاد پرودگارش پیوند خورد، حقوقش را ادا نماید و با قلبش به خداوند بنگرد،

به خاطر خدا سخن گوید حرف زدنش ذکر باشد، کارش، انجام دستورات خدا باشد و سکونش با خدا باشد، پس او از خدا، برای خدا و با خداست!

عبدالله بن عباس رضی الله عنه

یکی دیگر از نمونه ها، عبدالله بی عباس رضی الله عنه است. گفته اند: عبدالله بن عباس خدا را بسیار دوست داشت، تا آن جا که اگر به او گفته می شد، فردا قیامت است، نمی توانست به اعمالش بیفزاید

ابن تیمیه

اب تیمیه گوید: «در دنیا بهشتی وجود دارد، کسی که وارد این بهشت نشود به بهشت آخرت نمی رود، گفتند: آن چیست؟ گفت: بهشت معرفت محبت، اشتیاق و انس به الله جل جلاله». هم چنین می گوید: «بیچاره اهل دنیا! از دنیا رفتند و شیرین ترین آن را نچشیدند. به او گفتند: شیرین ترین چیز دنیا چیست؟ گفت: شیرینی انس با خدا».

نیز گوید: «قلب لحظاتی را پشت سر می گذراند، من می گویم اگر اهل بهشت شیرینی نزدیکی به خدا را که من می چشم، بچشند، برایشان کافی است».

چگونه به محبت پروردگار دست یابیم

۱- پافشاری بر انجام گناهان را رها کن، من به تو نمی گویم: هرگز گناه نکن چون همه ی ما اشتباه خواهیم کرد، ولی اگر می خواهی به عشق و محبت برسی، بر انجام معصیت پافشاری مکن، سعی کن کارهایی که می دانی بر انجام آن پافشاری می ورزی، دست برداری.

جهت متوقف نمودن آن با خود مبارزه کن، بدین ترتیب تو گناه انجام خواهی داد، ولی توبه خواهی کرد، پس اگر این کار را کردی نیمی از راه را به سوی محبت خداوند (جل جلاله) طی نموده ای و بقیه همه مکمل کننده اند.

- گمان نکنید که دوستدار خدا معصوم و پاک است. فکر نکنید که درجه ی محبت خدا آن است که از لغزش ها معصوم بمانی، عشق به خدا آن است که وقتی لغزشی از تو سر می زند، به سرعت باز گردی، توبه و پشیمانی با محبت پیوند خورده است، البته این فراخوانی برای انجام گناه نیست بلکه دعوتی برای آن است که تو را از معصوم نبودنت مطلع سازم. اگر مرتکب اشتباهی شدی، به سرعت به سوی خدا باز گرد، مبادا بر گناه اصرار ورزی!

- تابعین گویند: چگونه قلب به درخشش و روشنائی برسد در حالی که دنیا در درونش حک شده است؟ یا چگونه به سوی خدا می رود در حالی که در قید و بند شهوت ها به سر می برد؟ یا چگونه با وجود عدم پاک سازی از نجاست غفلت ها، بر خداوند وارد می شود؟

۲- فوراً دوستان ناباب را رها کن. منظور از دوستان ناباب کسانی اند که از پروردگار غافلند، بلکه دوستان ناباب آن گمراهانی هستند که همیشه تو را به سوی معصیت و گناه میکشند.

۳- نمازها را به مدت یک ماه سر وقت بخوان.

۴- در ابتدا یک وعده نماز را هر روز در مسجد ادا کن، سپس دو وعده را هر روز در مسجد ادا کن. یک ماه را به همین منوال سپری کن، سپس سه وعده را، هرگز یک باره شروع مکن، مورد خطاب این سخنان تازه کاری است که از خدا فاصله گرفته و می خواهد به اطاعت از پروردگار منتقل شود.

۵- بسیار ذکر کردن، حتی به اندازه ی ۲۵ دقیقه در یک روز. بسیار دعا کن، به ویژه برای ثبات بر ایمان و خودداری از گناهان و این دعا را تکرار کن:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنِي اتِّبَاعَهُ وَارْزُقْنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنِي اجْتِنَابَهُ».

(پروردگارا! حق را به من همان گونه که هست نشان بده و پیروی از آن را نصیبم گردان و باطل را همان گونه که هست به من نشان ده و دوری از آن را به من ارزانی کن.)

۶- جزء سی ام قرآن را حفظ کن و پس از حفظ، آن را در نماز شب بخوان، حتی اگر یک روز در هفته باشد. سپس در جلسه تدریس قرآن حاضر شو.

۷- همنشینی با دوستان خوب را مد نظر داشته باش و به دنبال دوستان پایبند و دیندار باش و دعا کن و از خدا بخواه تا دوستان دیندار را نصیب تو گرداند.

۸- با دوستانت در رابطه با دین سخن بگو و به آنان کمک کن.

به خدا قسم کسی که این گام ها را یک به یک انجام دهد؛ ان شاء الله هرگز دچار لغزش نمی شود، کسی که این کارها را انجام داد به مسیر عشق خواهد رسید. این راه سخت و دشوار نیست و گمان نکن که نزدیکی تو به خدا فقط وابسته به حضور در جلسه ی درس یا مطالعه کتاب است، مسأله، مسأله ی درس یا مطالعه ی کتاب نیست، زیرا کسی که امروز درس می دهد فردا می میرد و اسلام متکی به شخص نبوده و هرگز هم نخواهد بود. چون اسلام به تلاش یک شخص وابسته نیست.

آیا تو با اسلام در ارتباط هستی و تصمیم گرفتی به سوی خدا حرکت کنی؟! شاید بگویی این کارها سخت است. آیا آموختن سخت نیست، پانزده سال است که در حال آموزش هستی، چرا نگفتی سخت است؟! هم چنین ازدواج، تربیت فرزندان، کار، موفقیت در زندگی و

انجام کارها هم سخت و دشوار است، چرا وقتی به دین می‌رسیم، گفته می‌شود: گام‌ها بسیار بزرگ است و ما خواهیم افتاد.

وقتی شروع به حرکت و گام برداشتن می‌کنی، شیطان جلویت را می‌گیرد، در طول این سال - عمل نمودن به این گام‌ها نیازمند ۶ ماه تا ۱ سال هستند - شیطان تمام سعی و تلاش خود را به کار می‌گیرد. در طی این مدت شیطان مانع تو می‌شود و نفست شبانه روز مقاومت خواهد نمود. دوستانت تو را به باد تمسخر خواهند گرفت و مرتکب گناه و لغزش خواهی شد. فتنه‌های پس از دیگری جلویت پدیدار خواهند گشت و تو هم چنان مورد آزمایش و امتحان قرار خواهی گرفت، نترس چون خدا با توست و بر انجام این گام‌ها استوار بمان و الله جل جلاله در هر گامی جلوی اشتباهاتت را خواهد گرفت و تو را بالا خواهد برد، در حالی که خودت هم نمی‌دانی چگونه پیشرفت کردی، خواهی فهمیدی که خداوند از تو پشتیبانی خواهد نمود در حالی که خودت هم نمی‌دانی چگونه، تو را بالا می‌برد، درک میکند، به مقام والامیرساندوتورا به منزلت عشق و محبت می‌رساند. آن وقت است که مفاهیمی راه قبلاً در رابطه با آن سخن گفتیم، احساس می‌کنی و صلت در یک رکوع به پرواز درمی‌آید و در برابر پروردگار خاشع و فروتن می‌شوی.

محبت خداوند به بنده

قلب به منزله پادشاهی است که سربازانی دارد. اما سربازان قلب که هستند؟ آنها دو چشم، زبان و حواس اند. اگر می‌خواهی اوضاع و احوال قلبت را بدانی، به سربازانش بنگر! مگر نمی‌گویند: اگر پادشاه خوب باشد - در عیت نیز خوبند و اگر پادشاه فاسد - در عیت نیز به فساد کشیده میشود! به قلبت نگاه کن، از خلال آن اوضاع و احوال اعضایت را خواهی فهمیدی. به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«أَلَا أَنْ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتِ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ إِلَّا وَهِيَ الْقَلْبُ»^۱.

(هان! بدن تکه گوشتی هست که اگر سالم باشد همه جسد سالم است و اگر فاسد و تباه گردد، همه بدن تباه می‌گردد، هان! آن قلب است.)
الله عزوجل به مامی آموزد نابینا کسی نیست که چشمش نمی‌بیند، خداوند متعال می‌فرماید:

«فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج/۴۶).

(این چشمها نیستند که کور می‌گردند، بلکه این دل‌های درون سینه هاستند که نابینا میشوند.)

پس چیزی که کور و نابینا می‌شود قلب است، اکنون آیا قلب تو بیناست؟ یعنی قادر به بصیرت است یا این که نابینا شده ای؟!«

قلب‌ها محل نظر خداوند عزوجل می‌باشند. رسول الله صل الله علیه وسلم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيَّ صُورَكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَيَّ قُلُوبَكُمْ وَ أَعْمَالَكُمْ»^۲

(خداوند به چهره‌ها و اموالتان نگاه نمی‌کند بلکه به قلب‌ها و اعمالتان می‌نگرد)

نگاه مردم به لباس است که می‌پوشی یا ماشینی که سوار می‌شوی یا رنگ چشم یا مدل مویت است، ولی محل نظر الله دل و اوضاع و احوالش می‌باشد.

نکند محل نگاه مردم به چیزهای باشد که آنها را زیبا جلوه می‌دهی و محل نگاه خداوند- که همان قلب است- چیزهای پوچ، بد و زشت

۱ - بخاری، ۵۲ و مسلم ۱۵۹۹ از نعمان بن بشیر
۲ - مسلم، ۲۵۶۴ از ابوهریره رضی الله عنه.

باشد! پس نظر مردم به چیزهای نیکو بیفتد و نگاه خداوند به اعضای که سرتاسر پلیدی است! بدین ترتیب تو چیزهایی را که مردم به آن می نگرند، می آرایی و در آن چه خداوند بدان می نگرد، سهل انگاری و کوتاهی از خود نشان می دهی! به قلبت نگاه کن زیرا محل نظر خداوند به تو همین قلب است.

به همین خاطر هدف از این مجموعه حفظ و نگهداری قلب است و بدین خاطر قلب نامیده شده است که بسیار تغییر پذیر و دگرگون شونده است، حتی رسول الله صل الله علیه وسلم که معصوم بود این دعای مشهورش را بارها و بارها تکرار می نمود:

« يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ »^۱.

(ای دگرگون کننده ی دلها! دلم را بر دینت ثابت و استوار مدار.)

روی سخن من با کسانی است که بیست سال است از دل هایشان غافلند در حالی که در طول روز ده بار در آئینه به خود می نگرند. چگونه می تواند چهره اش را زیبا کند حال آن که در طول زندگی اش حتی یک بار هم به قلبش نگاه نکرده و به چگونگی آراستش نیندیشیده؟ چگونه این قلب می تواند سالم باشد؟ مثل ابراهیم علیه سلام:

« إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » (صافات/۸۴)

(وقتی که بادلای سالم به پروردگارش روکرد.)

یعنی پاک از شرک، عاری از پلیدی، خالی از فریب، کینه، حقد، حسد، عاری از شهوتی که تو ده یا پانزده سال است در آن غوطه وری.

به خاطر اهمیت این موضوع یعنی اصلاح قلب ها و سعی در پاکی و طهارت و حفظ آن، پیش از چهره، مو و زیور آلان و تمامی مظاهر

خارجی، باید قلب مورد توجه و اهتمام قرار گیرد، به همین خاطر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه دست ابودرداء را گرفته و می گوید: « بیا باهم بشینیم و ساعتی ایمان بیاوریم، زیرا سرعت دگرگونی قلب از دیگی که به جوش آمده باشد، بیشتر است.»^۱

محبت الله عزوجل:

سخن از خداوند عزوجل در بیشتر کتاب ها با عنوان محبت مردم نسبت به خدا تعبیر می شود، می بینی که صدها کتاب پیرامون عشق افراد به خداوند سخن می راند، ولی تعداد کمی از آن ها از محبت و عشق الله به بندگانش صحبت می کند، به همین خاطر بهتر دانستم که در مورد این مفهوم سخن بگویم.

چگونه خداوند بنده اش را دوست دارد؟ نشانه های این محبت چیست؟ نمونه هایی از مردمی که خداوند آنان را دوست داشته است؟ شاید این سؤال برای مطرح شود که: هدف از این سخنان چیست؟ کافی است بدانیم چه قدر باید خدا را دوست داشته باشیم، نه! با شما از تعداد احادیث و آیاتی که عشق خداوند نسبت به بندگانش را توصیف می نماید. حیرت زده خواهید شد. اما هدف از صحبت در این موضوع آن است که این مفهوم در روابط بسیاری از مردم با خداوند اصلاح گردد، زیرا ارتباط بسیاری از مردم با خداوند ارتباطی عبادی است که عاری از هر گونه روح است و آن را به عنوان دستوراتی می شمارند که باید اجرا شود و عملاً به انجام آن می پردازند.

گاهی اوقات برخی از مردم می گویند: خدایا! چرا چنین دستوری به من داده‌ای؟ من مجبورم علی رغم میل آن را انجام دهم! دلیل چنین

تفکری آن است که این شخص مفهوم محبت پروردگار نسبت به بنده را درک نکرده است!

پس محورسخن پیرامون محبت الله عز وجل نسبت به بندگانش است. تا آنجا که تو را از شخصی که به صورت عادی خدا را عبادت میکند و این عبادت شامل حرکاتی طاقت فرسا برای قلبت است به عبادتی که با عشق آن را انجام می دهی، منتقل می سازم.

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مانده/۵۴)

(خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان دارد و آنان هم خدا را دوست دارند.)

او می توانست به ما امر کند. که او را دوست بداریم و ما می توانستیم این کار را بکنیم! ولی او در این آیه محبت خود را نسبت به بندگانش بر محبت آنان نسبت به خود مقدم ساخته است، گویی خداوند به ما می آموزد که در این جا پیوندی بسیار زیبا وجود دارد، مسأله این نیست که پنج وقت نماز بخوانید یا این کارها را بکنید، مسأله ی عشق و محبت است، پس آن چه میان ما و آفریننده است، پیوندی است بسیار زیبا که بر اساس عشق و محبت بنا شده است و اصل این محبت از الله (عزوجل) سرچشمه می گیرد، در حالی که او از ما بی نیاز است، سپس این پیوند به محبت ما نسبت به پروردگار اضافه می شود در حالی که ما به او نیازمند هستیم، حالا دیدی! «خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان دارد و آنان هم خدا را دوست دارند».

رسول الله (صل الله علیه و سلم) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَادَى جَبْرِيْلَ، يَا جَبْرِيْلُ إِنِّي أَحَبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ، فَيُحِبُّهُ جَبْرِيْلُ، فَيُنَادِي

جبرئیل فی اهل السماء: یا اهل السماء إن الله یحبُّ فلاناً فأجِبُوهُ، فِیْحِبُّهُ
أهل السماء ثُمَّ یُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فی الأرض»^۱.

(وقتی خداوند بنده ای را دوست بدارد؛ جبرئیل را صدا می زند:
ای جبرئیل! من فلانی را دوست دارم پس تو نیز او را دوست بدار. پس
جبرئیل او را دوست می دارد و در میان اهل آسمان ندا سر می دهد: ای
اهل آسمان! خداوند فلانی را دوست دارد پس شما نیز او را دوست
بدارید. اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش او در میان اهل
زمین نهاده می شود.)

باید ببینیم که خداوند متعال چه قدر نسبت به ما مهربان است
و بندگانش را دوست داشته و آنان را گرمی می دارد. مبادا رابطه شما با
خداوند رابطه ترس یا وحشت یا رابطه آتش باشد. گاهی اوقات باید این
مفهوم را احساس کنیم، ولی اصل رابطه، عشق و محبت است. ببین الله
تعالی چگونه محبتش را نسبت به بندگان اعلام می کند. برخی از مردم
خجالت می کشند که در برابر دوستانشان بگویند: ما خدا را دوست
داریم، تا مورد تمسخر قرار نگیرند و به عقب ماندگی متهم نشوند.

اما الله ۰ تبارک و تعالی- در آسمان اعلام می دارد که: «ای
جبرئیل من فلانی را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار.» همین
طور جبرئیل (علیه السلام) محبتش را پنهان نمی کند، پس در میان اهل
آسمان ندا سر می دهد: «ای اهل آسمان! خداوند فلانی را دوست دارد،
پس شما نیز او را دوست بدارید.» این کافی نیست که عشق فقط در
آسمان باقی بماند بلکه به زمین فرود می آید و مردم از آن مطلع می
شوند، ولی چگونه از آن باخبر می شوند؟ «سپس پذیرش او در میان
اهل زمین نهاده می شود.»

خداوند گروه های مختلفی از مردم را دوست دارد و می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ النَّوَّابِينَ» (بقره/۲۲۲)

(بی گمان خداوند توبه کنندگان را دوست دارد.)

توبه کنندگان کسانی هستند که معصیت می کنند، ولی توبه می کنند و باز می گردند و توبه ایشان صادقانه است، الله (عزوجل) آن ها را دوست دارد و سخنانی که گفته شد در مورد آن ها تحقق می یابد و این نص قرآن است:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ النَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره/۲۲۲).

(بی گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست می دارد.)

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/۱۹۵).

(بی گمان خداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه/۴).

(بی گمان پروردگار پرهیزگاران را دوست دارد.)

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مانده/۴۲).

(بی گمان خداوند دادگران را دوست می دارد.)

پس محبت خداوند مخصوص گروه ویژه ای از مردم مثل پیامبران نیست، بلکه تو بترسی و به وسیله توبه از گناهی که بدان اصرار می ورزی، به خدا پناه بیاوری، با این کار به محبت الله تبارک و تعالی دست یافته ای. حال اگر خداوند بنده ای را دوست بدارد، چه اتفاقی می افتد؟! الله (عزوجل) در حدیث قدسی می فرماید:

«مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ».

(کسی که با دوست من دشمنی کند؛ با او اعلام جنگ می کنم.)

دوست کیست؟ آیا دوست باید شیخی عامه دار باشد یا فارغ التحصیل دانشکده ی شریعت یا کسانی که خداوند از آنان به عنوان دوستان صالح خود یاد می کند، آیا دوستی مختص این افراد است؟

نه! ممکن است تو هم یک دوست باشی، دوست می تواند جوانی از میان مردم باشد که ظاهراً هیچ فرقی با آنان ندارد و کسی توقع ندارد که او دوست باشد، پس آیه کاملاً واضح و روشن است:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس/۶۲-۶۳).

(هان! بی گمان دوستان خدا ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی گردند. آنان کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند.)

پس به محض ایمان آوردن و ترس از خدا، در زمره ی دوستان و اولیا قرار می گیری. معنای ترس از خدا آن است که غالباً در زندگی به دنبال اطاعت از پروردگار و ترک معصیت خدا باشی. اگر این گونه بودی خداوند با کسی که با تو دشمنی ورزد، اعلان جنگ می نماید. به این مهر و محبت بنگر، آیا می توانی تصور کنی که الله (عزوجل) با کسی که دشمن فلان آقا یا فلان خانم است، اعلان جنگ نماید! زن صالح و پرهیزگاری که شوهرش او را مورد آزار و اذیت قرار می دهد، با جنگ و مبارزه ای از جانب خداوند (عزوجل) رو به رو شده است، آیا مراتب عشق و محبت را تصور می کنید؟!

ما از این رهگذر می خواهیم بر اندیشه ی پیوند با خداتأکید کنیم، زیرا این ارتباط پیش از این که بر اساس فرمان و تکلیف باشد ارتباطی است که اساس آن را عشق تشکیل می دهد.

چگونه به مقام دوستی برسیم!

«مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا. فَقَدْ آذَنْتَهُ بِالْحَرْبِ. وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعِيذَنَّهُ»^۱.

کسی که به دشمنی یکی از دوستانم برخیزد، با او اعلان جنگ می‌کنم و محبوب‌ترین عملی که بنده را به من نزدیک می‌سازد، فرایض است و بنده همواره با نوافل به من نزدیک می‌شود تا این که او را دوست می‌دارم، پس وقتی او را دوست داشتم گوشش می‌شوم که با آن می‌شنود، چشمش می‌شوم که با آن می‌بیند، دستش می‌شوم که با آن کار می‌کند و پایش می‌شوم که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه آورد، به او پناه می‌دهم.)

پس کسی که می‌خواهد به این مقام دوستی برسد، باید با فرایض به خداوند نزدیک شود، نمازهای پنج‌گانه و دیگر فرایض خداوند متعال: «دوست‌داشتنی‌ترین عملی که بنده را به من نزدیک می‌سازد، فرایض است.» پس مسأله خیلی ساده است، حتی دختر نوجوانی که فقط شانزده سال دارد، می‌تواند تنها با حفظ فرائض، ادای نماز، حجاب و دیگر فرایض یکی از دوستان خدا باشد.

«بنده ام همواره با نوافل به من نزدیک می‌شود تا این که او را دوست بدارم.» پس از اتمام فرائض، نوافل را شروع کن، خانم‌هایی که می‌گویند ما از خدا می‌ترسیم و نماز می‌خوانیم و غیره و غیره، ولی محجبه نیستیم! پس ابتدا فرایض را باید انجام داد و پس از آن به نوافل پرداخت، پس هر دختر مسلمانی باید کاملاً به سوی خداوند متعال روی

۱ - بخاری، ۶۵۰۲ از ابوهیره (رضی الله عنه)

آورد، ولی برای رسیدن به مقام عشق و محبت باید ابتدا به انجام فرایض و سپس سنت ها پردازد.

«بنده ام همواره با نوافل نزدیک می شود تا این که او را دوست بدارم، وقتی او را دوست داشتم، گوشش می شوم که با آن می شنود.» پس چیزی جز سخنان حلال و زیبا را نمی شنوی و حتی اگر سخن حرامی را بشنوی، خداوند کاری می کند که از آن استفاده کنی و اشتباه ظالمان را بدانی و مرتکب چنین اشتباهی نشوی. «گوشش می شوم که با آن می شنود و چشمش می شوم که با آن می بیند» تصور کن که خدا چشمت باشد که تو با آن می بینی! به راستی که این عشقی بس بزرگ است، ای کسانی که عمرتان را در جست و جوی خیالی هدر داده اید، بدانید که فقط از راه حلال و به وسیله ی ازدواج بدان دست می یابید. خواهرم! ده سال است که به دنبال محبت جوانی هستی که عشق تو باعث فراموشی عشقی چون عشق خداوند متعال شده است! بیچاره تو ای کسی که آن چنان که سزاوار است خداوند متعال را نشناختی!

«من گوشش می شوم که با آن می شنود، چشمش می شوم که با آن می بیند، دستش می شوم که با آن کار می کند و پایش می شوم که با آن راه می رود و اگر از من بخواهد به او عطا می کنم و اگر به من پناه آورد به او پناه می دهم.»

آیا اکنون دیدی که منزلت عشق و محبت به کجا می رسد؟ آیا دیدی که این ارتباط چه قدر می تواند زیبا باشد؟

آیا عشق را دیدی! به همین جهت علما در این باره سخنان بسیار زیبایی دارن، آنان می گویند:

«عجیب نیست که بنده به سرورش اظهار علاقه کند، ولی جای بس شگفتی است که یک پادشاه به بندگانش ابراز عشق و دوستی نماید.»

الله تعالی در حدیث قدسی می فرماید:

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً»^۱.

(کسی که به اندازه ی یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه ی یک ذرع - یک دست - به او نزدیکی می شوم و کسی که به اندازه ی یک ذرع به من نزدیک شود من به اندازه ی یک باع - فاصله دو دست باز از هم - به او نزدیک می شوم و کسی که قدم زنان به سویم بیاید من شتابان به سویش می آیم.)

به کلمه ی تند راه رفتن بیندیش، آیا می توانی تصور کنی که این راه رفتن از سوی چه کسی به طرف چه کسی است؟ - این تند راه رفتنی است که سزاوار جلال و عظمتش می باشد - پناه بر خدا اگر بخواهیم تشبیه یا تجسم کنیم، ولی به این امر بنگر، خداوند از آن مقام والایش به تو عشق می ورزد و تو ای بیچاره! چه ارزشی داری که خداون به تو عشق و محبت ورزد و شتابان به سویت آید، تو که هستی!

رسول الله (صل الله علیه و سلم) می فرماید:

«مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ مَعَ الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةِ مُلْقَاةٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ وَ فَضْلُ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفُلَاتِ عَلَى الْحَلْقَةِ»^۲. (آسمان های هفت گانه در برابر کرسی بسان حلقه ای است که در صحرا افتاد هاست و برتری عرش بر کرسی بسان برتری صحرا بر حلقه است.)

حال حجم و اندازه ی تو چقدر است؟! با این وجود خداوند به تو اظهار علاقه و محبت می نماید: «کسی که قدم زنان به سویم بیاید من شتابان به سویش می آیم.»

۱ - بخاری، ۷۴۰۵ و مسلم، ۲۶۷۵ از ابوهریره (رضی الله عنه).
۲ - ابن حیان، ۷۷/۲، ابومحمد اصفهانی، در العظمة، ۵۷۰/۲ و ابونعیم در الحلیة، ۱۶۷/۱.

ببین الله تعالی ما را دوست دارد، رسول الله (صل الله علیه و سلم) می فرماید:

«الله تبارک و تعالی- به گونه ای که در شأن و منزلتش است به دور از تجسیم در ثلث آخر شب به زمین فرود می آید.» این دقیقاً همان وقتی است که ما خواب هستیم یا دختران و پسران جوان منتظرند که پدر و مادرشان بخوابند تا به تماشای کانال های پخش گناه و معصیت یا اینترنتی که در آن با هم چت می کنند و کسی آنان را نمی بیند یا از طریق تلفن به معصیت پردازند، این زمانی است که در آن گناه یا خواب بسیار صورت می گیرد! «پروردگار تبارک و تعالی- در ثلث آخر شب به آسمان دنیا فرود می آید و می فرماید: آیا درخواست کننده ای هست تا به او بدهم، آیا کسی هست که استغفار نماید تا من او را بیمارزم، آیا کسی هست که توبه کند تا من توبه اش را بپذیرم و آیا کسی هست که دعا کند و من اجابت نمایم.» بنا به فرمایش رسول الله (صل الله علیه و سلم) این «هر شب» اتفاق می افتد!

این بدان معناست که اگر انسان سال ها و روزها از خدا غافل باشد، حتی اگر همه ی بشر همه ی عمرشان را در غفلت و گمراهی سپری کنند، فرود آمدن خداوند متعال و عرضه ی توبه، آمرزش و برآوردن نیازها متوقف نمی گردد.

این پیوندی است بسیار زیبا، خداوند تبارک و تعالی- می خواهد این ارتباط مبنی بر محبت را میان بندگان نیازمند روگردانش ایجاد نماید. برای درک چگونگی ایجاد این رابطه، در این حدیث قدسی بیندیش؛ خداوند متعال می فرماید: « قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي قَسَمِينَ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ فِي صَلَاتِهِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، قَالَ: حَمِدَنِي عَبْدِي، وَإِذَا قَالَ: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنْتَنِي عَلَيَّ عَبْدِي ...

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» ... مَجْدِنِي عَبْدِي ... «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ ... «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» ... «هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ...»^۱.

(نماز را میان خود و بنده ام دو قسمت کردم. وقتی بنده در نمازش بگوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) خداوند می فرماید: بنده ام حمد و ستایشم را گفت و وقتی بگوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خداوند می فرماید: بنده ام مدح و ثنایم را گفت ... «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بنده ام تمجیدم نمود «به همین خاطر یکی از تابعین گوید: دوست دارم هنگام خواندن فاتحه مکتب کنم تا پاسخ پروردگارم را تصور کنم.» ...

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» این میان من و بنده ام است و تقاضای بنده را برآورده می سازم

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» این از آن بنده ام است و تقاضای او را برآورده می سازم.»

تقسیم نماز چگونه است؟ چرا نماز میان ما و پروردگار (عزوجل) تقسیم شده است؟ مقصود از این کار چیست؟

به همین خاطر علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) این ارتباط را دریافت؛ فهمید که این رابطه، رابطه ی عشق و محبت است و مسأله، مسأله نماز یا زکات و غیره نیست، بلکه مسأله ی مهر و محبت است، پس گفت: «اگر به من گفته شود: روز قیامت حساب رسی به اعمالت را به پدر و مادرت خواهیم سپرد من سر باز می زنم، چون خداوند از پدر و مادرم نسبت به من مهربان تر است.»

۱ - مسلم، ۳۹۵ از ابوهریره (رضی الله عنه).

در این جا پیوند محبت حکم فرماست که خداوند متعال به وسیله ی آیات و احادیث بسیاری درباره ی آن با ما سخن می گوید. شاید بررسی: چرا این همه عشق و محبت؟! مثالی می زنم تا بهتر بفهمی: کسی که چیزی را با دستان خود بسازد، آن را دوست دارد یا نه؟ تو چرا این قدر فرزندان را دوست داری؟ زیرا آنان قسمتی از وجود تو هستند و تو احساس می کنی که صاحب آنان هستی، پس هر کس چیزی را می سازد یا کسی که شرکت یا کارخانه ای را تأسیس می کند به آن چه ساخته است، وابسته است، زیرا متعلق به اوست و او آن را دوست دارد، برای درک این عشق و علاقه، در این سخن پروردگار که شیطان را هنیام سر باز زدن از سجده ی آدم مورد خطاب قرار می دهد، بیندیشیم:

« مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي » (ص ۷۰).

(چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با دستانم آفریدم.)

پس پدرت آدم، با دستان الله تعالی آفریده شد.

الله تبارک و تعالی- می فرماید:

« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ » (حجر/۲۹).

(آن گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم در برابرش سجده کنید.)

دلیل محبت الله نسبت به بنده

دلیل عشق و محبت خدا به بنده چیست؟

شاید بگویی: آیات و احادیثی که ذکر شد تاکید کننده ی عشق خداوند به ماست.

من این سوال را مطرح می‌کنم، زیرا بسیاری از مردم می‌گویند که ما خدا را دوست داریم، ولی این‌ها فقط حرف است، شخصی ادعا می‌کند که قلبش آکنده از عشق و محبت به خداست و اگر از او بپرسی: نماز می‌خوانی یا نه؟ جوابش منفی است! در حالی که ادعا می‌کند دلش سرشار از ایمان است، با این حال به هیچ یک از دستورات عمل نمی‌کند!

بنابراین همه‌ی مردم در گفتار از عشق و محبت خداوند دم می‌زنند!

وقتی الله (عزوجل) از مهر و محبتش به ما سخن می‌گوید، این محبت باید عملاً صورت پذیرد، دلایل محبت خداوند به بنده از این قرار است:

۱- یکی از دلایل محبت خداوند نسبت به ما به تعویق انداختن مجازات است. چرا؟ زیرا ممکن است توبه کنی.

علما گویند: اگر معصیتی از تو سرزد، فرشته‌ی سمت چپ آن را ثبت نمی‌کند بلکه یک ساعت آن را به تأخیر می‌اندازد، شاید از آن توبه کنی، ولی فرشته‌ی خوبی‌ها حتی با تفکر در یک کار خوب بلافاصله آن را یادداشت می‌کند.

پس از مجازات همیشه به تأخیر انداخته می‌شود و این یکی از دلایل محبت خداوند است.

الله تبارک و تعالی- می‌فرماید:

«وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ» (کهف/۵۸).

(پروردگار تو بس آمرزنده و صاحب رحم است.)

به این سخن شاعر ببیندیش

مَنْ كَانَ فِي سَخَطِهِ مُحْسِنًا فَكَيْفَ يَكُونُ إِذَا مَا رَضِيَ

«کسی که در خشم و غضبش نیکوکار باشد، پس در رضایت و خشنودی چگونه است؟!»

۲. پذیرفتن توبه: «عَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» (غافر/۳).

(یزدانی که آمرزنده ی گناه و پذیرنده ی توبه است.)

یکی از دلایل محبت خداوند نسبت به تو، پذیرفتن توبه در کمال آسانی و سادگی است، در این آیه تأمل کند:

«وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» (آل عمران/۱۳۵)

(به جز خدا کیست که آمرزنده ی گناهان باشد.)

آیا شما کسی دیگری را سراغ دارید که شما را ببخشاید؟! آیا کسی دیگری هست که به شما رحم کند؟!

۳. از دیگر دلایل عشق خداوند به بنده آن است که هر نیکی ده برابر می شود، در حالی که بدی فقط به اندازه ی خودش ثبت می گردد، برای کسی که قصد انجام کار نیکی را داشت و آن را انجام نداد، یک حسنه نوشته می شود، زیرا او نیت انجام آن را داشته است، ولی کسی که قصد انجام گناهی را داشته باشد و آن را انجام ندهد برایش نوشته نمی شود، بلکه در صورتی که به خاطر خدا از آن منصرف گردد، برایش یک حسنه نوشته می شود.^۱

ولی اگر این امر بر اساس منطق سنجیده می شد، می بایست برای یک نیکی، یک نیکی نوشته شود و برای یک بدی، یک بدی، ولی چرا یک نیکی ده برابر تا هفتصد برابر تا چندین و چند برابر نوشته می شود، آیا این عشق نیست، آیا این دلیل محبت الله تعالی نسبت به ما نیست؟

۱- ر.ک: بخاری، ۷۵۰۱ و مسلم، ۱۲۹ از ابوهیره (رضی الله عنه).

۴. ثواب بسیار برای کارهای بسیار ساده، مثل روزه در روز عرفه که گناهان یک سال قبل و یک سال بعدش را می‌آمرزد.^۱ آیا این دلیل عشق نیست! چگونه با پروردگاری که ما را دوست داشته و گرامی می‌دارد این گونه رفتار کنیم و با بدی پاسخ نیکی هایش را بدهیم.

- ما با زبان می‌گوییم خدا را دوست داریم، ولی وقتی به اعمالمان می‌نگریم هیچ دلیلی جهت اثبات این محبت به خدا نمی‌یابیم، ولی وقتی خداوند می‌گوید من آنان را دوست دارم چیزی بیشتر از یک روز روزه که با آن یک سال قبل و یک سال بعد را برایت بیامرزد، نمی‌طلبد.

روزه ی روز عاشورا، یک سال قبل را می‌آمرزد.^۲

چرا؟ آیا همه ی گناهانی که یک شخص در سال گذشته انجام داده است، تنها با روزه ی یک روز آمرزیده می‌شود؟ بله! چرا؟ زیرا او تو را دوست دارد و می‌خواهد تو را ببخشد و نمی‌خواهد تو را به آتش افکند، آیا حیا نمی‌کنی!

- همین طور نمازهای پنج‌گانه، اگر در فاصله ی دو نماز مرتکب گناه کبیره ای نشده باشی، برایت آمرزیده می‌شود^۲، پس هنگامی که شخص نمازهای پنج‌گانه را به جا می‌آورد، گناهانی که در بین این نمازها انجام داده است، بخشوده می‌شود.^۳

- این رمضان تا آن رمضان باعث بخشوده شدن گناهانی می‌شوند که در بینشان انجام گرفته است، این جمعه تا آن جمعه، باعث بخشیده شدن گناهانی که در این میان انجام گرفته است می‌شوند.^۴

۱ - رک: مسلم، ۱۱۶۲ از ابی قتاده (رضی الله عنه).

۲ - رک: حدیث پیشین.

۳ - مسلم، ۲۳۳ از ابوهریره (رضی الله عنه).

۴ - رک: حدیث پیشین.

این همه رحمت چیست؟ این همه محبت از کجاست؟ این عمره تا آن عمره کفاره گناहانی است که در میانشان انجام گرفته است.^۱

- اگر در روز صد بار «سبحان الله» بگویی، هزار نیکی برایت نوشته می شود، این همان عشق است نه کار با اعداد و ارقام، این رحمت است، اما تو چگونه با بدی و غفلت پاسخ این مهر و محبت را می دهی؟!

- چگونه یک خانم با مد، لباس، مدل مو، دوستان و رفقا از کسی که این همه به او عشق می ورزد، غافل می شود؟!

- «مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ مِائَةً مَرَّةً غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ إِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ».^۲

(کسی که صد بار بگوید: «سبحان الله و بحمده» گناهاش حتی اگر اندازه کف دریا باشد، آمرزیده می شود.) پ

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ تَمَلُّا الْمِيزَانَ»^۳ (الحمد لله، ترازوی اعمال را پر می کند.)

پس اگر بگویی، «الحمد لله» ترازوی اعمال از حسنات پر می گردد.

- «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَأَيَّقَظَ زَوْجَتَهُ فَصَلَّيَا رَكَعَتَيْنِ».^۴

(خداوند کسی را که در نیمه شب برخیزد و همسرش را بیدار کند و دو رکعت نماز خوانند، مورد رحمت خود قرار داده است.)

پس اگر با همسرش دو رکعت نماز بخوانند، الله تعالی آن دو را مورد رحمت خود قرار داده است، چرا برای کارهای کوچک و ناچیز

۱ - بخاری، ۱۷۷۳ و مسلم، ۱۳۴۹ از ابوهریره (رضی الله عنه).

۲ - بخاری، ۶۴۰۵، مسلم، ۲۶۹۱، ترمذی، ۳۴۶۶ از ابوهریره (رضی الله عنه).

۳ - مسلم، ۲۲۳ از ابو مالک اشعری (رضی الله عنه).

۴ - ابوداود، ۱۳۰۸، نسایی، ۱۶۱۰، ابن ماجه، ۱۳۳۶ و احمد، ۷۳۶۲ از ابوهریره (رضی الله عنه).

این همه ثواب در نظر گرفته شده است؟ آیا این دلیل عشق و محبت نیست؟

«مَنْ قَالَ كُلَّ يَوْمٍ صَبَاحاً وَ مَسَاءً رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ) نَبِيّاً وَ رَسُولاً كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُرَضِيَهُ»^۱.

(کسی که هر روز صبح و شب بگوید: خشنودم از این که خدا پروردگار من است، اسلام دین من است و محمد (صلی الله علیه و سلم) پیامبر من است، سزاوار است که خداوند او را راضی و خشنود بگرداند.)

- «مَنْ قَالَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ صَبَاحاً وَ مَسَاءً لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ»^۲.

(کسی که صبح و شب سه بار بگوید: به نام خداوندی که نام او هیچ چیز زمین و آسمان ضرر نمی رساند)

«مَنْ نَزَلَ مَنْزِلاً فَأَيُّقُلُ أَعْوَدُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ»^۳. (کسی که وارد مکانی شود و بگوید: پناه می برم به کلمات کامل خداوند، از شران چه افریده است، پس هیو ضرری به او نمیرسد) یعنی از گزش عرب ها و مارها و نیش جانوران در امان می ماند. رسول الله صل ال علیه می فرماید:

«مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عَلَى صَلَاةِ صَلِّيَ اللهُ بِهَا عَلَيْهِ عَشْرًا»^۴. (کسی که یک درود بر من بفرستد، خداوند ده درود بر او می فرستد.)

۱ - ابوداؤد، ۵۰۷۲، احمد، ۱۸۴۹۰ از خادام پیامبر (صلی الله علیه و سلم) و ترمذی، ۳۳۸۹ از ثوابان (رضی الله عنه)
۲ - ابوداؤد، ۵۰۸۸، ترمذی، ۳۳۸۸، احمد، ۴۷۶، عثمان.
۳ - مسلم، ۲۷۰۸ از خولة بنت حكيم - رضي الله عنها.
۴ - ۳ - مسلم، ۳۸۴ از عبدالله بن عمرو بن عاص

کسی که هر روز صبح و شب بگوید:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَ أَنَا عَلِيٌّ عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ
مَا اسْتَطَعْتُ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ أَبُوءُ بِذَنبِي
فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۱.

خداوند! تو پروردگار من هستی و هیچ معبودی جز تونیستی،
مرا فریاده ای و من بنده ی تو هستم و تان جا کع درتوان دارم-
بر عهد و پیمانت استوارم، از شر آن چه انجام داده ام به تو پناه می آورم و به
نعمت هایت اعتراف می نمایم و به گناهانم اقرار می کنم، پس مرا ببخشای
که جز تو بخشایشگر و امرزنده نیست.

اگر در همان روز یا همان شب بمیرد، از بهشتیان است.

-ایادراین ها همه هیچ دلیلی بر عشق خداوند نیست.

از دیگر دلایل محبت الله ان است که نام های نیک خدا که
بیانگر رحمتش است، بیش از نام هایی است که وعیدها و انتقامش
رایادآوری می کند، زیرا او بخشنده ی مهربان، امرزنده ی توبه پذیر،
باگذشت، رؤوف، ودود، بردبار، صبور، کریم و شکور است.

-همه این ها مفاهیم محبت و دوستی رادر بردارد. گاهی اوقات می
بینیم که درایات قران دونا م از این نام ها به دنبال هم ذکر می شود. مبادا
گمان کنی این ها صفت هایی مترادف و هم معنی است، زیرا هر نامی
دال بر زاویه ی مشخصی از عشق است.

به عنوان مثال این ایه از زبان شعیب آمده است:

«إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود/۹۰).

(بی گمان پروردگار من بسیار مهربان و دوستدار است.)

میان مهربان و دوستدار تفاوت زیادی وجود دارد، درست مثل ثروتمندی که به یک فقیر غذا می دهد و ثروتمندی که به یک دوست فقیر غذا می دهد، پس کسی که به فقیر غذا می دهد، مهربان است و کسی که به یک دوست غذا می دهد بسیار دوستدار می باشد، پس مهربان به تو می بخشد چون تو نیازمندی و دوستدار به تو می بخشد تا محبت هم چنان پا برجا بماند.

- «**إِنَّ رَبِّيَ رَحِيمٌ وَدُودٌ**» در کلمه ی «**وَ دُودٌ**» تامل کن ، وقتی می گویی فلانی بسیار دوستدار است یعنی هر وقت تورو می ببیند با مهر و محبت با تو رفتار می کند. نظرت در مورد یکی از نام های خدا با عنوان «بسیار دوستدار» چیست، یعنی کسی که به بندگان مهر می ورزد و آنان را در لطف و محبتش غرق میسازد ۶_ از دیگر دلایل محبت الله به ما آن است که از ما می خواهد و ما را تشویق میکند که ب درگاهش دعا میکنیم تا احتیاجات ما برآورده سازد :

«**وَ قَالَ رَبُّكُمْ اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ**» (غافر/۶۰) (پروردگار شما میگوید : مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم.)

رسول الله صل الله علیه وسلم میفرماید:

«**مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ**» کسی که از الله چیزی نخواهد بر او خشمگین میشود.

ان ذات متعال، خود از تو می خواهد که ب درگاهش دست بدعا برداری. وقتی تو از آدمیان چیزی می طلبی و پافشاری میکنی از دستت خسته میشوند، ولی هر چه در درگاه الله بیشتر اصرار می ورزی تو را بیشتر دوست میدارد.

رسول الله صل الله عليه وسلم می فرماید :

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُجْتَهِدِينَ فِي الدُّعَاءِ»^۱ (خداوند اصرارکنندگان در دعا

را دوست دارد)

بهمین خاطر طاووس که یکی از تابعین بود دعا میکرد، دعا میکرد و اصرار می ورزید و میگفت : برای برآورده شدن حاجتم اصرار نمیکنم، بلکه ب این خاطر پافشاری میکنم که او اصرار و پافشاری را دوست دارد.

در این فرمایش باری تعالی تأمل کن

« أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ » (نمل ۶۲)

یا کسی که به فریاد در مانده میرسد

هرگاه او را به کمک طلبد.

چه کسی جز ان متعال دعای شخص گرفتار و مصیبت زده را اجابت

مینماید؟

در این سخن رسول الله صل الله عليه وسلم نیز بیندیش :

«إِنَّ اللَّهَ حَيِّيٌّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي إِذَا رَفَعَ الْعَبْدُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ يَدْعُوهُ أَنْ

يَرُدَّهُمَا صِفْرًا خَائِبَتَيْنِ»^۲

(خداوند باحیا و بزرگوار است و حیا میکند از این ک دستان بنده را

ک در طلب حاجتی به سوی او بلند کرده و از او می طلبد خالی و ناامید

برگرداند)

۱ - عقباوی در ضعفاء، ۴/۴۵۲ ابن ابی حاتم، در العلیل ۲۰۸۷؛ ابن عدی؛ در الکامل ۱۶۳/۷ و حکیم

ترمذی در نوادر الاصول ۲/۲۸۲ از عایشه رضی الله عنها - ر- ک کشف الخفاء ۱/۲۸۵-۲۸۷

۲ - ابوداود ۱۴۸۸؛ ترمذی ۳۵۵۶؛ ابن ماجه ۳۸۶۵ و احمد ۲/۲۳۲ از سلمان رضی الله عنه.

۷-یکی دیگر از دلایل عشق باری تعالی نسبت ب بندگانش این است که او بندگانش را اسوده خاطر و مطمئن مینماید من ایاتی را در برابرت قرار میدهم که از خلال ان احساس میکنی الله تعالی میخواهد ما را اسوده خاطر نماید :

« كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ » (انعام/۵۴)

(پروردگار شما بر خویشتن رحمت را واجب نموده است)

در حدیثی دیگر آمده است : « لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي »^۱.

وقتی خداوند از آفرینش مخلوقات فارغ آمد؛ نزد خویش و بر بالای عرشش نوشت: رحمتم از غضبم پیشی گرفته است.)

اکنون در این آیه اندکی تدبر کن:

« يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ » (بقره/۱۸۵)

(خداوند اسایش شما را میخواهد و خواهان زحمت شما نیست.)

همچنین در این آیه :

« وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ » (نساء/۲۷) (خداوند میخواهد توبه ی شما را بپذیرد.)

نیز در این فرمایش باری تعالی:

« يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ » (نساء/۲۸) (خداوند میخواهد کرارا بر شما آسان سازد)

پس از غزوه ی احد، وقتی اصحاب از این غزوه باز می گشتند، هفتاد نفر از ایشان شهید شدند ، حمزه نیز در میانش بود و رسول الله

زخمی شده بود ، همگی سخت خسته بودند و در وضعیت روحی دشواری به سر میبردند که این آیات نازل شد:

« وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ » (ال عمران/ ۱۴۰، ۱۳۹)

(سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر به راستی مومن باشید. اگر به شما جراحی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحی همانند آن رسیده است نمایان روزها در میان مردم دست به دست می گردانیم)

۸- از دیرگداز زحمت به محبت الله نسبت به بندگانش ان است که شخصاً بهشت را مهیا نموده است ، خداوند متعال در حدیث قدسی می فرماید:

« أَعَدَّتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبٌ بَشَرٍ »^۱.

(جایی که برای بندگان صالح آماده ساخته ایم که نه چشمی ان را دیده و نه گوشی توصیفش را شنیده و نه قلب بشری خطور کرده است.)
-آیا اکنون مهر و محبت الله را دیدی؟! -

شاید چنین سؤالی به ذهن خطور کند؛ اگر خداوند متعال این قدر ما را دوست دارد ، پس این همه سختی پیامبرانی چیست؟

گاهی اوقات خداوند تورا مبتلامی سازد تا از انجام گناهی دست برداری و این به خاطر محبت او نسبت به توست.

بعضی وقت ها تورا گرفتار مصیبتی می نماید تا مقام و منزلت رادر بهشت ارتقا بخشد و این هم بخاطر عشق به توست .

۱ - بخاری، ۳۲۴۴ و مسلم، ۲۸۲۴ ابوهریره.

گاهی اوقات به خاطر آمرزش یک گناه که به خاطر ان به آتش افکنده می شوی، تورا به بالایی گرفتاری می سازد و این به خاطر مهر و محبتش به توست.

بعضی وقت ها تورا مبتلا می سازد تا وجود نعمتی را به تو خاطر نشان سازد و با گرفتن ان دریایی که چه اتفاقی برایت می افتد ، پس باز می گردی تا ان را به خاطر بسپاری و سپاس گزار باشی و این به خاطر عشق و محبت به توست.

گاهی اوقات نیز به خاطر پی بردن به حقیقت دنیا تورا به مصیبتی مبتلا می سازد تا در اشتیاق بهشت به دیدار الله باشی و این نیز به دلیل مهر و محبتش نسبت به توست .

بعضی وقت ها تورا گرفتار می کند تا به تو بیاموزد که از کارها دو حکمتش راضی و خشنود باشی و این به خاطر محبت او نسبت به توست

گاهی اوقات به خاطر بی حساب بردن به بهشت تورا به مصیبتی مبتلا می سازد : « **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** » (زمر/۱۰)
(قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده میشود)

تو گویی می خواهد با این کار تو را جلا دهد ، زیرا تو را دوست دارد و میخواهد به بهشت بروی و افتادن در آتش برایش نت خوشایند است . به خدا قسم که از فرط محبت به بنده اش کمی او را مبتلا می سازد سپس گرفتاری و مصیبت را تبدیل به نعمت می گرداند .

به احوال پیامبران بنگر: نوح علیه السلام مورد تمسخر و استهزا قرار میگردد ، آن قدر مورد ضرب و شتم قرار می گیرد که از هوش

میرود ، ولی این امر در مدت کوتاهی از زندگی دنیایی اتفاق می افتد و به وسیله ی کشتی نجات یافته و دشمنانش هلاک می شود .

ابراهیم خلیل الله السلام علیه در آتش افکنده می شود ، ولی اندکی پس از این بزرگداشت می شود و قدر و منزلتش در میان عالمیان افزایش می یابد و همه ی مردم ابراهیم السلام علیه را دوست دارند .

اسماعیل السلام علیه که با اراده ی خویش و به خاطر اطاعت از پروردگار عالمیان جهت قربانی شدن دراز می کشد به خاطر اطاعت فرمانبر داری و شکیبایی اش فدیده ای از جانب الله جل جلاله نازل می گردد.

یعقوب علیه السلام از شدت غم دوری یوسف ، بینایی اش را از دست می دهد ، ولی این برای مدت کوتاهی است و یوسف محبوب علیه السلام نزد او باز می گردد و خداوند بینایی یعقوب علیه السلام را به او باز میگرداند .

موسای کلیم علیه السلام ده سال گوسفند می چراند ، ولی خداوند پس از آن منزلت او را برافراشته و او را کلیم الله قرار می دهد .

عیسی علیه السلام که دیروز مادر پاکدامنش در بارداری وی متهم می گردد پس از اندکی خود و مادرش بزرگترین افریدگان نزد خداوند می گردند.

محمد صل الله علیه وسلم پیامبر ما ، دیروز او را با نام یتیم فرا می خواندند و مردم به خاطر یتیم بودنش از او کناره گیری می کردند و هیچ زن شیر دهی نیست که به او شیر دهد ، از شهرش طرد و رانده می شود سپس در والاترین مقام نزد خداوند ، به سفر آسمانی معراج می رود و فاتحانه وارد مکه می شود و به کسانی که او را رانده اند می گوید :

« اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّقَاءُ »^۱. (بروید که شما آزادیید)

نشانه های محبت الله به بنده

۱- حمایت شدن در برابر دنیا :

یکی از نشانه های محبت الله جل جلاله به بنده ، آن است که وی را از شر دنیا حمایت می کند ، اجازه نمی دهد دنیا او را ببلعد؛ نمی گذارد دنیا بر او تسلط یابد و او را جزو کسانی که بیست و چهار ساعته چیزی جز دنیا را نمی بیند ، قرار نمی دهد . بنابراین اگر دیدی که در طول بیست و چهار ساعت به یاد خداهستی ' بدان که این یکی از نشانه های محبت الله به بنده است .

رسول الله (ص) می فرماید :

« إِنَّ اللَّهَ لِيَحْمِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الدُّنْيَا - وَهُوَ يُحِبُّهُ - كَمَا تَحْمُونَ مِنْ يَضْكُمُ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ تَخَافُونَ عَلَيْهِ »^۲.

(خداوند از بنده ی مؤمنش - به خاطر محبت و دوست داشتنش - در برابر دنیا حمایت می کند ' همان گونه که شما به خاطر نگرانی بر مریضتان او را از خوردنی و نوشیدنی ' محافظت می کنید) (این حدیث صحیح است)

رسول الله (ص) هم چنین می فرماید :

« إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَعْاصِيهِ مَا يُحِبُّ فَإِنَّمَا هُوَ اسْتِدْرَاجٌ »^۳. (اگر دیدی خداوند علی رغم معصیت ها و گناهان بنده ، هر چه از مال دنیا می خواهد به او می بخشد ، این استدراج است .)

سپس رسول الله (ص) این آیه را تلاوت فرمود :

۱ - ابن هشام، السيرة، ۷۴/۵، طبری، در تاریخش ۱۶۱/۲ و بیهقی در السنن الكبرى ۱۸۰۵۵ .
 ۲ - ابن عاصم، در الزهد، ۱۱، حاکم، ۷۴۶۵ و بیهقی، در الشعب، ۱۰۴۵۹ .
 ۳ - احمد، ۱۶۸۶۰ از عقبه بن عامر (رض) . ر . ک : مجمع الزوائد، ۲۰/۷ .

« فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمَ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْسُونَ » (انعام / ۴۴).

(هنگامی که آنان فراموش کردند آن چه را که بدان متذکر شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن گاه که بدان چه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند ' به ناگاه ایشان را گرفتار نمودیم و آنان مأیوس ماندند.)

۲- دینداری

از دیگر علایم محبت الله نسبت به بنده ' دیندار نمودنش است ' اگر دیدی متدین هستی ' حتی اگر در ابتدای پایندی هستی و هر روز یک گام در این راه بر می داری ' این یکی از نشانه های محبت خداوند است. حتی خواهرانی که هنوز محجبه نشده اند ولی این کار را شروع کرده اند و در حال پیشرفت در مسیر دینداری هستند در راه محبت الله گام بر می دارند ' دلیل آن حدیث رسول الله (ص) است :

« إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَمَنْ لَا يُحِبُّ وَلَا يُعْطِي الدِّينَ إِلَّا لِمَنْ أَحَبَّ فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الدِّينَ فَقَدْ أُحِبَّهُ »^۱.

(الله دنیا را به کسانی که دوست دارد و دوست ندارد ' می بخشد و دین را فقط به کسی می بخشد که دوست دارد ' پس کسی که خداوند دین را به او عطا نموده است ' او را دوست دارد .)

بنابراین اگر در خودت گرایش به سمت دینداری یافتی ' بدان که این یکی از علایم محبت الله نسبت به توست .

۳- آگاهی در دین

از دیگر نشانه های محبت الله ' آموختن علم دین است ' این مسأله مثل دینداری، پله پله و مرحله مرحله است ، یعنی تو می توانی کم کم آن

۱ - احمد ، ۳۶۶۳ ، حاکم ، ۳۶۷۱ ، بیهقی ، الشعب ، ۵۵۲۴ و ابونعیم ، الحلیة ، ۴ / ۱۶۶ از عبدالله بن مسعود (رض) ر . ک ، مجمع الزوائد ، ۱ / ۵۳ .

را کسب نمایی، در ابتدا چیزی از دین نمی دانی ' با تجوید شروع می کنی ' سپس چیزی از قرآن را حفظ می نمایی و این یکی از نشانه های محبت خداوند متعال به توست.

۴- مهربانی

نرمی و مهربانی از دیگر نشانه های محبت الله (عزوجل) به بنده است که به او می آموزد و او را بردبار و شکیب می گرداند، پس ان شخصیت عصبی که به خاطر بی ارزش ترین امور در برخورد با مشکلات و اکنش نشان می دهد و به جوش و خروش می آید، احساس میکند که این نشانه ها اندک اندک از او دور می شود و اثبات این امر سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمود: « إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا أَدْخَلَ عَلَيْهِمُ الرِّفْقَ »^۱

(هنگامی که الله خیر و خوبی را برای خانواده ای در نظر بگیرد، نرمی و مهربانی را در میانشان می افکند)

۵- آسانی در اطاعت

یکی از نشانه های محبت خدا نسبت به بنده آن است که طاعت را برایش آسان می گرداند، پس راه های طاعت و عبادت را به سویش می گشاید.

۶- سختی معصیت

از دیگر نشانه های محبت الله نسبت به بنده، سخت قرار دادن معصیت و گناه است، پس دیگر نمی تواند مرتکب گناه شود و اگر انجام گناه برایش امر عادی باشد، می بیند که ارتکاب ان گناه برایش دشوار نیست و می تواند ان را انجام دهد این یکی از علایم مهر و محبت الله عزوجل نسبت به بنده می باشد.

۱ - احمد ۲۳۹۰۶، وحکیم ترمذی، نوادر الأصول، ۱ / ۴۱۲ از عایشه رضی الله عنها. ر.ک: مجمع الزوائد، ۱۹ / ۸.

۷- پایان نیک

از دیگر علایم محبت الله نسبت به بنده ان است که پایان کارش را همراه عمل صالح قرار می دهد و در حین انجام کار نیک می میرد. این مسأله بسیار مهم است. برخی از مردم تمام عمر را در اطاعت و عبادت می گذرانند ولی در حال ارتکاب معصیت الله عزوجل می میرند. ابوبکر رضی الله عنه گوید: اگر یکی از پاهایم در بهشت باشد و دیگری نه، هنوز در امنیت به سر نمی برم.

به همین خاطر در حین انجام معصیت از مرگ بترس، از این که وقتی مرگ به سراغت بیاید تو در حال انجام گناهی باشی، برحذر باش.

یکی از دلایل عشق و محبت الله عزوجل نسبت به بنده ان است که او را در حین عمل صالح می میراند. در حدیث آمده است:

« إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَسَلَهُ »

(وقتی خداوند بنده ای را دوست بدارد او را شیرین و پسندیده می کند)

گفتند: ای رسول الله! او را شیرین و پسندیده میکند یعنی چه؟ فرمود:

« يُؤَفِّقُهُ لِلْعَمَلِ الصَّالِحِ بَيْنَ يَدَيِ أَجَلِهِ حَتَّى يَرْضَى عَنْهُ جِيرَانُهُ أَوْ قَالَ مَنْ حَوْلَهُ »^۱.

(هنگام فرارسیدن اجلش او را برانجام کار نیک موفق میسازد تا همسایگان_ یا فرمود_ افراد پیرامونش از او راضی و خشنود شوند.)

۱ - حاکم، ۱۲۵۹ از عمرو بن حمق رضی الله عنه

نمونه های از کسانی که خداوند آنان را دوست داشت

۱- رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقتی وحی در مکه به مدت شش ماه از رسول الله صلی الله علیه وسلم قطع گردید،

بسیار دردمند و رنجیده خاطر شد و به شدت وحشت زده گشت و این خبر به گوش قریش رسید و آنان می گفتند؛ پروردگارت تو را رها کرده است ای محمد!

خداوند سوره ی ضحی را نازل فرمود :

«وَالضُّحَى. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى. وَلِأَخِرَةٍ خَيْرٌ مِنَ الْأُولَى. وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (ضحی/۱-۶).^۱

(سوگند به روشنائی آغازین روز. سوگند به شب در آن هنگام که می آرامد. پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمن نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. فرجام برای تو بهتر از آغاز است. پروردگار تو نعمت و قدرت به تو عطا خواهد کرد و تو خشنود خواهی شد. آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت نداد؟)

بین این سوره چگونه آغاز شده است، با سوگند به روشنائی آغاز روز، این وقت لطیف زود هنگام، سپس به شب سوگند یاد می کند، وقتی خداوند سوگند یاد می کند به این اوقات رقیق و نرم قسم می خورد، وقتی شب می آرامد یعنی هنگامی که نسیمی معتدل می وزد و شب ساکن و ملایم است.

- «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (ضحی/۸-۶).

۱ - بخاری، ۴۹۵۹ و مسلم، ۱۷۹۷ از جندب بن سفیان (رضی الله عنه)

(آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران نیافت و رهنمودت ساخت؟ و تو را فقیر و بی چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟)

- پس از سوره ی ضحی خداوند این سوره را نازل فرمود :

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ. الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ. وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (شرح/۴-۱).

(آیا ما سینه ی تو را نگشودیم و بار سنگین را از تو برداشتیم؟ همان بار سنگینی که پشت تو را در هم شکستخ بود؟ و آوازه ی تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟)

در این زمان و پس از هزار و چهار صد سال، هزاران هزاران زایر از سرار کشورها به خانه ی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می آیند تا در مسجدش نماز بگذارند و بر او (صلی الله علیه وسلم) سلام و درود بفرستند :

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (شرح/۶-۵).

(چرا که همراه سختی و دشواری آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری آسایش و آسودگی است.)

۲- خدیجه ام المؤمنین

وقتی خدیجه در بستر مرگ بود، جبریل (علیه السلام) از آسمان بر او سلام و درود فرستاد و گفت : «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ خَدِجَةَ السَّلَامِ وَ يَقُولُ لَكَ يَا مُحَمَّدُ! بَشِّرْ خَدِجَةَ بِقَصْرِ مِنْ قَصَبٍ فِي الْجَنَّةِ لِأَصْحَابٍ فِيهِ وَلَا نَصَبَ»^۱.

۱ - بخاری، ۳۸۲۱ و مسلم از ابوهریره (رضی الله عنه).

(ای محمد! مژده ی کاخی از مروارید را به خدیجه بده که در آن نه هیاهویی است و نه خستگی.)

- در این عشق و محبت تأمل کن. او تا چند لحظه ی دیگر جان به جان آفرین تسلیم می نماید و همه ی این ها را در بهشت خواهد دید، ولی چرا جبریل (علیه السلام) از آسمان فرود می آید تا این پیام را برساند؟

براین است که بدانید وقتی الله بنده را دوست داشته باشد او را بسیار گرامی میدارد؛ این سخنان به خاطر ماست؛ تابه مقام منزلت خدیجه رضی الله عنها هر کس که خداوند او را دوست میدارد؛ پی ببریم.

وقتی خداوند بندگانش را دوست داشته باشد؛ به شدت به آنان علاقمند میشود؛ پس کیست که در چنین مقام و درجست و جوی چنین نمونه هایی است؟ چگونه ما از این پیوند غفلت میورزیم و از آن اجتناب ورزیده و چگونه از آن سرباز میزنیم.

۳- عبدالله بن حرام

عبدالله بن حرام در جنگ احد شهید شد؛ کفار بدنش را تکه تکه کرده بودند؛ پسرش جابر بن عبدالله بن حرام آمد و گفت: امده ام به اصحاب بگویم: بگذارید مدرم را ببینم؛ ولی آنان دمانع از ملاقات میشوند. رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: بگذارید پدرش را ببیند. به پدر مدکه تکه تکه شده بود نگاه کردم و گریستم، سپس صورتم را بر استین گذاشتم و عمه ام فاطمه را نیز به گریه انداختم، رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) به عمه ام فرمود: (گریه بکنی یا نکنی؛ تا وقتی که جنازه اش را بلند نکرده بودید فرشتگان او را زیر سایه ی بال هایشان داشتند.)^۱

پس از آن جابر گوید: روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) مرادیدوبه من گفت؛ «جابر! چرا اینقدر تورا شکسته میبینم.»

۱ - بخاری، ۱۲۴۴ و مسلم، ۲۴۷۱ از جابر (ع)

گفتم: ای رسول الله! پدرم روز احد شهید شد و بچه هایی قدونیم قد، و قرض از خود برجای گذاشت.

فرمود: «ایامزدگانی آنچه را پدرت دریافت کرده است به توندهم؟»

گفتم: بله؛ ای رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)

فرمود: «خداوند باهمه از پشت پرده سخن میگوید ولی با پدرت رودر رو و بدون پرده یخن گفت، پس به او گفت: ای بنده ام! از من بخواه تا به توبدهم، گفت؛ پروردگار! مرا زنده کن تا دوبار هدر راه تو کشته شوم.

پروردگار سبحان فرمود: من قبلاً تصمیم گرفته ام کسی دوباره به دنیای باز نگردد. گفت: پروردگار! پس به کسانی که پس از من هستند، برسان.

فرمود: پس خداوند تبارک و تعالی به خاطر بزرگداشت بنده ای از بندگانش این آیات را نازل کرد:

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (آل عمران/ ۱۷۰-۱۶۹)

(کسانی را که در راه خدا کشته میشوند در مرده مشمار، بلکه آنان زنده اند و بدیشان نزد پروردگارشان روری داده میشود. آنان شادمانند از آنچه خداوند به فضل و کرم خود بدیشان داده است و خوشحالند به خاطر کسانی که بعد از آنان ماندند و بدیشان نپیوسته اند این که ترس و هراسی برایشان نیست و آنان اندوهگین نخواهند شد.)

اینه نمونه های زیبایی هستند؛ ما هم به چنین نمونه هایی خواهیم رسید، پس هر یک از شما که به بهشت بروید؛ خداوند با او رودر رو سخت

گفته و میفرماید (فلانی من از تو راضییم؛ ایاتوهم از من راضی هستی؟) این سخن دردنیایا به ابوبکر صدیق (ع) گفته شد و دردنیایا هرگز به گفته نمیشود؛ ولی ان قدر عشق و محبت و نزویکی برایت کافی است که این سخن در بهشت مستقیماً از جانب پروردگار به تو گفته میشود!

یا به تو بگوید: ای بنده! بخواه و ارزو کن؛ همان گونه که به عبدالله

ابن حرام گفته شد، یا تو را با نامت صدا بزند، همان گونه که ابی کعب صدا زده شد، یا به تو بگوید: ای بنده! به بهشت برو.

پس اگر صحابه در دنیا، به چنین اموری دست یافتند، کسانی که در دنیا از دستورات الله فرمانبرداری کرده و او را دوست داشتند - حتی به مقدار کم - این افراد در بهشت چنین عشق و محبتی را خواهند دید.

بین محبت الله تبارک و تعالی نسبت به ما به کجا رسیده است، ولی زیباترین جلوه ی این محبت در مورد کسانی صورت می پذیرد که در مجالس ذکر می نشینند و امور دینشان را می آموزند، در حدیث آمده است:

« إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ يَنْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا هَلُمُّوا إِلَيَّ حَاجَتِكُمْ قَالَتْ فَيُحْفَوْنَهُمْ بِأَجْنَحَتِهِمْ إِلَيَّ السَّمَا الدُّنْيَا قَالَتْ فَيَسْأَلُ رَبُّهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ مَا يَقُولُ عِبَادِهِ قَالُوا يَقُولُونَ يَسْبِحُونَكَ وَ يَكْبُرُونَكَ وَ يَحْمَدُونَكَ وَ يَمَجِّدُونَكَ قَالَتْ فَيَقُولُ هَرُّ رَأُونِي قَالَتْ فَيَقُولُونَ لَا وَ اللَّهُ مَا رَأوكِ قَالَتْ فَيَقُولُونَ وَ كَيْفَ لَوْ رَأُونِي قَالَتْ فَيَقُولُونَ لَوْ رَأوكِ كَانُوا أَشَدُّ لَكَ عِبَادَةً وَ أَشَدُّ لَكَ تَحْمِيداً وَ أَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحاً قَالَتْ فَيَقُولُونَ فَمَا يَسْأَلُونِي قَالَتْ يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ قَالَتْ فَيَقُولُونَ هَلْ رَأَوْهَا قَالَتْ فَيَقُولُونَ لَا وَ اللَّهُ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالَتْ فَيَقُولُونَ فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا قَالَتْ فَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا وَ أَشَدَّ لَهَا طَلَبًا وَ أَكْثَرَ فِيهَا رَغْبَةً قَالَتْ فَيَقُولُونَ قَالَتْ فَيَقُولُونَ مِنَ النَّارِ قَالَتْ فَيَقُولُونَ وَ

هَلْ رَأَوْهَا قَالِ يَقُولُونَ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالِ يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا قَالِ يَقُولُونَ لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا وَ أَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً قَالِ فَيَقُولُ فَأَسْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ...»^۱ (خداوند فرشتگانی دارد که در راه ها به گردش می پردازند و به دنبال اهل ذکر می گردند، پس هنگامی که قومی را می یابند که در حال ذکر الله هستند، صدا می زنند بشتابید به سوی نیازتان، پس با بالهایشان آنان را از زمین تا آسمان دنیا احاطه می کنند. فرمود: پروردگارشان در حالی که از آنان داننا تر است می پرسد: بندگام را در چه حالی دریافتید؟ میگویند: آنان را در حال حمد و سپاس و تسبیح و ذکر و تمجید تو یافتیم، می فرماید: آیا مرا دیده اند؟ می گویند: نه ای پروردگار! تو را ندیده اند، می فرماید: اگر مرا ببینند چه می شود؟ گویند: اگر تو را می دیدند بیشتر از این عبادت، تمجید، سپاس گزاری و تسبیح تو را می گفتند، می فرماید: چه می خواهند؟ گویند: بهشت. می فرماید: آیا بهشت را دیده اند؟ گویند: نه ای پروردگار! می فرماید: پس اگر آن را ببینند چه می شود! گویند: اگر آن را می دیدند، بر طلب و رغبت به آن حریص تر می شدند، می فرماید: از چه چیزی پناه می برند؟ گویند: از آتش، می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ گویند: نه ای پروردگار! می فرماید: پس اگر آن را ببینند چه می شود؟ گویند: اگر آن را می دیدند بیشتر از آن گریزان بودند و می ترسیدند، پس الله عزوجل می فرماید: ای فرشتگانم! شاهد و گواه باشید که من آنان را آمرزیده ام.»

بیشتر از این محبت الله عزوجل نسبت به نیازمندان بیچاره ای مثل ما، چه می خواهید؟!

برادرانم! به درگاه الله تعالی پناه ببرید و همان گونه که علما می گویند: از ایستادن بر در او دلسرد مشو حتی اگر رانده شدی، پس اگر

بار دیگر به انجام گناهان بازگشتی، از ایستادن بر درش خسته مشو و دست از عذرخواهی بر ندار حتی اگر پذیرفته نشد، پس اگر در بر روی پذیرفته شدگان باز شد سر زده وارد شو و دستانت را به سوی او دراز کن و بگو: بیچاره ای هستم، صدقه ای به من بده، ای ارحم الراحمین.

مجاهده با نفس

کلمه ی مجاهده از ریشه ی جهد گرفته شده است و به معنای به کار بستن و بخشیدن است، یعنی به کاربردن تمام تلاش و کوشش و استفاده تمام نیرو و توان.

کلمه ی مجاهده با جهاد تفاوت دارد، مجاهده مفاعله از جهد و تلاش است و به کار بردن تلاش بیشتری را نسبت به جهاد می طلبد، در مجاهده بیش از جهاد احتیاج به تلاش و کوشش می باشد، به همین خاطر ما امروز در رابطه با مجاهده با نفس سخن می گوئیم.

نفس

الله-تبارک و تعالی- در قرآن به ما آموزانده است که سه نوع نفس وجود دارد:

اولین نوع: نفس «أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (دستور دهنده به بدی) است.

سخنان علما در رابطه با نفس اماره به سوء بسیار دردناک می باشد، این نفس قرارگاه و پناهگاه شر و بدی در بدن پی باشد، محل زشتی ها و پستی ها. الله تعالی نفسی را توصیف می نماید که سخن می گوید:

« وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

« (یوسف/۵۳).

(من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس به بدی ها و نابه کاری ها می خواند، مگر نفس کسی که پروردگارش بدو رحم نماید.)

دومین نوع: نفس «لَوَامَةٌ» (ملامت گر) است، این همان نفسی است که صاحبش را ملامت و سرزنش می کند، یعنی اگر صاحب این نفس مرتکب زشتی و پستی شود، این نفس او را توبیخ کرده و پشیمان می شود و احساس پشیمانی و کوتاهی در حق الله می نماید، الله تبارک و تعالی در باره ی این نفس می فرماید:

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ» (قیامت/۲-۱).

(سوگند به روز قیامت! و سوگند به نفس سرزنش گر!)

در این جا با مساله ای درخور تفکر مواجه می شویم. این ایه در باره ی سوره قیامت است. گویی وقتی الله تعالی در رابطه با قیامت با ما سخن می گوید، میان نفس لوامه و قیامت ارتباط برقرار می سازد، سوره ی قیامت از اولین ایه تا آخرین ایه در باره ی قیامت صحبت می کند و در همین اثنا نفس را از درون به لرزه در می آورد، اندکی تامل کن:

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ . أَيْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ» (قیامت/۳-۱).

(قسم به روز قیامت! و سوگند به نفس سرزنش گر! آیا انسان می پندارد که ما استخوان های او را گرد نخواهیم آورد؟)

آیات را دنبال کن که در رابطه با روز قیامت سخن می گوید:

«فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ . وَ خَسَفَ الْقَمَرُ . وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ» (قیامت/۹-۷).

(هنگامی که چشم ها سراسیمه و آشفته شود. و ماه بی نور گردد و خورشید و ماه گردآوری گردند.)

تا این فرمایش پروردگار:

«أَيْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (قیامت/۳۱).

(آیا انسان می پندارد که بیهوده به حال خود رها می شود؟)

تمام سوره درباره قیامت و نفس لوامه سخن میگوید، به همین جهت میبینی که بسیاری از مردم تحت تاثیر آن قرار گرفته و آن را حفظ میکنند. جهت برقراری ارتباط میان نفس لوامه با روز قیامت، سوره باهمین عنوان آغاز میگردد:

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت/۲-۱).

(قسم به روز قیامت! و سوگندبه نفس سرزنشگر!)

ذات حق_تبارک و تعالی_به هر دو قسم یاد میکند: روز قیامت و نفس لوامه. به همین خاطر نفس لوامه همواره نیازمند به خاطر آوردن آخرت است. کسی که میخواهد نفس لوامه داشته باشد، باید همواره آن را به یاد روز آخرت بیندازد و کسی که میخواهد نفسش همواره بتدریج در روز قیامت آماده ی ملاقات باالله عزوجل باشد، آن را نفس ملامت کننده نگاه دارد، اگر نفسش او را بخاطر گناهان توبیخ و سرزنش نمود، به یاد روز قیامت می افتد و اگر به یاد روز قیامت بیفتد، نفسش لوامه و ملامت کننده میگردد. هر دو به صورت مستقیم در یکدیگر تاثیر می گذارند.

مثالی از نفس مخالف نفس لوامه در همین سوره آمده است؛

هنگامی که الله عزوجل در سوره قیامت درباره ی نفس لوامه سخن می گوید، مثالی را برای نفس مخالف نفس لوامه بیان فرموده است، آن جا که میفرماید:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامت/۵). (بلکه هدف انسان این است که میخواهد در مدت زمانی که در پیش دارد گناه کند.)

پس صاحب نفس مخالف نفس لوامه که همان نفس امرکننده به بدی است، می خواهد در زندگی آینده اش به فسق و فجور بپردازد:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ . يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ » (قیامت/۶-۵).

(بلکه هدف انسان این است که میخواهد در مدت زمانی که درپیش دارد گناه کند. می پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟)

پس صاحب نفس اماره زمان روز قیامت را پرسو و جو میکند! زیرا میخواهد در زندگی آینده اش به سرپیچی و گناه بپردازد و نمیخواهد روز قیامت را به یاد داشته باشد، چون نفسش ملامت کننده و سرزنش کننده نیست. به خاطر پیوند محکم نفس لوامه و روز قیامت، هر دو در یک سوره آمده اند.

سومین نوع: نفس مطمئنه است، همان گونه که نفس امرکننده به بدی، جایگاه شروبدی است، نفس مطمئنه جایگاه ایمان و نور است.

نفس مطمئنه نزد خداوند بسیار گرامی است و ویرایش خدا از کعبه هم دوست داشتنی تر می باشد، زیرا جایگاه و محل استقرار ایمان روی زمین است، این نفس خاشع و فروتن است و بر الله توکل دارد، به الله اعتماد دارد، به الله عشق می ورزد، به الله انس می گیرد و در شوق الله به سر میبرد و خداوند متعال همان گونه که در قرآن به ما اطلاع داده است، آن را ارجمند و گرامی میدارد، الله تعالی می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ . ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً . فَادْخُلِي فِي عِبَادِي » (فجر/۳۰-۲۷).

(ای نفس آسوده خاطر، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو خوشنود و خود را از تو خوشنود است. به میان بندگانم در آی. و به بهشت من داخل شو.)

خداوند آن را مطمئنه نامیده است نه مومن، زیرا همه مردم حیران و سرگردانند به جز این نفس پس کسی که الله عزوجل را بشناسد هرگز سرگردان و حیران نمیشود، کسی که الله عزوجل را بشناسد و به شناخت و رسیدن به آن ذات سبحان عادت کند، روحش آمیخته به عشق و محبت الله عزوجل میگردد، پس چطور سرگردان و سراسیمه شود و چه طور می هراسد:

« أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (رعد/۲۸).

(هان! دل ها با یاد خدا آرام می گیرد.)

بنابراین اگر قلب کاملاً اطمینان حاصل کند و به آرامش عادت نماید، نفسش نفسی مطمئن و آسوده خاطر میگردد:

پس انواع نفس عبارتند از:

_ نفس اماره بالسو

_ نفس لوامه

_ نفس مطمئنه

توکدام یک از این نفس ها هستی؟

آیا نفس تو اماره است یا لوامه یا مطمئنه؟

برخی از مردم رامیبینی که در هیچ یک از این سه گروه قرار ندارند، زیرا نفس چهارمین هم وجود دارد، که هنوز نام برده نشده است و البته درخور نام بردن هم نیست و آن نفس غافل غیر جدی است. این شخص نه سرکش و عصیانگر است و نه فرمانبر و اطاعت کننده، نه مرتکب گناهی می شود که از آن پشیمان گردد و نه احساس عشق و علاقه به بازگشت به سوی خداداد و وجود داتد تا نفسی ملامت کننده و لوامه باشد، پس شامل هیچ یک از این سه نوع نفس نمیشود، او گم گشته ای بی ارزش است، شخصی است بدون هیچ هدف و مقصودی فقط زندگی میکند.

متأسفانه صاحب چنین نفسی _ نفس غافل _ بسیار زیادند!

اما چرا از آن یاد نشد؟ زیرا شایسته ی ذکر شدن نیست زیرا جدی و صادق نیست، می ترسم از این که صاحبان چنین نفسی این سخنان را بخوانند، زیرا این سخنان را می خوانند، ولی خودشان را ملامت نمیکنند و هرگز احساس آرامش و طمأنینه به آنان دست نمیدهد و در همان حال محل استقرار شروبدی نیست، چون او مثل بقیه ی مردم فقط زندگی میکند، نفس بدغافل!

درستی سخنانم را آن جا خواهی یافت که الله عزوجل در رابطه

با انواع مردم سخن می گوید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا . وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (اسرا/۱۹-۱۸).

(هرکس که دنیای زودگذر را بخواهد آن اندازه که خود میخواید و به هرکس که صلاح میدانیم هرچه زودتر در دنیا بدو عطا خواهیم کرد. به دنبال آن دوزخ را بهره ی او میکنیم که به آتش آن می سوزد در حالیکه مورد سرزنش است و رانده و مانده است. و هرکس که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد در حالیکه مومن است، این چنین کسانی تلاششان بی سپاس نمی ماند.)

پس در پی آخرت بودن به تنهایی کافی نیست، برای این که نفس مطمئنه وجدی باشد، باید مومنانه تمام سعی و تلاشش را به کار گیرد :

«فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا . كَلَّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (اسرا/۲۰-۱۹).

(این چنین کسانی تلاششان بی سپاس نمی ماند و ما هر یک از اینان را از بخشش پروردگارت کمک می رسانیم و بخشش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است.)

این آیات به دو گروه اشاره می کند، اما دسته سوم کجاست، دسته ای که در وسط قرار دارند، دسته ای که نه دنبال دنیا است و نه دنبال دین، کسی که مثل بقیه مردم زندگی میکند، اگر دوستانش افرادی متدین باشند، او نیز همراهشان می رود و در همان روز اگر با افراد ناباب هم نشین شود، همراهشان می رود و به آنان می پیوندد. این شخص چه می خواهد؟ برای چه زندگی میکند؟ هدفش چیست؟ او فقط زندگی میکند.

خانمی که تمام هم و غمش در زندگی تربیت فرزندانش است و می خوردومی نوشدوزندگی می کند، این نفس جدی نیست، این نفس سزاوار یادآوری و ذکر نیست.

حال پس از همه این حرف ها نفس تو کدام است؟ از خودت نفس تو در کدام دسته از این نفس چهارگانه قرار دارد؟ دوست داری کدام یک باشد؟ مهم نیست که دوست داشته باشی نفست چگونه باشد؟ مهم آن است که چکار خواهی کرد؟

نفس های ما این گونه اند، ما آنها را تعریف کردیم و در برابر خود گذاشتیم، یا نفس اماره به سوء است یا الوامه یا مطمئنه یا اصلا شایسته ی ذکر نیست.

توجه کنید، یک شخص گاهی اوقات در این سه نوع نفس در حرکت است، گاهی اوقات نفسش، از تولد تا وفات ثابت است. پناه بر خدا نفسش از تولد تا وفات اماره به سوء است، گاهی اوقات انسان زندگی می کند و در غفلتش می میرد و متاسفانه چنین چنین افرادی مثل چهارپایان هستند، اکنون به توصیفشان در این آیه بیندیش:

« لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (اعراف/۱۷۹).

(آنان دلهایی دارند که بدان هانمیفهمند، چشم هایی دارند که بدان هانمی بینند و گوش هایی دارند که بدان هانمی شنوند، اینان همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته ترند.)

گاهی اوقات نفس از تولد تا وفات در یک حالت ثابت می ماند، چنین نفسی از تولد تا وفات غافل و گمراه است، بعید نیست که روزی موعظه و نصیحتی شنیده باشد، ولی اساس زندگی بر غفلت و گمراهی بنا شده است، اساس زندگی به عنوان مثال فوتبال، دوستان، مسافرت ها، شغل،

سپس ازدواج، بچه دار شدن و مرگ است، او غافل است! زیرا برای این کارها آفریده نشده است، زندگی انسان از تولد تا وفات بر اساس اطاعت و فرمانبرداری استوار است. ممکن است در مرحله ای به سر برسد که چیزی باعث بیداری او گردد و نفسش مطمئنانه یا لوامه شود، هر دو این ها خوب است، پس از شناخت نفسش در زندگی شخصی مومن شده و صاحب نفس مطمئنانه یا لوامه گشته است. بنابراین ممکن است حالت انسان از تولد تا وفات بر اساس یکی از نفس های چهارگانه که ذکر شد، مستقر و ثابت باشد.

امکان دارد انسان در زندگیش دچار نوسانات عجیبی گردد، مدتی نفسش مطمئنانه بوده و از ترس خدا گریان باشد و در مرحله ای پس از ارتکاب گناه لوامه و سرزنش کننده باشد و گاهی اوقات غافل و گمراه!

گاهی اوقات برخی از مردم در یک روز همه این حالات چهارگانه ی نفس را تجربه می کنند، هنگامیکه صبح از خواب برخیزد، نفسش مطمئنانه است، وقتی به خیابان میرود نفسش اماره به سوء است و شبانگاه نفسش لوامه می شود و وقتی وارد اتاقش می شود دوباره نفسش اماره به سوء می گردد و همچنان در حال نوسان و تغییر باقی میماند، اما تودرمیان این گروه ها چه جایگاهی داری!

نفس دو حالت دارد، یک حالت در دنیا و یک حالت در آخرت. نفس در دنیا هرکاری که بخواهد می کند، الله تبارک و تعالی می فرماید:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا . فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا . قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا . وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»

(شمس/۱۰-۷).

(سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است. سپس بدو گناه و تقوار الهام کرده است. کسی رستگار و کامیاب می

گردد که نفس خویشتن پاکیزه دارد و پرپریده و کسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویشتن را پنهان بدارد و بیوشاندوبه معاصی بیالاید.

در آخرت نیز دو حالت دارد: یا فرمانبر و مطیع یا ضایع و گمراه. اگر به اطاعت الله عزوجل بپردازد، این فرمایش الله عزوجل را می شنوی: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سجده/۱۷).

(هیچ کس نمیداند در برابر کارهایی که مومنان انجام می دهند چه چیزهای شادی آفرین و مسرت بخشی برای ایشان پنهان شده است.)

پس اگر نفس در دنیانه لوامه باشد و نه مطمئنانه، انسان به خود می نگرد و عذاب را می بیند، الله عزوجل این نفس را که در برابر عذاب ایستاده است، چنین توصیف می نماید:

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ . أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (زمر/۵۸-۵۶).

(کسی نگوید: در داو حسرتا چه کوتاهی ها که در حق خدا کرده ام. دریغ و افسوس! من از زمره مسخره کنندگان بوده ام. یا این که نگوید: اگر خداوند راهنمایی ام می کرد از زمره ی تقوای پیشه گان میشدم. یا این که بدان گاه که عذاب را مشاهده می کنند نگویند: کاشکی بازگشتی به دنیا برایم میسر می بود تا از زمره نیکوکاران گردم!)

تفاوت میان وسوسه های شیطانی و خواسته های نفس

چگونه بدانیم وسوسه از جانب شیطان است یا از ناحیه ی نفس؟ تا با هر کدام آن گونه که باید برخورد کنیم.

شیطان در ابتدایه سوی معصیت و گناه وسوسه می نماید. پس اگر با او مبارزه کردی یا او را طرد نمودی بلافاصله رهایت کرده و به سوی گناه دیگری می رود، زیرا او ارتکاب گناه معینی از تو نمیخواهد،

اومیخواهد که در دام تمام انواع گناه و معصیت بیفتی، پس هر گناهی تو از او قبول کنی، اپازتومی پذیرد، زیرا نوع معینی از گناه را نمیخواهد، بلکه میخواهد مرتکب انواع و اقسام گناهان شوی.

ولی نفس متفاوت است و به انجام گناه مشخصی اصرار می ورزد اگر دیدی که نفس است اصرار می ورزد، بدان که این شیطان نیست، بلکه نفس است، زیرا نفس مشتاق نوعی خاص بوده و بر آن اصرار می ورزد. در ابتدا نفس آن را نطلبیده است، بلکه شیطان یک بار به آن وسوسه کرده است و نفس آن را گرفته و از آن خوشش آمده است. این جاست که نفس به اصرار و پافشاری بر آن می پردازد. به همین خاطر اصل اعتیاد به گناه از طرف نفسی است که به انجام گناه عادت کرده باشد، تا آنجا که شیطان دیگر به آراستن این گناه نمی پردازد. برخی از کسانی که به انجام گناه معینی عادت کرده اند، در حین ارتکاب آن هیچ لذتی نمی برند، چنین اشخاصی فقط به خاطر اعتیاد آن را انجام می دهند که با ترک آن نفسشان دردمند می گردد، بنابراین نمی خواهند خودشان را خسته کنند. منشا این امر به کار نبردن تمام سعی و تلاش می باشد.

در ابتدا شیطان آغاز می کند _ به همین خاطر او خطرناک است _ و صدراهِ برای انجام گناهان در برابر ت می گشاید، ولی نفس یکی را انتخاب کرده و مثل یک بچه به آن می چسبد، پس تو مانند پدری که مانع از وابستگی فرزندش به چیزی می شود که برایش مضر است با آن مبارزه می کنی تا به راه راست بازگردد.

پس معنای مجاهده بانفس بازداشتن نفس از هوا و هوس هاست. در ماه رمضان به تفاوت میان نفس و شیطان پی میبرم، در ماه رمضان شیطان هادر قید و بند هستند، پس منشا ارتکاب گناهی که مردم در ماه رمضان بدان می پردازند چیست؟ منشا آن نفس های پلید و ضعیف است، انسان می بایست در طی ماه رمضان در منتهای قدرت باشد، ولی چگونه

گناهان اتفاق می افتند؟ این گناهان از جانب نفس های ضعیفی سر می زند که بیست سال است هنوز بازداشته نشده است و در برابر خواسته هایش هیچ گونه مقاومتی صورت نگرفته است، صاحب چنین نفسی نمی تواند در برابر آن «نه» بگوید، او در برابر نفسش ضعیف و ناتوان بوده و اسیر هوا و هوس نفسش گشته است.

مجاهده

مجاهده از به کار بستن سعی و تلاش می آید، الله تبارک و تعالی می فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹).

(کسانی که برای ما به تلاش ایستند و در راه ما جهاد کنند آنان را در راه های منتهی به خود رهنمود می گردانیم.)

اگر به خاطر خدا سعی و تلاش کنی، او تو را هدایت خواهد نمود.

عده ای گمان می کنند که مقصود این آیه کسی است که در راه خدا

اسلحه به دست گیرد، این بزرگ ترین نوع می باشد و گونه ای از گونه های جهاد است، ولی مفهوم دیگری هم وجود دارد، معنای جهاد تنها این نیست که با شمشیر یا اسلحه به جنگ با دشمنان الله عزوجل بروی، بلکه معنای جهاد در برگیرنده و گسترده تر از این هاست، جهاد در لغت به معنای به کار بستن تمام سعی و تلاش، و بهره جستن از توان و نیرو به خاطر الله عزوجل میباشد و این معنای جهاد است.

علما جهاد را به چهارده قسمت تقسیم نموده اند، که جهاد بانفس یکی از آنهاست به همین خاطر معاذبن جبل که در سفر همراه پیامبر بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و از او پرسید: عملی را به من نشان بده

که مرابه بهشت ببرد، رسول الله صلى الله عليه وسلم جواب داد بافلان کار وفلان کار، پس فرمود:

«إِلَّا أَدُلُّهُ عَلَيَّ رَأْسَ الْأَمْرِ وَ عَمُودُهُ وَ ذِرْوَةَ سَنَامِهِ؟» (آیا بزرگ ترین کار، ستون و نوک قله اش رابه تو نشان ندهم؟) گفت: بله ای رسول الله! پیامبر فرمود: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ وَ عَمُودُهُ الصَّلَاةُ وَ ذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ». (بزرگ ترین کار اسلام است، ستونش نماز و نوک قله اش جهاد است.) برخی از مردم می گویند: نوک قله اسلام آن است که شخصاً با دشمنان خدا بجنگی، اما این مفهوم شامل تر از این است، بنابراین نوک قله اسلام آن است که چهارده نوع جهاد را باهم جمع کنی و این سخنان من نیست، بلکه سخن علماست.

برامت دورانی خواهد گذشت که در آن جهاد با جان وجود ندارد، آیا این بدان معناست که در آن هیچ جهادی وجود ندارد و نمی توان هیچ کس را مجاهد به حساب آورد؟ نه، این درست نیست، انواع چهارده گانه ی جهاد این گونه تقسیم بندی می شود:

- پنج نوع مجاهده با نفس.
- دو نوع مجاهده با شیطان.
- سه نوع مجاهده با سرکشان و فاسقان.
- چهار نوع مجاهده با کفار.

این ها سخنان من نیست، بلکه سخنان علمای پیشین می باشد، آنان هستند که این سخنان را می گویند و ابن قیم -رحمه الله- نیز یکی از آن هاست.

تو می توانی مجاهد باشی در حالی که پایت را از مسجد بیرون نگذاشته ای و با جانت نیز جهاد نکرده ای، چنین مفهومی باید کاملاً درک شود، زیرا وقتی تو می دانی که جهاد با نفس یکی از انواع جهاد است - من ارزش جهاد با جان را پایین نمی آورم، زیرا بالاترین مراتب اسلام بوده و شهادت در راه خدا یکی از والاترین ارزش هاست- ولی تو می توانی با ماندن در خانه مجاهد باشی.

برخی با شنیدن کلمه مجاهد گمان می کند که همان مقاومت نفس است، در حقیقت این عمل، بهترین اعمال در اسلام است. زیرا صحابه سیزده سال در مکه به سربردند، در حالی که هیچ یک از آنان با کفار ننگید، آیا این بدان معناست که آنان در مکه مجاهد نبوده اند؟ جهاد آنان در مکه چگونه بود؟ آنان با انواع دیگری که اکنون به بیان آن خواهم پرداخت، جهاد می کردند:

پنج نوع جهاد با نفس

- ۱- مجاهده در دفع شهوانی که نفس تو را به انجام آن وا می دارد.
- ۲- مجاهده با نفس در آموختن علم، خجالت آور است که هزاران مسلمان نمی توانند قرآن را درست تلاوت کنند، هر مسلمانی می بایست امور دینش را یاد بگیرد و به خاطر الله عزوجل علم بیاموزد.
- ۳- مجاهده با نفس در عمل به آن چه آموخته است.
- ۴- مجاهده با نفس در دعوت مردم به سوی عمل به آن چه تو آموخته ای و بدان عمل نموده ای.
- ۵- صبر در برابر سختی ها و دشواری های دعوت.

پس اگر این مراحل جهاد با نفس را پشت سر گذاشتی، به مقام ربانی رسیده و به آن دسته از کسانی می پیوندی که اگر به نام خدا قسم یاد کنند، خداوند قسمشان را محقق می گرداند.^۱

جهاد با شیطان

۱- مجاهده با شیطان به وسیله ی صبر در دور کردن شهوت هایی که بر تو عرضه می دارد.

۲- مجاهده با شیطان در دور کردن شبهاتی که بر سر راهت قرار می دهد به وسیله ی یقین به خدا. مثل این که به تو بگوید: خدا را چه کسی آفریده است؟ یا از کجا می دانی که بهشت و دوزخی هم هست! وقتی با تو چنین می کند، نگو که نفست، نفس پلید است! زیرا شیطان است که این افکار را به ذهنت می اندازد، اگر به الله پناه ببری و آن را از خودت دور کنی، از تو دور می شود. پس اگر این دو مرحله از جهاد با شیطان را پشت سر گذاشتی، امام برگزیده مومنان می شوی که خدا تو را انتخاب نموده و تو را پیشوای مومنان می گرداند.

بنابراین اگر در برابر شهوت ها صبر نمودی و با یقین به الله شبهات را از خود راندی، خداوند تو را امام دین می گرداند.

جهاد با عاصیان

۱- جهاد با عاصیان به وسیله دست: اگر سرپرستی شان به عهده ی تو بود، مثل خانواده با کسانی که مسئولیتشان را به عهده داری، اما اگر مسئول نبودی نباید عملی و با دست به جهاد پردازی.

۲- جهاد با عاصیان به وسیله ی زبان: اگر نتوانستی عملاً و با دست به مجاهده با عاصیان گناه کار پردازی، پس با زبان به جهاد با آنان برخیز، اگر کار حرامی را دیدی، ساکت منشین، و کار عصیانگر

۱ - همان گونه که در حدیث ۲۶۲۲ مسلم از ابو هریره رضی الله عنه آمده است.

را مؤدبانه رد کم، مبادا بی خیال و بی پروا باشی، چون مسلمان نباید نسبت به دریده شدن حرمت الهی بی اهمیت باشد.

۳- جهاد با عصیانگران به وسیله ی قلب: این ضعیف ترین درجه ی ایمان است.

جهاد با کفار

- جهاد با کفار با قلب، بدین ترتیب که از آنان متنفر باشی، روابط دوستی با آنان برقرار نکنی، خود را به آنان تشبیه نمایی و شیفته و مجذوبشان نشوی.

- جهاد با کفار به وسیله ی زبان

- جهاد با کفار به وسیله ی مالی که در راه خدا انفاق می نمایی.

- جهاد جانی با کفار.

جهاد با نفس یکی از چهارده قسمت می باشد. درست است که این قسمت بسیار حایز اهمیت است، ولی مراتب بسیار بزرگ دیگری نیز وجود دارد.

تو با مقاومت در برابر شهوت ها می توانی مجاهد باشی و این بدان معنا نیست که مرتکب گناه نمی شوی، بلکه گناه می کنی ولی اساس زندگی مبنی بر آن است که مجاهد باشی.

به همین خاطر از تو می خواهم که آرزو کنی که مجاهدی در راه الله عزوجل باشی: با صبر بر طاعت الله، با دفع شبهات و شهوت های شیطانی، با دعوت به سوی الله و با امر به معروف و نهی از منکر به مناسب ترین شیوه، اگر این کارها را انجام دهی، مجاهد هستی.

بهترین مخلوقات کسی است که مراتب جهاد را به پایان برساند، به همین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین و سرور مخلوقات می

باشد، زیرا او تنها کسی است که خداوند توفیق تکمیل نمودن این مراتب را به او عنایت نموده است. نمی خواهم بگویم تنها شخص، ولی او نمونه و الگویی در به انجام رساندن مراتب جهاد بود اکنون بنگر که او چگونه دعوت را به آفاق می رساند، آن جا که الله تعالی به او می فرماید:

« فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ » (مهم/۶).

(نزدیک است خویشتن را در پی ایشان هلاک سازی.)

به این بذل و بخشش بنگر، او می ایستد و جهاد می کند و اموالش را انفاق نموده و با شیطان مبارزه می کند و یارانش را راهنمایی می نماید، سپس یارانش پس از او به جهاد در راه الله عزوجل می پردازند، شیطان ها را می رانند و آن قدر به مقاومت در برابر نفس هایشان می پردازند تا این که عمر بن خطاب رضی الله عنه می آید و رسول الله صلی الله علیه وسلم به او می فرماید:

« وَ اللَّهُ يَا عُمَرُ مَا لَقِيكَ شَيْطَانٍ سَالِكًا فَجَاءَ قَطُّ إِلَّا سَلَكَ فَجَاءَ غَيْرِ فَجِيءَ »^۱.

(به خدا قسم ای عمر! هرگاه شیطان تو را در راهی ببیند راهی غیر از راه تو را می پیماید.)

مجاهده با شیطان به آن جا رسیده است که شیطان وجودش از او می ترسد، می ترسد از مسیری که عمر رضی الله عنه از آن عبور می کند بگذرد.

این ها انواع مجاهده هستند، چند قسمت از این چهارده قسمت را تکمیل کرده ای؟

۱ - بخاری، ۳۲۹۴ و مسلم، ۲۳۹۷ از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه.

آیا امور دینت را می آموزی؟ آیا آیاتی از قرآن را حفظ نموده ای؟ آیا تفسیر آیات قرآن را مطالعه کرده ای؟ آیا کتاب فقه السنه را خوانده ای؟ کتاب ریاض الصالحین، سیره نبوی، تفسیر ابن کثیر؟ آیا قرائت قرآن را آموخته ای؟ آیا در جلسه ی تعلیم قرآن شرکت داشته ای؟ برای آموختن باید به این موارد توجه کنی.

آیا آنچه را در کلاس درس می شنوی و یاد می گیری در عمل انجام می دهی؟ آیا به یکی از دوستانت کمک کرده ای؟ آیا در رابطه با دین با مردم صحبت کرده ای؟ آیا سعی داشتی تا این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیاده کنی که فرمود: « **بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً** »^۱ (پیام مرا به دیگران برسانید حتی اگر یک آیه باشد). آیا در برابر نفس مقاومت کرده و شهوت ها را از خود رانده ای؟ آیا به خود گفته ای هرگز مرتکب این گناه نمی شوم؟ این ها مراتب جهاد است، چه مقدار از آن ها را تکمیل کرده ای؟ مخلوقات به خاطر تفاوت در مراتب جهاد، نزد الله تعالی باهم فرق دارند، می خواهی این امور را به اتمام برسانی؟ چه چیزی مانع از این کار می شود؟ این همان جهاد با نفس است.

مجاهده با نفس

یکی از تابعین گوید: (اولین چیزی که سزاوار مجاهده است، نفسی است که درونت وجود دارد. اگر بر نفست غلبه کردی توانایی غلبه بر چیزهای دیگر را خواهی داشت. اگر در برابر نفست شکست خوردی در برابر امور دیگر هم عاجز ناتوان خواهی بود.)

یکی از تابعین گوید: «نفس تو بیش از هر حیوان چهارپایی نیازمند لگام و افسار است.» پس بیشترین چیزی که نیازمند افسار است. نفس انسان است. زیرا به دنبال شهوت هاست. آیا کسی که تحت

۱ - بخاری، ۳۴۶۱ از عبدالله بن عمرو بن عاص - رضی الله عنهما.

تسلط نفس بوده و نفس او را به هر سو که بخواهد می برد، از خودش به تنگ نمی آید!

یکی دیگر از تابعین گوید: «مؤمن نفسش را محاسبه می کند مثل دو شریک که همدیگر را محاسبه می کنند؛ چرا این خوردنی را گرفتی؟ چرا این نوشیدنی را گرفتی؟»

یکی دیگر از تابعین گوید: «دشمنان نفس سه تا هستند: دنیا، شیطان و نفس. پس با پرهیزگاری و زهد با دنیا جنگ و با راندن شیطان با او مبارزه کن و با مجاهده ی نفس با او مبارزه کن.» دیگری گوید: «کسی که با نفسش مجاهده نکند، بنده ای خوار و اسیر است.» دلیل این سخن این فرمایش الله تعالی می باشد.

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان ۳) (آیا دیده ای کسی را که هوا هوس خود را معبود خویش می کند.)

روز قیامت ندایی سر داده می شود: «کسی که چیزی را پرستیده است، پشت سرش بیاید» تصور کن که روز قیامت شخصی به دنبال هوا و هوس و شهوت هایش ایستاده باشد. بنده ی هوا و هوس بودن به معنای سجده و رکوع کردن در مقابل آن نیست و نمی توان گفت که او مسلمان نبوده است. ولی تنها چیزی است که او را در دنیایش به حرکت و تکاپو وا می دارد.

تفاوت فاحش میان بنده ی الله (جل جلاله) و بنده درهم، بنده ی زنان و بنده ی شهوت را مجسم کن. چرا با نفست مجاهده نمی کنی؟ چرا نفس را این گونه به حال خود رها می سازی؟

ابن قیم گوید: «وقتی ابن تیمیه زندانی شد، در زندان به ملاقاتش رفتم به او نگاه کردم و گریستم. ابن تیمیه به من گفت: آیا به خاطر این حال و روزم گریه میکنی؟ گفتم: بله. گفت: نه پسر! به خدا قسم من زندانی و اسیر نیستم. زندانی کسی است که قلبش را از پروردگارش منع کند و اسیر کسی است که در دام هوا و هوسش بیفتد.»

عبدالله بن عمر رضی الله عنه یکی از یارانش را چنین نصیحت می کند؛ «مجاهده و جنگ و ستیز با نفس خود را شروع کن.»

کسی که می خواهد بجنگد اول باید با نفسش بجنگد. چگونه؟ دخانیات را ترک کند. چگونه بنده ی سیگار می شود؟ چگونه این سیگار او را به اسارت می گیرد؟ چگونه با وجود این که می داند کارش اشتباه است و او را در دام مرگ گرفتار می سازد؛ دود می کند؟ عادت نباید بر او تسلط یابد، از خودش شروع کند و با نفس بجنگد، نباید هیچ حرامی را در دهان بگذارد و باید با نفس مبارزه کند.

اگر جوانی با دخترانی آشناست به گونه ای که خشم خدا را بر می انگیزد و به همنشینی با آنان می پردازد، باید چشمش را فروهسته دارد، باید بسیار سعی کند مگر این همان مجاهده با نفس نیست؟ او می بایست به همنشینی و صحبت با صالحان پردازد و در دوستی با آنان شکیبا بوده و مداومت ورزد:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» (کهف/۲۸)

(با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می پرستند و به فریاد می خوانند.)

اگر زود خشمگین می شود باید با نفس مبارزه کند و جلوی خشم و غضب را بگیرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ وَلَكِنَّ الشَّدِيدَ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»^۱.

(شجاعت و نیرومندی ب کشتی گیری نیست ، بلکه شجاع و قوی کسی است که هنگام خشم و غضب نفسش را کنترل کند.)

این سؤال را از خودت بپرس ؛ چه کسی بر دیگری مسلط و چیره است؟ آیا نفست بر تو مسلط است؟ یا تو بر نفست مسلط هستی؟

پس هیچ کس نباید بگوید : من بنا بر طبیعتم خشمگین می شوم ! یا بگوید سعی کردم که فلان گناه را ترک کنم ولی نتوانستم ! مجاهده کجاست ! الله تعالی می فرماید :

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹).

(کسانی که برای ما به تلاش ایستد و در راه ما جهاد کنند آنان را در راه های منتهی به خود رهنمود می گردانیم.)

اگر در راه خدا جهاد کنی تو را رهانمی کند ، چون در حدیث آمده است :

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ إِلِيَّ ذِرَاعًا»^۲.

(کسی که به اندازه ی یک وجب به سمت من بیاید من به اندازه یک ذراع به سویش می آیم.)

نمونه هایی از کسانی که واقعا در راه الله مجاهده نمودند.

۱- ربیعہ بن کعب اسلمی-رضی الله عنه-می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمتکرده و آب وضویش را برایش آماده می نمودم

۱ - بخاری، ۶۱۱۴ و مسلم، ۲۶۰۹ از ابوهریره -رضی الله عنه
۲ - بخاری، ۷۴۰۵ و مسلم، ۲۶۷۵ از ابو هریره -رضی الله عنه

. شبی نزد ایشان آمدم ، به من فرمود : " يَا رَبِيعَةَ، سَلْتِي " (ای ربیعه ! از من بخواه)

گفتم : ای رسول الله ! اجازه بده تا کمی فکر کنم ، نشستم و به دنیا ک فناپذیریش اندیشیدم ، سپس با خود گفتم : من فقط آخرت را میخوام . بنابراین نزد او باز گشتم و گفتم : همراهی با تو در بهشت را می خواهم .

فرمود : « يَا رَبِيعَةَ أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ » (ای ربیعه ! آیا چیزی غیر از آن را نمی خواهی ؟)

گفتم : فقط همین را می خواهم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود :

« فَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي بِكِبْرَةِ السُّجُودِ »^۱ (پس با سجده های فراوان در برابر نفست مرا یاری کن.)

پس هر که خواستار همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم در بهشت است باید به درگاه پروردگار بسیار سجده نماید ، زیرا این سخنان مخصوص ربیعه نیست.

من از صد سال اول عمر این امت ، مثالی می آورم ، یعنی از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا گذشت صد سال از دعوت که از نظر تاریخی تا بعد از نیمه ی دوران اموی می شود ، با هم ببینیم : دفعات اجرای حد زنا در دولت اسلامی مجموعاً شش بار است ! در طول صد سال فقط شش بار حد زنا اجرا می شود ! چگونه چنین اتفاقی می افتد؟! این امتی است که مجاهدت را آموخته است ، یک سال پیش از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم فحشا در این امت منتشر بود، در

مکه جلوی خانه های روسپی گری و زنا پرچم های قرمزی نصب می شد تا کسی که می خواهد به آنجا برود ، مکه مملو از فحشا و فساد بود ، اما از روز بعثت پیامبر و آغاز دعوت ، رسول الله صلی الله علیه و سلم مردانی را

تربیت کرد و به آنان مجاهده را آموخت و صد سال بر آن پا فشاری نمود . حد سرقت در صد سال اول فقط چهار بار اجرا شد .

عمر بن خطاب -رضی الله عنه- نزد ابوبکر -رضی الله عنه- رفت و از او خواست تا او را از منصب قضاوت عزل نماید ، زیرا در طی دو سال هیچ کس جهت حل اختلاف نزد او نیامده بود .

چطور به چنین درجه ای رسیدند ، با وجود این که تا چند سال پیش از اسلام عاصیانی بودند که دخترانشان را زنده به گور می کردند ، همین شخصیت به انسانی دیگر تبدیل می شود و با مجاهده با نفس ، ریاست و عزت باز می گردد .

پس تو میتوانی با نفست مبارزه کنی ، زیرا تو مسلمانی و در کشور اسلامی به سر میبری ، آیین اسلام موجود است ، مساجد موجودند . دوستان صالح و خوب در دسترسند ، بنابراین اگر خواهی می توانی صالح و نیکوکار باشی ! البته اگر با نفست مجاهده کنی .

۲-وقتی ابوبکر -رضی الله عنه- عمر بن خطاب -رضی الله عنه- را به جانشینی برگزید ، به او گفت : ای عمر ! اولین چیزی که تو را از آن بر حذر می دارم ، نفست است که در درونت وجود دارد... اما آیا عمر به این سخنان گوش فرا داد!

عمر تا آخرین لحظات زندگی ، این سخنان را آویزه ی گوش گروانیده بود .

انس بن مالک -رضی الله عنه- در کنار دیوار مدینه گوید: صدای گریه ی عمر را شنیدم ، به پشت دیوار نزدیگ شدم ، او از حضور من مطلع نبود ، شنیدم که با گریه و زاری چنین می گفت: «عمر بن خطاب ، امیر المؤمنین ، واه واه دیروز عمیر(عمرک) بودی و امروز عمر شدی ، ای پسر خطاب ! از خدا بترس و گرنه تو را عذاب می کند.»

روزی بر بالای منبر رفت و گفت : در مکه به چوپانی گوسفندان می پرداختم، زیر گوسفندان را می شستم و شیرشان را می دوشیدم و در مقابل چند دانه خرما می گرفتم، سپس از منبر پایین آمد. علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) به او گفت: امیر المؤمنین! به نظر من می خواستی خودت را تویخ کنی؟! عمر (رضی الله عنه) گفت: همین را می خواستم، دوست داشتم نفسم را ادب کنم و به او گفتم: به یاد داشته باش و این کار را در برابر جمعیت انجام دادم.

۳- علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) شب را به نماز خواندن سپری می کند، در آخر شب صدایش را می شنوند، او در حالی که رویشش را گرفته بود، گریه می کرد می گفت: «ای دنیا! برو و دیگران را بفریب، آیا خودت را برای من می آرایی، در حالی که من تو را سه طلاقه نموده ام، خطرت بزرگ و سفرت کوتاه است ای وای، ای وای از کمی توشه و دوری راه.»

۴- عبدالله بن رواح (رضی الله عنه) در غزوه ی موتیه متوجه شد که هر کسی پرچم را بر می دارد، کشته می شود، نوبت به او رسید، لحظه ای در برداشتن آن درنگ کرد، شروع به گفتن این ابیات نمود:

أَقْسَمْتُ يَا نَفْسُ لَتَنْزِلَنَّ ه
إِنْ أَجْلَبَ النَّاسُ وَشَدُّوا الرِّزْنَ ه
يَا نَفْسُ إِلَّا تَقْتَلِي تَمُوتِي ه
وَمَا تَمَنَّيْتِ فَقَدْ أُعْطِيْتِ ه
لَتَنْزِلَنَّ أَوْ لَتُكْرَهَنَّ ه
مَا لِي أَرَاكِ تَكْرَهِيْنَ الْجَنَّةَ ه
هَذَا حَمَامُ الْمَوْتِ قَدْ صُلِّيْتِ ه
إِنْ تَفْعَلِي فِعْلَهُمَا هُودِيْتِ ه

(ای نفس! قسم خودرم که باید حتماً فرود آیی، فرود می آیی یا به اجبار این کار را می کنی،

مردم حمله کرده اند، چه شده است مرا که می بینم از بهشت متنفری؟!)

ای نفس! اگر کشته نشوی می میری، این کبوتر مرگ است که آن رسیده ای،

آرزوهایت به تو داده شد، اگر کار آن دو (زید و جعفر) را بکنی هدایت شده ای.)

او پرچم را به دست گرفت و در همان حال که در وسط جنگ و نبرد بود پسرعمویش، رانی کباب شده برایش آورد و به او گفت: ابن رواحه! تو شش روز است که می جنگی، این را بگیر تا نیرویی به دست آری.

تکه ی گوشت را گرفت و یک گاز زد سپس نگاهی به آن کرد و گفت: ابن رواحه! این دیگر چیست؟! تو هنوز در دنیا به سر میبری؟! به خدا قسم نباید در دنیا باشی، پسرعمو! این را بگیر، او به میدان جنگ رفت و جنگید تا کشته شد.

رسول الله (صل الله علیه و سلم) در رابطه با او و دوستانش که در همان جنگ کشته شده بودند فرمود:

«رُفِعُوا لِي فِي الْجَنَّةِ عَلَى سُرُرٍ مِنْ ذَهَبٍ»^۱

(در برابر دیدگانم بر تخت هایی از طلا در بهشت برافراشته شدند.)

پس میان مجاهدت با نفس و بهشت فقط یک ثانیه است!

۵- یکی از تابعین خود را چنین مورد خطاب قرار می دهد: «ای نفس! تو نه از پادشاهانی که بسان پادشاهان در ناز و نعمت باشی و نه از بندگان که بسان بندگان به الله نزدیک شوی، پس تو کجایی ای نفس! نه از اینان هستی تا در دنیا به ناز و نعمت رسی و نه از آنان هستی که در آخرت به ناز و نعمت رسی.»

۶- مالک بن دینار به بازار رفت و چشمش به غذای مورد علاقه اش افتاد، آن را خرید، پس از مدتی به غذای دیگری که مورد علاقه اش بود، رسید و آن را هم خرید، سپس به سومین غذای مورد علاقه اش رسید، پس ایستاد و گفت: نه، به خدا قسم آن را نمی خرم! و در ادامه گفت:

«ای نفس! صبر کن، به خدا قسم فقط به خاطر قدر و منزلتی که نزد من داری آن را از تو باز می دارم.»

۷- روزی عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در بازار مردی را دید که مقداری پول قرض می کرد تا میوه ی مورد علاقه اش را بخرد، به او گفت: چرا این کار را می کنی؟ گفت: هوس آن را کرده ام. عمر (رضی الله عنه) به او گفت: آیا هر چیزی را که هوس می کنی می خری؟ مرد گفت: بله، عمر (رضی الله عنه) با دره اش او را زد.

۱ - ابن هشام، در السیرة، ۳۰/۵ و ابونعیم، در الحلیة، ۱۲۰/۱ ر.ک: مجمع الزوائد، ۱۶۰/۶.

برادرانم! باید در برابر شهوت هایمان مقاومت کرده و بایستیم، باید در رفتار با الله مردانه باشیم، اگر با نفس هایمان مبارزه کردیم، مردانی بزرگ خواهیم بود.

علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) در حالی که بیست سال بیشتر نداشت هنگام هجرت در بستر رسول الله (صل الله علیه و سلم) خوابید و از آن حضرت حمایت نمود، امریست باور نکردنی! اگر او اسیر شهوت هایش بود هرگز نمی توانست به چنینکاری دست بزند.

خود را از قید و بند شهوت هایمان آزاد کنید تا مرد باشید، تا الله (عزوجل) از شما راضی و خشنود باشد و ارزشی برای دین قایل شوید.

یک روز در برابر شهوتت بایست، خداوند دو درجه تو را بالا می برد، دو روز، سه روز، یک ماه، یک سال مقاومت کن، خداون تو را از بندگان خالص خود قرار می دهد، آیا فکر می کنی که علما و واعظان این گونه به دنیا آمده اند یا یکباره به چنین شخصیت های بزرگی تبدیل شده اند؟ نه، آنان با نفس هایشان جنگیدند تا این که الله آنان را بزرگوار نمود.

علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) در حالی که فقط بیست ساله بود در بستر رسول الله (صل الله علیه و سلم) خوابید، تو وقتی که بیست ساله بودی چه کردی؟ هنگامی که درباره ی آن شب از او سؤال کردند، گفت: آرام ترین شبی بود که در عمرم سپری کردم. چرا؟ زیرا او با وجود سن و سال کم، مرد بود.

زنانی که می گویند نمی توانند در برابر گناه و معصیت ایستادگی و مقاومت نمایند و به خاطر ظلم و ستم شوهرانشان وقت کافی جهت عبادت ندارند! این اسماء دختر ابوبکر (رضی الله عنه) است که هنگام هجرت پای پیاده مسافتی حدود پنج کیلومتر را از مکه تا غار ثور می

پیماید و غذا می آورد، در حالی که هفت ماهه باردار بود و فقط بیست و سه سال داشت، هنگامی که رسول الله (صل الله علیه و سلم) هجرت نمود، او اولین کسی بود که در مکه زایمان کرد، یعنی او باردار بود و با این حال رسول الله (صل الله علیه و سلم) به او اعتماد کرد.

چه کسانی رسول الله (صل الله علیه و سلم) را در هجرت یاری دادند؟ آنان جوانی کم سن و سال بودند، جوانان امروز مجابند؟ مقاومت تو در برابر نفست کجاست؟ آیا تمام مقاومت و ایستادگی تو در یک وعده غذای لذیذ، یک تفریح لذت بخش و یک آواز خوش خلاصه می گردد! آیا این ها تنها وسایلی هستند که در دنیا برایت اهمیت دارند!

از یکی از داستان های کارتونی که برای بچه ها پخش می شود حیرت زده شدم و آن را گواه قرار می دهم، زیرا با وجود بچه گانه بودن، بسیار عبرت انگیز است، نام این فیلم کارتونی «آلیس در سرزمین عجایب» است، وقتی آلیس می رفت، بچه گربه ای جلوی او پدیدار شد، او در حالی که بر سر چند راهی بود، از او پرسید: ای گربه از کدام طرف بروم؟ گربه پرسید، می خواهی کجا بروی؟ گفت: نمی دانم، گفت: پس از هر کدام از این راه ها که می خواهی برو. تا وقتی که نمی دانی به کجا می خواهی بروی، پس این راه ها با هم فرق ندارند!

هدف تو چیست؟ چه می خواهی؟ هدفت را تعیین کن، برادرانم شما چه می خواهید! الله را می خواهید؟ راه رسیدن به خدا کاملاً واضح و آشکار است و شما به کلاس های طولانی مدت نیاز ندارید، شما هر از گاهی به

بلیط احتیاج دارید و در راه خدا حرکت کنید، ولی باید هدف را مشخص کنی، اگر نمی دانی چه می خواهی، در دنیا سرگردان خواهی شد و در حالی خواهی مرد که نمی دانی چه می خواهی و روز قیامت

محشور خواهی شد در حالی که نمی دانی کجا ایستاده ای و کجا می روی، هدفت را مشخص کن.

محمد فاتح، قسطنطنیه (استانبول امروزی) را فتح کرد، زیرا او این حدیث رسول الله (صل الله علیه و سلم) را شنید، در حالی که فاصله ی او و رسول الله (صل الله علیه و سلم) ششصد سال است. او حدیثی را شنید که صحابه گفتند: ای رسول الله! کدام یک از این دو شهر زودتر فتح می شوند؟ قسطنطنیه یا رم؟ رسول الله (صل الله علیه و سلم) فرمود: «مَدِينَةُ هِرَقْلٍ أَوْلَى» (اول شهر هرقل) و حدیثی را شنید که در آن لشکر فاتح مورد برکت قرار می گرفت و آن این سخن رسول الله صل الله علیه و سلم بود:

«لَتُفْتَحَنَّ الْقُسْطَنْطِينِيَّةَ فَلَنِعَمَ الْأَمِيرُ أَمِيرُهَا وَ لَنِعَمَ الْجَيْشُ ذَلِكَ الْجَيْشُ»^۲

(قسطنطنیه فتح خواهد شد و امیر آن چه امیر خوبی است و سپاه آن چه سپاه خوبی است.)

تصور کنید، جوانی در جلسه ی علم این حدیث را شنید، به حفظ قرآن پرداخت، از گناهان اجتناب ورزید و علم و دانش آموخت و به خاطر اسلام زندگی کرد و این شهر به دست او فتح شد و «بهترین امیر» گشت.

گام اول، مجاهده با نفس است، به او بگو: نه! هرگز دروغ نمی گویم، هرگز غیبت نمی کنم و به والدینم نیکی خواهم کرد.

گام دوم یک قدم از نفست دور شو، به هر چه می خواهی می رسی.

۱ - احمد، ۶۶۰۷ و دارمی، ۴۸۶ از عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنه).
۲ - احمد، ۱۸۴۷۸، طبرانی، الکبیر، ۱۲۱۶ و حاکم، ۸۳۰۰ از بشری بن فضال (رضی الله عنه).

ابن قیّم گوید: «ای بی اراده! در این راه یعنی راه خدا- نوح پیر شد، یحیی ذبح شد، زکریا ارّه، ارّه شد، ابراهیم در آتش افکنده شد و محمد (صل الله علیه و سلم) شکنجه شد، در حالی که تو اسلام ساده و آسان را می خواهی که به پایت بیفتد.»

ای برادران! هدفتان را در زندگی مشخص کنید، اگر هدفتان را معین نمودید، آسوده خاطر خواهید شد، هم چنان جدی باش و با نفست مبارزه کن.

سید بن طاووس

راه رسیدن به بهشت

همه به دنبال خوشبختی هستند

ما همه به دنبال خوشبختی هستیم، هدف از هر کاری که انسان به انجام آن اقدام می نماید، دست یافتن به خوشبختی است، پس مقصود از انجام هر کاری همین است، اما چگونه در دنیا خوشبخت باشم؟ وقتی دیگران را خوشبخت می‌کنی تو نیز احساس خوشبختی می‌کنی، چون گمان می‌کنی که با خوشبخت کردن دیگران تو هم خوشبخت می‌شود.

کسی که عشق می‌ورزد، هدف از این عشق و محبت چیست؟ منظور خود محبت نیست، بلکه خوشبختی ای است که برای قلب به ارمغان می‌آورد.

پول عبارتست از چند ورق کاغذ، خوشبختی در پول نیست، بلکه در انواع و اقسام شادی‌ها و خوشبختی‌هایی است که پول برای قلب به ارمغان می‌آورد، و با منزلی زیبا، گردش و دوستان آن را شاداب و درخشان می‌گرداند. پس تمام حرکات یک شخص در زندگی جهت دستیابی به خوشبختی است، حتی هنگامی که به بندگان پناه می‌برد، این کار به خاطر آن است که خوشبختی قلبش را در آن می‌بیند.

این یکی هنگام ارتکاب گناه، آن یکی هنگام خرید یا ازدواج، تمام این رفتارها مبنی بر این نکته است: رسیدن به خوشبختی. آن چه موجب خوشبختی انسان است، قلب است، پس محور خوشبختی انسان قلب است. اگر قلب شاد و خوشحال باشد، دیگر اعضا نیز در راحتی و آرامش به سر می‌برند، آن وقت است که انسان احساس سرزندگی و راحتی می‌کند. بنابراین همه در جست و جوی سعادت و خوشبختی اند.

خوشبختی کامل در دنیا وجود ندارد

خداوند نخواسته است که سعادت و خوشبختی شامل و کامل را در دنیا قرار بدهد، هیچ یک از خوشبختی های دنیا عاری از نقص و عیب نیست، این طور نیست؟ در دنیا هیچ لذت کاملی وجود ندارد.

اگر غذای خوشمزه و لذیذی بخوری، پس از آن از دل درد و خستگی رنج خواهی برد و بدین ترتیب اشتهای این غذا در تو از بین می رود، پس به خوشبختی کامل نمی رسی.

تفریحی دلیپذیر، خستگی و از پا افتادگی را به همراه دارد و پس از آن خواب طولانی و ناتوانی جسمی.

پس خوشبختی های دنیا از ابتدا تا انتها همراه تلخی و ناگواری است.

این رحمت الله (عزوجل) است که خوشبختی های دنیا را با تلخی و ناگواری مخلوط نموده است، زیرا اگر دنیا مملو از خوشبختی بود، ترک آن امری غیرممکن می گشت.

مبادا به قدرت و توانایی ات بنزازی و مغرور شوی، ولی می خواهم به کسانی که در جست و جوی خوشبختی هستند، بگویم: گمان نکنی که می توانی در دنیا به خوشبختی کامل برسی، می دانم که تو هم این موضوع را می دانی، اما امیدوارم که این واقعیت در درونت جای گیرد. تا همراه من حقیقت بعدی را دریابی. در دنیا هیچ سعادت واقعی وجود ندارد و هیچ چیز در آن باقی و جاودانه نیست، خداوند مقدر نموده است که هر چیز در این دنیا به اوج خود برسد، دوباره سقوط نماید، پس هر گاه که لذتی اوج بگیرد، دوباره پایین می آید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً» (روم/۵۴).

(خداوند همان کسی است که شما را از ضعف آفریده است و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت و قدرت بخشیده است و آن گاه ضعف و پیری را جایگزین این قوت و قدرت ساخته است.)

آیا داستان زندگی ما این چنین نیست؟ پس اینک از حساسات شادمان مشو، تو بیست یا سی سال دیگر قادر به حرکت نیستی و از آن به بعد فرزندان هستند که به تو امر و نهی کرده و مسئولیت تو را به عهده می گیرند، پس از آن که تو این کار را می کردی، تو یکبار دیگر ضعیف و نادان خواهی شد، دنیا همین است، هیچ چیز کامل یا خوشبختی کاملی در آن وجود ندارد.

رسول الله (صلی الله علیه و سلم) شتری به نام «عضبا» داشت که هیچ شتری از آن پیش نمی افتاد، روزی یک اعرابی ساده شتری را آورد و با آن مسابقه داد و از شتر پیامبر پیش افتاد، این امر بر صحابه سخت آمد، رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فرمود:

«حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْتَفَعَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ»^۱.

(حقی است بر خداوند که هر چه در این دنیا اوج بگیرد و بالا رود، آن را پایین بیاورد و ذلیل نماید.)

به فرمانروایی کسانی که اهرام را بنا نمودند، بنگرید! در عزت، بزرگی و قدرتی که در آن به سر می بردند، بیندیشید، آنان هم اکنون کجایند؟ هیچ نیستند!

به همه کسانی که چنین و چنان کردند، بنگرید، به کجا رفتند؟ می خواهم بر مفهوم دیگری تأکید کند: مبادا به جوانی ات مغرور شوی! مبادا فریب قدرت، منصب، مقام یا ثروت را بخوری، ولی بدان و همه

۱ - بخاری، ۲۸۷۲ از انس ((رضی الله عنه))

بدانند که هیچ خوشبختی کاملی در این دنیا وجود ندارد، الله نمی خواهد خوشبختی را در این دنیا به اوج خود رسانده و تکمیل کند.

خوشبختی را در کجا می یابیم؟

ای کسی که تنها آرزویت، خوشبختی است، در دنیا هیچ خوشبختی و سرور کامل وجود ندارد، نه ثروت مایه ی آرامش و راحتی است و نه عشق و محبت. نمی خواهیم از سخنان من چنین برداشت شود که هدفم زهد و پرهیزگاری مردم در دنیا است یا در این دنیا هیچ منفعت و فایده ای وجود ندارد، بلکه می خواهیم بدانید که حقیقت دنیا این است، مال تبدیل به خستگی شده و موجب بروز مشکلات در یک خانواده و از این قبیل امور می گردد، پس کجا به دنبال خوشبختی بگردیم؟

خوشبختی فقط در بهشت وجود دارد، خوشبختی کامل، لذت واقعی، شادمانی تمام و کمال، این ها در دنیا وجود ندارند، بلکه در بهشت هستند. مقصودم از گفتن این سخنان آن است که شاید قلبت نیرو بگیرد، افراد زیادی می پرسند و می گویند می خواهیم آدم خوبی باشیم، می خواهیم این سخنان را تطبیق دهیم ولی نمی توانم، اگر این مفاهیم را به خوبی درک کرده باشی، پس تو را یاری می دهد.

اگر در جست و جوی خوشبختی و سعادت هستی، در بهشت به دنبال آن بگرد. در واقع بسیاری از پسران و دختران جوان هرگز در رؤیای بهشت نبوده اند، چرا؟ زیرا دنیا را در برابرش می بیند، نان و خمیرش را می داند که چگونه بدان دست یابد، او می داند که چگونه عشق بورزد،

چگونه کار کند و پول به دست آورد، در دنیا آموخته است، پس بدان سرگرم می شود، ولی در تمام زندگیش هرگز در رؤیای بهشت نبوده است. بسیاری از مردم، چه مرد و چه زن، ساعت هایی طولانی

از شب و روز را در این فکر و خیال به سر می برند که ده سال دیگر کاخش چگونه خواهد بود، همسرش چگونه خواهد بود، در اندیشه ی فرزندان و ویلای جدیدش است، اما چه کسی در رؤیای بهشت به سر می برد؟ چه کسی تصور کرده و می گوید: آرزوی من در بهشت، چنین و چنان است.

بیا تا با هم بهشت را تصور کنیم!

حال که ما همگی در جست و جوی خوشبختی هستیم و دانستیم که هیچ خوشبختی کاملی در دنیا وجود ندارد و خوشبختی متعلق به بهشت است، پس بیایید با هم بهشت را تصور کنیم!

بیایید تا سخنان رسول الله صلی الله علیه و سلم را در رابطه با بهشت بخوانیم، ما این سخنان را فقط با زبان نمی خوانیم بلکه با عقل و خیالمان خواهیم خواند. سپس تصور می کنیم که آیا به بهشت خواهیم رفت و چه مقدار زمان نیاز داریم تا به آن برسیم، زیرا سال های اندکی در این دنیا زندگی خواهی کرد، پس از آن مرگ به سراغت می آید، محاسبه می شوی و به بهشت می روی. با چنین تفکری احساس راحتی و آرامش به تو دست می دهد و طاعت بر تو آسان و معصیت برایت سخت و دشوار می گردد.

گمان می کنم کسی که این سطرها را مطالعه می کند در حالی که از افسردگی، مشکلات و قرض ها رنج برده و به چیزی نیاز دارد و نمی تواند از گناه و معصیت دست بشوید، سخنان پیرامون بهشت، روح و روانش را ارج می بخشاید و با خود فکر می کند: این چه دنیایی است که من در پی به دست آوردنش بوده و خواستارش هستم؟! ما آفریده شده ایم، تا خواستار بهشت جاویدان باشیم، ما بهشت را می خواهیم نه دنیا را. هنگامی که در رؤیایت قدم می زنی و با خود می گویی: آیا من این

همه زیبایی را فقط به خاطر شصت یا هفتاد سالی که زنده ام از دست می‌دهم، شصت یا هفتاد سال در برابر بی‌نهایت چه ارزشی دارد!

رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث قدسی می‌فرماید:

«قال الله: أعدت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر»^۱.

(الله می‌فرماید: برای بندگان صالح چیزهایی را مهیا نموده ام که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به قلب آدمی خطور کرده است).

تأمل کن! انواع و اقسام نعمت‌ها و زیبایی‌ها که چشمت آن را ندیده است؛ مردم در فصل تابستان برای رفتن به طبیعت که از مناظر زیبا و دلپذیر برخوردار است مبالغه‌نگفتی می‌پردازند.

"برای بندگان صالح چیزهایی مهیا نموده ام که نه چشم دیده، نه گوش شنیده است". چه سخنان زیبایی را تا به حال شنیده‌ای! به چه آهنگ‌ها و موسیقی‌های متفاوتی گوش فرا داده‌ای، از سخنان زیبا و لذت‌بخش چه چیزی شنیده‌ای؛ پس نظرت چیست در رابطه با این که رسول الله صلی الله علیه و سلم در گوش تو سخن بگوید، یا به کلام الله که با تو سخن می‌گوید گوش فرا دهی؟! "برای بندگان صالح چیزهایی را مهیا نموده ام که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به قلب آدمی خطور کرده است". اکنون بهشت را مجسم کن! هر طور که آن را تصور کنی بهشت خیلی زیباتر از تصورات توست. گویی که بهشت آماده و مهیا شده است یعنی از دیرباز آماده شده است زیرا این حدیث پیش از هزار و چهارصد سال گفته شده است.

حتی در هزار و چهارصد سال پیش در آن صیغه ماضی به کار برده شده است. «مهیا نموده ام» چرا صیغه ی گذشته به کار برده شده است؟ برخی از فرقه ها به خاطر این حدیث از دایره اسلام خارج گشتند، آنان گویند: مهیا نمودن از قبل بیهوده است و الله از هر گونه بیهودگی پاک و مبرا است. پس آماده شدن بهشت از قبل با عقل جور در نمی آید و بدین ترتیب با این سخنان پوچ و بی اساس از دایره دین اسلام خارج گشتند.

حقیقت آن است که بهشت از سال ها پیش آماده و آفریده شده است، چرا؟ نه به خاطر بیهودگی و یا از این قبیل، درشت مثل این است که یک مهمان جهت دیدار با توبه خانه ات خواهد آمد و تو از آمدنش بسیار شادمان شده و از یک هفته قبل خودت را آماده می کنی، یا اگر کسی از سفری باز می گردد، دو یا سه ماه قبل به آماده کردن و حاضر شدن می پردازند.

اکنون به استقبال الله جل جلاله از ما بیندیش، وقتی پروردگار می فرماید: «مهیا نموده ام.» و نگفته است: دستور دادم که فرشتگانم آماده کنند، بلکه فرمود: «آماده کرده ام.» آیا اندکی از این دنیا بالاتر نرفته ای، من اطمینان دارم که تو اندکی از این دنیا بالا رفتی.

در این سخن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تأمل کن: «ندا دهند، ندا سر می دهد - یعنی بهشتیان را صدا می زند - که شما همواره سالم هستید و هرگز بیمار نمی شوید، همواره زنده اید و هرگز نمی میرید و همواره جوان می مانید و هرگز پیر نمی شوید.»

همه در بهشتی و سه ساله اند، چرا؟ ظاهراً این جا افتاده ترین سن است یا بیشترین سنی است که انسان از خلال آن با احساس موجودات و معانی پیرامونش وابسته است.

« ندا دهنده ای ندا سر میدهد که شما همواره سالم هستید و هرگز بیمار نمی شوید، همواره زنده اید و هرگز نمی میرید، همواره جوان می مانید و هرگز پیر و فرتوت نمی شوید و همواره در ناز و نعمت هستید و هرگز فقیر و تنگ دست نمی شوید.» تصور کن که هنگام ورود، چهار چیز در اختیارات قرار می گیرد که از مشکلات آنها در دنیا هراسان بودی، همه مشکلاتی که در دنیا موجب نگرانی و اضطراب تو می شود به محض وارد شدن به بهشت، حل می شود، این چهار مورد چیست؟

۱- سلامتی که پس از آن بیماری نیست.

۲- زندگی که پس از مرگی نیست.

۳- جوانی، که از آن پس هرگز پیر نمی شوید و تا بی نهایت جوان خواهی ماند.

۴- شما همواره در ناز و نعمت به سر می برید و هرگز فقیر و تنگ دست نمی شوید.

« موسی از پروردگارش پرسید: پروردگار! پایین ترین درجه و منزلگاه بهشت را به من نشان بده، الله جل جلاله فرمود: ای موسی! آن آخرین مردی است که به حالت چهار دست و پا از آتش خارج می شود و به آن نگاه کرده گوید: سپاس خدایی را که مرا از تو نجات داد. پس الله جل جلاله به او می فرماید: آیا راضی نمی شوی که به اندازه ی پادشاهی یکی از بزرگترین پادشاهان دنیا را داشته باشی؟ آن شخص گوید: پروردگار! آیا مرا مورد تمسخر قرار می دی در حالی که پروردگار عالمیان هستی؟ الله عزوجل به او می فرماید: به اندازه ی پادشاهی بزرگترین پادشاهان دنیا و دو برابر آن و سه برابر آن و چهار برابر آن و... بنده در پنجمین برابر گوید: راضی شدم ای پروردگار. الله عزوجل می فرماید: به اندازه ی پادشاهی بزرگترین پادشاهان دنیا و ده

برابر آن از تو باشد و در آن هر چه نفست اشتها کند و چشمت از آن لذت ببرد از آن توسطت و تو در آن جاودان خواهی بود، موسی گفت: پروردگار! آیا این پایین ترین درجه و منزلت است؟ فرمود: بله ای موسی! موسی گفت: پروردگار! پس بالاترین مقام ها از آن کیست؟ الله عزوجل فرمود: ای موسی! آنان کسانی هستند که من آن ها را خواستم، کرامت و بزرگواری آنان را با دستم نشاندم.^۱

می دانی ((کرامت و بزرگواری آنان را با دستم نشاندم)) یعنی چه؟

یعنی خوشبختی و بزرگواری تو در دست الله عزوجل می باشد.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در رابطه با اهل بهشت می فرماید:

«يُلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَ التَّحْمِيدَ كَمَا تُلْهَمُونَ النَّفْسَ»^۲

(تسبیح و ستایش جزو سرشتشان می شود همان گونه که نفس کشیدن در سرشت شماست.)

نفس کشیدنشان تسبیح است همان گونه که مانفس می کشیم.

مگر بهشتیان از عبادت معاف نیستند؟! بله، اهل بهشت به هیچ گونه عبادتی موظف نیستند. پس چرا تسبیح می گویند؟! این تسبیح به خاطر عبادت نیست، بلکه تسبیح شادمانی و سرور است، تسبیح اتصال به الله عزوجل است، درست مثل این که منظره ی طبیعی و دل انگیزی را دیده ایم، چه می گوئیم؟ سبحان الله! تو در تمام مدت گشت و گذار در بهشت چیزهایی را می بینی که در زندگی حتی تصور هم نمیکردی، پس وقتی راه می روی می گویی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ، اللَّهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ

۱ - مسلم، ۱۸۹، ترمذی، ۳۱۹۸ و ابن حبان، ۶۲۱۶ از مغیره بن شعبه رضی الله عنه.
۲ - مسلم، ۲۸۳۵ و احمد، ۱۴۳۵۵ از جابر رضی الله عنه.

«تصور کن: نفس کشیدنشان تسبیح و ستایش است همان گونه که شما نفس می کشید.»

گفتند: ای رسول الله! درباره ی ساختمان های بهشت برایمان بگو، فرمود: «لِبْنَةِ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبْنَةِ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ إِلَّا نَفِرٌ»^۱ (خشتی از طلا و خشتی از نقره و ملات آن مشک بسیار خوشبوست.) پس ماده ای که دو آجر رابه هم می چسباند و کاخ های بهشت از آن درست می شود، مشک می باشد و مشک پاک ترین و زیباترین انواع عطرهاست که ممکن است در زندگی تصور کرده باشی.

مشک بهشت در بهشت ساخته می شود و با عطر های شیک و گران قیمتی که در کشورهای دنیا ساخته می شود قابل مقایسه نیست، زیرا در بهشت ساخته شده است. این گل بهشت است- گل مخصوص بنایی و ساخت و ساز - از مشک تصور کن عطر و بوی قصر تو در بهشت چگونه خواهد بود .

«مِلَاطُهَا الْمِسْكُ إِلَّا نَفِرٌ وَ حَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتِ وَ التُّؤُؤُ» (گلش مشک بسیار خوشبو و سنگ ریزه هایش یاقوت و مروارید است.) در حدیث دیگری درباره ی بهشت رسول الله (ص) می فرماید:

«إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ فَسَأَلُوهُ الْفِرْدَوْسِ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۲ (وقتی از خدا چیزی خواستید، فردوس را از او در خواست کنید، که در وسط و بلندترین نقطه ی بهشت قرار گرفته و عرش رحمان بر بالای آن قرار دارد.) تصور کن! وقتی به سقف خانه ات می نگری عرش رحمان را می بینی، بیشتر از این چه می خواهی! آیا هنوز دنیا را می خواهی! آیا هنوز دنیا چشمانت را پر کرده و قادر به

۱ - ترمذی، ۲۵۲۵ و احمد، ۱۷۹۸۳ از ابو هریره رضی الله عنه.
۲ - بخاری، ۲۷۹۰ از ابو هریره رضی الله عنه.

دیدن چیزی غیر از آن نیستی و نمی توانی توبه کنی، چشمت را فروهشته داری، حجاب بیوشی و برای نماز به مسجد بروی،

در بهشت درختی وجود دارد که اگر به مدت صد سال در سایه اش راه بروی، به انتهای سایه اش نمی رسی، مساحت بهشت را مجسم کن، تصور کن که تو می خواهی پیرامون بهشت به گشت و گذار پردازی، این گردش چند هزار سال به طول خواهد انجامید، این مناظر طبیعی و این گستردگی بهشت را تصور کن، اگر پیمودن طول یک درخت با چهار پای چابک و سریع صد سال طول بکشد، گردش در اطراف بهشت چندین میلیون سال

وقت می برد؟ ای کسانی که در جست و جو سعادت و نیک بختی هستید، دنیا هیچ خوشبختی ندارد!

هیچ خوشبختی تمام و کمالی در دنیا وجود ندارد، باهوش باش و بیندیش.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید :

« مَا فِي الْجَنَّةِ شَجْرَةٌ إِلَّا وَسَاقَهَا مِنْ ذَهَبٍ »^۱ (تنه ی همه ی درختان در بهشت از طلاست.)

نور ها و رنگ ها را تصور کن، در بهشت شب و روز یا خورشید و ماه و از این قبیل چیزها نیست، بلکه نور الله است که مستقیماً بهشت را نورانی می سازد، حالا دیدید! روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم به یاران فرمود : « أَلَا مُشَمَّرٌ لِلْجَنَّةِ ».

(آیا کسی هست که برای بهشت آستین بالا زند.)

۱- ترمزی، ۲۵۲۴ از ابو هریره رضی الله عنه.

چه کسی به خاطر بهشت خود را به زحمت می اندازد و آستین بالا می زند.

« أَلَا مُشَمَّرٌ لِلْجَنَّةِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ لَا خَطَرَ لَهَا هِيَ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ نُورٍ يَتَلَأَلُ وَرِيحَانُهُ تَهْتَرُ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ وَ نَهْرٍ مُطَّرِدٍ وَ فَاكِهِةً كَثِيرَةً نَضِيجَةً وَ زَوْجَةً حَسَنَاءَ جَمِيلَةً وَ حَلَّلَ كَثِيرَةً فِي مَقَامٍ أَبَدًا فِي حَبْرَةٍ وَ نَضْرَةٍ فِي دُورٍ عَالِيَةٍ سَلِيمَةً بِهِيَّةً قَالُوا نَحْنُ الْمُشَمَّرُونَ لَهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُولُوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ». ^۱

(آیا کسی هست که به خاطر بهشت سعی و تلاش کند، زیرا در بهشت هیچ خطری وجود ندارد، به پروردگار کعبه قسم نوری است درخشان، ریحانی است جنبان، قصری است سربه فلک کشیده، رودی است روان، میوه هایی است رسیده، همسری است خوش چهره و زیبا، زیور آلاتی است بسیار در جایگاهی جاویدان، در پارچه هایی لطیف، نرم، درخشندگی و طراوت، در خانه های مرتفع، بی نقص و عیب و زیبا. اصحاب گفتند: ای رسول الله! ما سعی و تلاش می کنیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بگویند: اگر خدا بخواهد.)

الله عزوجل می فرماید: « إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِيهُونَ » (س/۵۵).

(بهشتیان در چنین روزی سخت سرگرم خوشی و شادانند.)

عده ای از مردم که عقاشان بیمار است می گویند: آیا از بهشت خسته نمی شویم؟ کسی که چنین سخنی بگوید، هیچ نمی فهمد، چگونه به ستوه می آییم در حالی که پاسخ الله تعالی این گونه است: «بهشتیان در چنین روزی سخت سرگرم خوشی و شادانند.» آنان سرگرم انواع و اقسام نعمت ها هستند، توجه داشته باشید، الله عزوجل لذت های تازه ای را به

غیر از آن چه در دنیا شناخته ایم می آفریند، لذت های مشهور و شناخته شده ی دنیا چیست؟ خوراک، پوشاک، ارتباط مرد با زن و غیره. این ها معروف ترین لذت های دنیایی هستند، اما در بهشت خوشی ها و لذت های تازه و جدیدی که ما از آن بی اطلاع هستیم، پدید می آید که چگونگی و ماهیت آن را نمی دانیم، نمی دانیم که این لذت ها چه هستند، اشکال و رنگ های تازه و متنوعی از نعمت ها و تو هم چنان از یک نعمت به نعمت دیگر و از آن به نعمتی دیگر منتقل می شوی، این دیگر چیست؟! امری تازه و نو در دنیا که آن را شناخته ای و تجربه نکرده ای و الله آن را برای تو به وجود آورده است، میلیون ها لذت و خوشی تازه ای که فقط یکی از آن ها را می دانیم! بله، من یکی از آن لذت ها را می شناسم و آن دیدار با الله عزوجل می باشد. البته ما حقیقت و چگونگی آن را نمی دانیم، چون تا به حال الله عزوجل را ندیده ایم، اما رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره ی این لذت می فرماید:

«فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيَّ رَبَّهُمْ عَزَّوَجَلَّ»^۱ (از آن چه بدیشان عطا شده است، هیچ چیز دوست داشتنی تر از نگاه به پروردگارشان عزوجل نیست.)

لذت های دیگری را هم خواهی یافت که آن را می شناسی، با این وجود، این دنیا چه چیزی دارد که تو را سخت مجذوب خود ساخته و بدان سرگرم هستی! آیا من سرگرم عشق بازی با دختری هستم، به دیدار او می روم و با هم به گردش می رویم و من نمی توانم او را رها کنم! تو ای خواهرم! چه مشکلی در این دنیا داری؟ آیا فراموش کردید! بهشت این است! می گوید: من نمی توانم توبه کنم، درس توبه را شنیده ام اما با وجود این توان توبه را ندارم، چرا؟ زیرا من چیزی با عنوان توکل به الله را نمی شناسم، اما با اشتیاق به بهشت تو را به سوی توبه سوق نمی دهد؟ آیا

اشتیاق به بهشت تو را به نیکی و احسان به والدین، صله ی رحم، تقوای الله، حجاب، نماز در مسجد، خوردن مال حلال و غیره و نمی دارد؟! شوق و اشتیاق به بهشت کجاست؟ «آیا کسی هست که برای بهشت آستین بالا زند؟»

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«أَنَّ مَا بَيْنَ مِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لِيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا يَوْمٌ وَ هُوَ كَظِيظٍ مِنَ الزَّحَامِ»^۱.

(مسافت میان دو لنگه از درهای بهشت به اندازه ی چهل سال راه است و روزی می رسد که از ازدحام فشرده می گردد.)

گمان نبرید که تعداد بهشتیان کم و ناچیز است، برخی از مردم می گویند ما همگی به جهنم می رویم، این امر درست نیست. ان شاء الله میلیون ها نفر به بهشت می روند، از الله تعالی مسألت داریم که ما را جزو آنان بگرداند و ما همگی بدون هیچ عذاب و محاسبه ای در زمره ی بهشتیان ثبت شویم و این امر برای خدا سخت و دشوار نیست.

همواره در رویای بهشت باش

یکی از مسایلی که باعث قوت قلب می گردد، در رویای بهشت بودن است. هنگامی که احساس کردی نمی توانی در برابر دنیا مقاومت کنی، اندکی به بهشت بیندیش و با خودت بگو آیا بهشت را از دست بدهم! به خاطر نیم ساعت معصیت، بهشتی را که پهنایش به اندازه ی آسمان ها و زمین است از دست بدهم؟ چرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

۱ - مسلم، ۲۹۶۷ از عتبه بن غزوان رضی الله عنه.

«لِقَابِ قَوْسٍ أَحَدِكُمْ أَوْ مَوْضِعِ قَدَمٍ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا

فِيهَا» ۱.

(مسافت بسیار اندک یکی از شما یا جای پای در بهشت بهتر است از دنیا و آن چه در دنیا است.)

مسافت بسیار اندک به اندازه ی یک ذره، کم و ناچیز است، اما اگر نصیب تو در بهشت قطعاً به همین اندازه بود، باز هم بهتر است از دنیا و آن چه در آن است. شهیدان در بهشت تاجی به نام تاج «وقار» بر سر دارند که فقط یک یاقوت از آن از دنیا و هر آن چه در آن است بهتر و ارزشمندتر است.

روز قیامت دنیا می آید. می گوید: پروردگار! مرا نصیب رده پایین ترین اولیایت بگردان، الله تبارک و تعالی به وی می فرماید: ای هیچ و پوچ! ساکت شو، من تو را در دنیا برایشان برگزیدم، چگونه در آخرت تو را برایشان برگزینم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«يُؤْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَأْسَ نَعْمِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَغْمَسُ

غَمَسَتْ فِي النَّارِ وَ يُقَالُ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ نَعِيمًا قَطُّ فَيَقُولُ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا

رَأَيْتُ نَعِيمًا قَطُّ وَ يُؤْتِي بَأْسَ شَقِيِّ أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَغْمَسُ

غَمَسَتْ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ شَقَاءً قَطُّ فَيَقُولُ لَا وَاللَّهِ يَا رَبُّ مَا

رَأَيْتُ شَقَاءً قَطُّ» ۲.

(روز قیامت مرفه ترین شخص را که اهل دوزخ است می آورند و یک بار او را در آتش جهنم فرو می برند و به او گفته می شود: آیا تا به حال ناز و نعمتی دیده ای؟ گوید: نه به خدا قسم، ای پروردگار! هرگز ناز

۱ - بخاری، ۶۵۶۸.

۲ - مسلم، ۲۸۰۷ و احمد، ۱۲۶۹۹ از انس رضی الله عنه.

ونعمتی رانچشیده ام، ودرمانده ترین مردم دنیا را که اهل بهشت است، می آورند ویک بار او را در بهشت فرو می برند و به او گفته می شود: آیا تا به حال هیچ سختی و بد بختی دیده ای؟ گوید، نه به خدا قسم، ای پروردگار! هرگز سختی و بدبختی نچشیده ام.)

چرا به فکر بهشت نیستیم؟ چرا مهم ترین و اساسی ترین رویاهای ما بهشت نیست؟ رویای دختری که ازدواج می کند بهشت نیست، بدون شک ما همگی در رویای این امور هستیم و چنین چیزهایی را آرزو می کنیم، ولی آرزوی اصلی تو چیست؟

اگر پیش از مطالعه ی این سخنان از بیشتر مردم بپرسی مهم ترین آرزوی تو چیست؟ چه تعداد از آنان خواهند گفت: رضایت الله و رفتن به بهشت؟!

اگر به خیابان برویم و از مردم بپرسیم: بیشترین آرزوی که دوست دارید تحقق یابد، چیست؟

چه کسی خواهد گفت: بهشت آرزوی من است، من می خواهم به بهشت بروم و این تنها امید و آرزوی من در زندگی است، من فقط به خاطر آن زندگی می کنم، می خواهم به بهشت بروم.

رویای بهشت را در سر پیروان و شب هنگام وقتی به خواب می روی، تصور کن که در بهشت چه چیزهایی را آرزو می کنی؟ مگر این الله تعالی نیست که می فرماید:

«لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق/۳۰)

(هرچه بخواهند در بهشت برای آنان هست و افزودن بر آن نزد ما نعمت های دیگری وجود دارد.)

«هرچه بخواهند» به معنای هر چه آرزو کنی.

چه آرزویی داری؟ آرزو می‌کنم قصری داشته باشم که مملو از استخرهای شنا و زمین های فوتبال باشد و دوستانم همراه من باشند و همگی شنا کنیم و فوتبال بازی کنیم! من سخنان پوچ و بیهوده نمی‌گویم، ولی سعی می‌کنم این مفهوم را به ذهن هایتان نزدیک تر و آشناتر سازم، می‌خواهم به جای چیزهای حرام، در رویای بهشت به شما کمک کنم.

چه آرزویی دارید؟ آرزوی دیدار با رسول الله صلی الله علیه وسلم و نشستن در برابر او، که از فرط شادمانی مرا در آغوش می‌گیرد و دست در دستم گذاشته و در بهشت همراه من به گشت و گذار می‌پردازد، آرزو دارم رسول الله صلی الله علیه وسلم را دعوت کنم، او بیاید و یک شب در کنار باغ و کاخمان با ما بنشیند.

چه آرزویی داری؟

عشق و دوست داشتن! دوست بدارم و دوست داشته شوم، تصور کن اگر می‌خواهی زیباترین لحظات عشق و محبت را احساس کنی، به خدا قسم که چنین احساسی در دنیا اتفاق نمی‌افتد، عشقی را که در این دنیا توصیفش را می‌شنوی رها کن، زیرا امور زندگی همواره خوب باقی نمی‌ماند، عشقی که در پی خوشبختی است و زیبا و دل‌انگیز است، هرگز در دنیا به آن نخواهی رسید، بلکه آن را در بهشت خواهی یافت، داستان های عشق و عاشقی و خیالات را رها کن، اما عشق شگفت‌انگیزی که از شدت شور و شادی قلب را به پرواز در می‌آورد، کجاست؟! بدون شک در دنیا نیست و آن را در بهشت خواهی یافت.

الله عزوجل می‌فرماید:

«إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً» (واقعہ/۳۰)

(مآن زنان را بدین شکل زیبا و شمایل دلربا پدیدار کرده ایم .)

این زنان برای چه کسانی هستند؟ حور عین یا زنان دنیا؟! اینان زنان دنیا هستند نه حور عین زیرا حور عین آن گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث آنان را توصیف نموده است، و قشنگ هستند، ولی قول ثابت نزد علما آن است که زنان دنیا در بهشت زیباتر از حور عین خواهند بود.

الله می فرماید:

« إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً . عُرُبًا أَتْرَابًا » (واقعه/۳۷-۳۵)

(مآنان را بدین شکل زیبا و شمایل دلربا پدیدار کرده ایم. ایشان را دوشیزه و نوجوان ساختیم. آنان شیفتگان همسر خود و هم سن و سال هستند.)

« أَتْرَابًا » یعنی سنشان زیر شانزده سال است « الْعُرُبُ » یعنی دختری که هنر عشق بازی و سخنان شیرین و زیبا را که به قلب شوهر رسوخ می دهد، به خوبی می داند. تا جایی که ابن قیم می گوید: هنگامی که وارد قصرش می شود یعنی زنی از زنان دنیا که بهشتی است - همه چیز از روشنایی وجودش می درخشد و اگر با شوهرش سخن بگوید از فرط شگفتی و حیرت، بهشت و آنچه را در آن است از یاد می برد.

ای مردمی که در جست و جوی عشق هستید! ای مردمان که در دنیا تحت عنوان عشق، مرتکب هزاران گناه شده اید! ای مردمانی که به خاطر یک لحظه شهوت عشق یا یک لحظه گناه، ایمان و اتصال قلب هایتان را بالله از دست داده اید! عشق را در بهشت خواهید یافت.

چه آرزویی داری؟ دوستانم را می خواهم، می خواهم شب و روز را با آنان سپری کنم رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید: « يَشْتَاقُ الْأَخَ إِلَىٰ أَخِيهِ فِي الْجَنَّةِ فَيَضْرِبُ اللَّهُ سَرِيرًا هَذَا مِنْ سَرِيرِ هَذَا »

فَيَقُولُ الْأَخِ لِأَخِيهِ فِي الْجَنَّةِ الذِّكْرَ مَتَى غَفَرَ اللَّهُ لَنَا فَيَقُولُ لَهُ فَيَقُولُ لَهُ نَعَمْ
يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا وَ كُنَّا نَفْعَلُ كَذَا»^۱.

(هرگاه در بهشت برادری مشتاق برادرش شود، الله عزوجل تخت این یکی را به تخت آن یکی نزدیک می گرداند، پس این برادر به برادرش می گوید: یادت می آید چه وقت خداوند ما را آمرزید؟ او می گوید: بله، فلان روز و فلان روز که ما چنین و چنان می کردیم.)

رسول الله صلی الله علیه وسلم در رابطه با بهشتیان چنین می فرماید:

«قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَ لَا تَبَاغُضٌ»^۲.

(قلب هایشان بسان قلب یک شخص است و هیچ گونه اختلاف و کدورتی میانشان نیست.)

می دانید یک قلب داشتن یعنی چه؟ یعنی اگر شما در دنیا یکدیگر را دوست داشته باشید، الله عزوجل روز قیامت در بهشت شما را در منزل هایی نزدیک به هم قرار می دهد، اگر آرزوی انجام کاری را داشتی، الله همان لذت را به قلب های دیگران می اندازد (قلب هایشان بسان قلب یک شخص است و هیچ گونه اختلاف و کدورتی میانشان نیست.)

نظر به الله عزوجل در بهشت

زیباترین و بزرگ ترین امر در بهشت دیدار با الله عزوجل می باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بهشتیان از برکت اعمالشان وارد بهشت می شوند سپس به اندازه ی روز جمعه از روزهای دنیا اجازه داده می شود و آنان به دیدار پروردگارشان می

۱ - عقیلی، الضعفاء، ۱۰۳/۳ وابن ابی حاتم، العلل، ۲۲۰/۳
۲ - بخاری، ۳۲۴۶، مسلم، ۲۸۳۴ از ابوهریره رضی الله عنه.

شتابند، عرش الله در برابرشان نمایان می شود، درباغی از باغ های بهشت پدیدار می گردد، منبرهایی از نور، لؤلؤ، یاقوت، مروارید، طلا و نقره برایشان گذاشته می شود، پایین ترین آنان - در میانشان هیچ پست و فرومایه ای وجود ندارد - بر انباشته ای از مسک و کافور می نشینند، در حالی که صندلی نشینان را در جایی بهتر از خود نمی دانند، ابوهریره گفت: ای رسول الله! آیا پروردگارمان را می بینیم؟ فرمود: بله، آیا در دیدن ماه شب چهارده شک دارید؟ گفتیم: نه. فرمود: به همین ترتیب در دیدار پروردگارتان شک و تردید به خود راه ندهید و در آن مجلس کسی نیست مگر این که الله یک بار با او سخن می گوید تا آن جا که به یکی از آنان می فرماید: ای فلانی پسر فلانی! آیا روزی را که چنین و چنان گفتی به خاطر داری؟ پس برخی از خطاهایش را در دنیا یاد آوری می کند، آن مرد می گوید: پروردگار! مگر مرا نبخشودی؟ می فرماید: بله، تو به خاطر مغفرت بی حد و اندازه ام به این مقام و منزلت رسیده ای، در همان اثنا ابری بالای سرشان را پوشانده و بارانی از عطر بر سرشان می بارد که تاکنون عطری مانند آن به مشامشان نرسیده است و الله می فرماید: به سوی جود و کرمی که برایتان مهیا دیده ام بروید هر چه می خواهید بردارید، پس به بازاری که مملو از فرشتگان است می رویم، در آن چیزهایی است که چشم نظیرش را ندیده گوش نشنیده و به قلب ها خطور نکرده است، هرچه بخواهیم برآیمان آورده می شود، نه فروخته می شود و نه خریده می شود و در آن بازار بهشتیان یکدیگر را ملاقات می کنند، شخصی که از جایگاه والایی برخوردار است، شخص پایین مرتبه تر از خویش را می بیند - البته در میانشان هیچ پست و فرومایه ای وجود ندارد - از لباسش شگفت زده می شود... در آخر حدیث چنین می آید که وقتی شخصی نزد همسرانش باز می گردد، می گویند: خوش آمدی و زیباتر و خوش سیماتر از قبل آمدی، او در جواب می گوید امروز در محضر پروردگار جبار نشستیم و باید این چنین باز

گردیم.^۱ از صهیب رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت نمود:

«لَّذِينَ أَحْسَنُوا لِحُسْنِي وَ زِيَادَةً» (بونس/۲۶). (کسانی که کارهای نیکو می کنند منزلت نیکو از ایشان است و افزودن).

فرمود: هنگامی که بهشتیان وارد بهشت و جهنمیان وارد جهنم می شوند، ندا دهنده ای صدا می زند: ای بهشتیان! شما وعده ای نزد الله دارید که می خواهد به آن عمل کند، آنان گویند: آن وعده چیست؟ مگر ترازوی اعمالمان را سنگین نکرد و ما را رو سفید نگردانید و ما را به بهشت نبرد و از آتش جهنم خلاص نکرد؟ گفت: حجاب از چهره ی پروردگار برداشته می شود و آنان به او می نگرند، فرمود: به خدا قسم هیچ چیز به اندازه ی آن دوست داشتنی تر و مایه ی چشم روشنی آنان نمی باشد.^۲ به همین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم همواره چنین دعا می نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَيَّ وَ جَهَكَ وَ الشَّوْقِ إِلَيَّ لِقَائِكَ»^۳. (پروردگار! من

لذت نگاه به چهره ی تو و اشتیاق دیدارت را از تو مسألت دارم).

اگر منظره ای طبیعی یا لحظه ای غروب خورشید یا طلوع آن را ببینیم، می گوئیم: می گوئیم: یا الله! چه زیباست! در حالی که این دنیا به اندازه ی بال پشه نزد الله ارزش ندارد، پس نظرتمان نسبت به دیدار آفریننده ی زیبایی و نگاه به الله عزوجل چیست؟ چه اتفاقی برای این قلب می افتد، به حدیثی که باهم خواندیم بنگریم: «در آن مجلس کسی باقی نمی ماند مگر این که الله عزوجل با او سخن می گوید.»

۱ - ترمذی، ۲۵۴۹ و ابن ماجه ۴۳۳۶.

۲ - مسلم، ۱۸۱، احمد، ۱۸۴۶۲ و ترمذی، ۲۵۵۲.

۳ - مسلم ۱۷۸۶۱ و نسائی، ۱۳۰۵ از عمار رضی الله عنه.

همگی با الله عزوجل سخن می گویند در حالی که از آنان راضی است، تصور کن که الله به تو چه خواهد گفت، الله عزوجل به او می فرماید: ای فلان بن فلان، آیا فلان روز راکه چنین گفتی و فلان گناه را انجام دادی، به خاطر داری؟ آیا فلان گناه یادت می آید؟ بنده می گوید: پروردگار! مگر ما را نبخشودی؟! الله عزوجل می فرماید: «بله ای بنده ام! تو به خاطر مغفرت من به این مقام رسیدی.» بهشت این است، همگی به دنبال خوشبختی هستیم، هیچ خوشبختی و سعادتى به تمام و کمال در دنیا وجود ندارد. دنیا فانی و زوال یافتنی است و خوشبختی واقعی در بهشت است، این است بهشت و زیبایی های آن.

هیچ کس جز آن که کاملاً از گناه پاک باشد به بهشت نمی رود. باید بدانی که بهشت برای کسانی آفریده شده است که کاملاً پاک و خالص هستند و کسی که نسبت به دیگران مکر و حيله به کار برده یا کینه ای داشته باشد یا هنوز پشت سر مردم غیبت می کند یا با بد رفتاری با مردم سخن می گوید، نمی تواند بدان وارد شود کسی که به بهشت می رود باید کاملاً پاک و خالص باشد، هیچ کس به جز انسان پاک و بی آرایش به بهشت وارد نمی شود.

دلیل این سخن، فرمایش الله عزوجل می باشد، آن جا که می فرماید:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (زمر/۷۳).

(درودتان باد! خوب بوده اید و به نیکی زیسته اید پس داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید.)

«طِبْتُمْ» یعنی از گناهان و معاصی پاک شدید، بدین معنا که اگر شما پاک نمی شدید نمی توانستید وارد بهشت شوید. در آیه ی دیگری آمده است:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» (نمل/۳۲).

(کسانی که فرشتگان جانشان را می گیرند، در حالی که پاکیزه و شادان هستند می گویند: درودتان باد! به بهشت در آیید.)

پاکی و صفا شرط ورود به بهشت است، یعنی از هر گونه گناهی پاک و خالص باشی و ذره ای از معصیت در وجودت نباشد. چنین چیزی چه طور ممکن است، در حالی که ما سر تا پا گناه و معصیت هستیم! آیا این سخنان بدان معناست که هیچ کس به بهشت نخواهد رفت؟ نه، منظور این نیست، بلکه میلیون ها نفر بدون عذاب به بهشت خواهند رفت.

قطعاً پاکان و خالصان به بهشت می روند؟ اما این رحمت الله نسبت به ماست که یازده ایستگاه پاکسازی برای ما در نظر گرفته است و این ها ابزار و وسایلی هستند که از طریق آن می توانیم خود را جهت ورود به بهشت پاکسازی نماییم که چهار تا از آن ها در دنیا، سه تا در قبر و چهار تا در قیامت است.

یازده وسیله، اگر این ایستگاه ها تو را پاک کردند، تو به خواست الله عز وجل به بهشت خواهی رفت و اگر حتی یک ذره در تو باقی ماند و این ایستگاه ها نتوانستند تو را پاک و مصفا کنند، جایگاه تو جهنم است، این معیار ورود به بهشت و جهنم می باشد.

آخرین ایستگاه، قبل از پل صراط است، یعنی با اجازه ی عبور از صراط یا پاک و خالص خواهی بود و از پل صراط عبور خواهی کرد یا ناپاک بوده و به پایین پرت می شوی، مواظب پل صراط باش، صراط همان گونه که در حدیث آمده است: «أَدَقُّ مِنْ شَعْرَةٍ وَاحِدٍ مِنْ سَيْفٍ»^۱ (باریک تر از مو و بران تر از شمشیر است.) که در دهانه ی جهنم بنا شده است، پلی است که از بالای جهنم می گذرد، کسی که از آن

۱ - مسلم، ۱۸۳ از ابو سعید خدری رضی الله عنه.

عبور کند، دروازه ی بهشت را در مقابلش خواهد یافت و رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را خواهد گرفت و او را به کاخش خواهد برد، زیرا تو در جلوی صراط مراحل پاکسازی را به پایان خواهی رساند، بنابراین کسی که در این ایستگاه های تصفیه و پاکسازی پاک نشود، از بالای صراط خواهد افتاد.

افتادن انسان از روی صراط به درون آتش چه قدر زمان می برد؟

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه یارانش نشسته بود، صدای مهممه ای شنید، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَتَذُرُونَ مَا هَذَا؟» (می دانید این چیست؟) گفتند: نه ای رسول الله! فرمود: «هَذَا حَجَرٌ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ يَسْقُطُ مِنْذُ سَبْعِينَ سَنَةً وَصَلَ الْآنَ فِي قَعْرِهَا»^۱ (این سنگی بود در قعر جهنم، هفتاد سال است که در حال سقوط است و اکنون به قعر آن رسیده است).

افتادن انسان از بالای برج ایفل یا کوه مقطم فقط چند ثانیه زمان می برد، حال شخصی را تصور کنید که هفتاد سال در حال سقوط است، یعنی به اندازه ی تمام عمرش، یعنی پیش از رسیدن به قعر آتش، به اندازه ی عمرش در حال افتادن بوده است.

مردم چگونه از صراط عبور می کنند؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم در رابطه با صراط چنین می فرماید: «مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ كَطَرْفَةِ الْعَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ كَالْبَرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ كَالرِّيحِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ زَحْفًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّقُ بِالصَّرَاطِ فَنَجَّرُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَيِّ الصَّرَاطِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُسْقِطُ وَ مِنْهُمْ مَنْ تَخَطَّفَهُ الْكَلَابِيُّ»^۲.

۱ - مسلم، ۲۸۴۴ و احمد، ۸۶۲۲ از ابوهریره رضی الله عنه.
۲ - بخاری، ۷۴۴۰ و مسلم، ۱۸۲ از ابی سعید خدری رضی الله عنه.

(عده ای بایک چشم به هم زدن از صراط عبور می کنند، عده ای بسان برق، برخی مثل باد، گروهی چهار دست و پا، و بعضی هم سینه خیز و برخی هم به صراط چسبیده اند و فرشتگان آنان را می کشند و برخی می افتند و گروهی را هم چنگک ها می ربایند.)

چنگک ها، آهن های خمیده و نوک تیزی هستند که سرکشان را گرفته و به آتش می افکنند، پس کیست که از صراط عبور خواهد کرد؟!

نترس، کسی که در ایستگاه های تصفیه کاملاً پاک شده باشد در یک چشم به هم زدن از آن خواهد گذشت و در غیر این صورت در آتش خواهد افتاد.

ایستگاه های پاکسازی

وقتی ایستگاه های تصفیه و پاکسازی را بشناسی حتماً می گویی به خاطر رحمت، فراوانی و سادگی رفتن به بهشت، هیچ کس به آتش نمی افتد.

چهار ایستگاه در دنیا

۱- توبه:

اولین و بزرگترین ایستگاه توبه است، پس به جای چهار دست و پا رفتن یا سینه خیز رفتن بر روی صراط، به درگاه الله (عزوجل) توبه کن.

۲- استغفار:

برای گناهایی که به خاطر نمی آوری طلب آمرزش کن، رسول الله صل الله علیه وسلم روزانه بیش از صد بار استغفار می نمود، چه اشکالی دارد که هر روز صد بار طلب مغفرت نمایی، حال آن که فقط نیم ساعت طول می کشد.

۳- کارهای نیک:

زیرا کارهای نیک بدی را محو می کند. پس از بدی نیکی انجان بده که آن را پاک می گرداند، ای کسانیکه از صراط هراسانید و نمی خواهید در آتش بیفتید در حالی که گناه کار هستید! نگو نمی توانم دوباره توبه کنم. بلکه پس از کار زشت و ناپسند، نیکی انجان بده تا آن را پاک کند.

مردی نزد رسول الله صل الله علیه وسلم آمد و گفت: زنی را بوسیده ام، پیامبر از او روی برگرداند، در این هنگام این آیه نازل گشت:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (هود/۱۱۴).

(در دو طرف روز و در اوایل شب نماز را به جای آور، بی گمان نیکی ها، بدی ها را از میان می برد.)

آن مرد گفت: ای رسول الله! این فقط برای من است؟

رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود: «لِمَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ أُمَّتِي»^۱
(برای هرکس از امتم که بدان عمل کند.)

بر انجام کارهای نیک حریص باش و آن را دست کم نگیر، السلام علیکم گفتن به دیگری را به جای گفتن «بای» یا «های» کم اهمیت نشمار، بگو: السلام علیکم و ثواب ببر، در کارهای نیک و پسندیده بلند پرواز باش، این یکی از بزرگ ترین ابزار پاکسازی و تصفیه است، پس چرا هر روز صدقه نمی دهی و ذکر نمی کنی؟!

حتی رسول الله صل الله علیه وسلم نیز بر انجام کارهای نیک حریص بود، در روز هجرت، ابوبکر به رسول الله صلی الله علیه و آله و

۱ - بخاری، ۴۶۸۷ و مسلم، ۲۷۶۳ از ابن مسعود رضی الله عنه.

سلم گفت: این مرکب را برای شما آماده کرده ام تا سوار بر آن هجرت کنی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با وجود این که هدایا را قبول می کرد، سر باز زد و فرمود: «با پرداخت قیمتش»^۱ یعنی قیمتش را می پردازم. چرا پیامبر این کار را کرد؟ برای اینکه ثواب هجرت را از دست ندهد!

۴- مصیبت هایی که کفاره هستند:

اگر مرتکب بدی شده ای و الله عزوجل می خواهد جایگاهی از بهشت را به تو اختصاص دهد پس با سختی ها و مصیبت ها تو را می آمرزد.

ماصیبت ها را به عنوان بلا یا می شناسیم، در حالی که ما را پاک و تصفیه می کند» او به خاطر پاک و طاهر ساختنت تو را مبتلا می گرداند.» او تو را مبتلا می کند تا تو را از گناهان پاک سازد.

به خدا سوگند که ما در دنیا فقط همین چهار ایستگاه را داریم.

سه ایستگاه در قبر

اما اگر توبه و استغفار ننمود و حسنات و نیکی هایش بسیار کم و ناچیز بود و الله

با سختی ها و مصیبت ها او را مبتلا نگرداند و در دنیا پاک و خالص نگشت، رحمت الله اقتضا می کند که در سه ایستگاه در قبر او رایاک بگرداند.

۱- نماز جنازه:

به همین خاطر وقتی شخصی از آشنایان فوت می کند بشتاب و مردم را برای نماز جمع کن. تعداد افراد مهم نیست، بلکه به مؤمنان

۱- بخاری، ۳۹۰۶ و احمد، ۲۵۰۹۸ از عایشه رضی الله عنها.

است، پس بشتاب و انسان های طاعت گر و صالح را جهت نماز بر او گرد

هم جمع کن، چرا که نماز جنازه و دعای مردم باعث شفاعت شخص مرده در قبرش می گردد. بنابراین پس از مرگ، او پاک می شود، اگر شخصی با مقداری بدی و گناه بمیرد در حالی که ممکن است از روی صراط بیفتد، نماز جنازه برای پاکسازیش بر پا می گردد.

۲- فتنه ی قبر:

سوال دو فرشته، تاریکی، تنگی و تنهایی قبر، همه این امور سخت و دشوار در قبر او را پاک و خالص می گرداند.

پرسش دو فرشته، ایستادن در برابر دو فرشته که می پرسند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ در مورد مردی که در میان شما مبعوث شد چه می گویی؟ و ترس تو از این وضعیت.

تنهایی تو هنگامی که قبر بر رویت بسته می شود و تاریکی قبر، همه این امور باعث تصفیه شدنت می گردد، ولی به یک امر توجه کن: کسی که در دنیا پاک و طاهر گشته است با فتنه قبر روبرو نمی شود.

به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

« الْقَبْرِ إِمَّا رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٍ مِنْ حُفْرِ النَّارِ »^۱.

(قبر یا باغی از باغ های بهشت است یا گودالی از گودال های جهنم.)

کسانی که در باره قبر می پرسند! چه کسی گفته است که همه ی قبر ها تاریکی، افعی، تنگی و ترس و وحشت دارد، گاهی اوقات قبر می

۱ - ترمذی، ۲۴۶۰ از ابو سعید رضی الله عنه

تواند یکی از باغ های بهشت باشد، برای چه کسانی؟ برای کسانی که در دنیا پاک و خالص گردند و کسی که پاک نشود، رحمت الله اقتضا می نماید که پیش از رفتن به آتش جهنم پاک گردد.

۴- ثواب کارهایی که زندگان به تو می بخشند:

پس از مرگ زندگان به تو هدیه می دهند، که باعث آمرزش تو در قبر می گردد.

علما به این توافق رسیده اند که ثواب چهار چیز به میت می رسد که عبارتند از: حج، عمره، صدقه و دعا.

اکنون به عظمت این دین پی بردید. اگر فوت کردی، نیکی هایکی پس از دیگری به طرف تو می آیند، مگر ماهمگی این حدیث را حفظ نداریم:

« إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ »^۱.

(هنگامی که فرزند آدم بمیرد عملش از او قطع می شود به جز در سه مورد: علمی که از آن استفاده شود، صدقه ی جاریه یا فرزند صالحی که برایش دعا کند.)

تصور کن شخصی در گذشته است و شخصی دیگر عمره را به او هدیه کند، همین کار ممکن است باعث ورود او به بهشت شود. پس اگر شخصی را دوست داری و او در گذشت، به جای اینکه مدت ها برایش گریه کنی بشتاب و عمره ای به او هدیه کن، از پول خودت برای او صدقه ای بده، هرچقدر صدقه برای جامعه مفید تر و سودمند تر

۱ - مسلم، ۱۶۳۱ از ابو هریره رضی الله عنه

باشد، ثوابش بیشتر می شود و تو نیز به همان اندازه ثواب کسب می کنی.

دو سال پیش به حج رفتم، یک مصری را که در عربستان زندگی می کرد، دیدم که در حال ادای فریضه ی حج بود، به او گفتم: خوشا به حالت که هر سال حج می کنی. گفت: نه به خدا، امسال برای خودم حج نمی کنم، گفتم: پس برای چه کسی حج می کنی؟ گفت: برای ابن حزم اندلسی حج می کنم! گفتم: چگونه؟ گفت: این حزم در حالی که حج نکرده بود در گذشت، پس دوست

داشتم که این حج را به او هدیه کنم. حال اگر این سه ایستگاه برای پاکسازی اش کافی نبود، این با عقل جور در می آید! چهار ایستگاه در دنیا و سه ایستگاه در قبر او را پاک و خالص نکرد، اما چه طور چنین چیزی امکان دارد؟

بله! کسی در تشییع جنازه اش بر او نماز نخوانده است، از شدت شومی و بدی گنااهش الله عزوجل کسی را برای نماز بر جنازه اش نفرستاده است، من شخصاً در موسم حج شاهد چنین امری بودم: داخل حرم بودم، ازدحام زیاد بود و هیچ جنازه ای تا فرا رسیدن وقت اذان داخل حرم آورده نمی شود، مردم دو جنازه آوردند، گویی هنگام ورودشان، چهره هایشان را میشناختم، بر آن دو و دیگران نماز جنازه خواندیم، ولی پس از اتمام نماز و هنگامی که طواف آغاز شد و مردم متفرق شدند یکی از جنازه هایی را که به حرم آورده شد، دیدم که سر وقت نرسیده است و به جای سه میلیون نفر فقط پانزده نفر بر او نماز جنازه خواندند! خیلی عجیب بود، هیچ گونه شرح و توضیحی برای این امر وجود ندارد!

اگر هیچ کس پس از مرگ به فکرش نبود و دوستانش به جای دعا به درگاه الله گریه می کردند، پس هیچ ثوابی نمی برد و به خاطر گناهان

بسیارش فتنه ی قبر از او پاک نمی شد، پس الله از روی رحمت و مهربانیش روز قیامت با چهار مورد او را پاک گرداند.

چهار ایستگاه در روز قیامت

۱- ترس و وحشت روز قیامت:

شاید این یکی به تنهایی کافی باشد، ممکن است دشواری ها و وحشت های روز قیامت برای آمرزش گناهان روز قیامت کافی باشد، دیدن خورشید در حال «تکویر؛ تیرگی» و ستارگان در حال پخش شدن و پراکندگی، دریاها در حال انفجار و زمین در حال زلزله، همه ی این ترس و وحشت ها بدی هایت را پاک می گرداند.

۲- ایستادن در برابر الله عزوجل:

ایستادن در برابر الله تعالی به تنهایی برای پاک سازی گناهانت کافی است. تصور کن که در برابر الله ایستاده ای و از تو می پرسد: بنده ام! مگر به تو نعمت ندادم، مگر به تو مال و ثروت ارزانی نکردم؟

مگر مراقب چشمانت نبودم که به حرام می نگریست؟ مگر مراقب زیانت نبودم که با آن از مردم غیبت می کردی؟ مگر مراقب پاهایت نبودم که با آن به سوی حرام گام بر میداشتی؟ بنده ام! آیا دیدار با من را بی اهمیت شمردی؟ آیا اینقدر برایت ساده و بی ارزش بودم، آیا خودت را برای مردم آراستی و زشتی ها و پلیدی ها را برایم به آرمغان آوردی؟ ای بنده! چه چیزی تو را از من غافل کرد؟

این ایستادن تو را از گناهان و اشتباهات پاک و خالص می گرداند.

۳- شفاعت رسول الله صل الله علیه وسلم

رسول الله صل الله علیه وسلم برای مومنان شفاعت می کند:

پروردگارا! اتم! اتم! رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید:

«لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتُجْعَلُ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ وَ إِنِّي اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهِيَ نَاشِلَةٌ أَنْ شَاءَ اللَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً»^۱.

(هر پیامبری یک دعای مستجاب شده دارد. همه ی پیامبران در دنیا دعایشان را نمودند، ولی من دعایم را برای شفاعت امتم در روز قیامت نگه داشته ام، ان شاءالله آن دعا نجات دهنده ی کسانی از امتم است که برای الله شریک نیاوردند.)

آیا معقول است که پس از شفاعت رسول الله صل الله علیه وسلم گناهی برایت باقی بماند!

۴- عفو و گذشت الله عزوجل:

رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید: « الله عزوجل می فرماید: فرشتگان، پیامبران و مومنان شفاعت کردند و کسی نماند جز مهربان ترین مهربانان.»

آیا گناهی برای کسی باقی مانده است! با وجود یازده ایستگاه هنوز هم گناهی باقی بماند! من با شنیدن این سخنان می گویم: بدون شک بهشت جایگاه همه ی ماست، مسلماً رحمت بسیار گسترده و فراگیر می باشد.

ولی برادران! تصور کنید، علی رغم این برخی از مردم می افتند، سزاوارش هستند، این طور نیست! چه کار کرده که سزاوار آتش جهنم است! چهار فرصت در دنیا: توبه، استغفار، نیکی ها و سختی ها، و سه فرصت در قبر: نماز جنازه، فتنه ی قبر و کارهایی که زندگان به تو می بخشند و سه فرصت دیگر در روز قیامت: هول و وحشت روز قیامت،

۱ - بخاری، ۶۳۰۴ و مسلم ۱۹۹ از ابو هریره رضی الله عنه.

ایستادن در برابر الله عزوجل و شفاعت رسول الله صل الله علیه وسلم و عفو و گذشت الله عزوجل... همه را از دست داده است.

با وجود همه ی اینها هنوز پاک نشده است! باید پاک و خالص گردد، کسی که بعد از این ایستگاه ها پاکسازی نشده است به خاطر معصیتی که هنوز به همراه دارد به آتش جهنم افکنده می شود، گویی که آتش جهنم او را پاک و طاهر می سازد. وقتی از آتش خارج شده و به بهشت برده می شود، که کاملاً پاک گردد، درست مثل طلا، طلای یازده عیار با طلای بیست و چهار عیار تفاوت دارد، هر چه درجه خلوصش بیشتر باشد می بایست آن را بیشتر در آتش قرار دهیم، دقیقاً به همین ترتیب.

برای ورود به بهشت نباید ذره ای پلیدی و ناخالصی در تو باشد، اگر پس از پشت سر گذاشتن ایستگاه های پاکسازی مقداری از آن در وجودت باقی ماند پناه بخدا به خاطر رحمت و مهربانی در حقت به جهنم می روی و باقی ماندنت در آتش به میزان پلیدی و ناخالصیت بستگی دارد، اگر پاک شدی و طلایت خالص شد و ناپاکی ها از وجودت شسته شد، فرشتگان به تو گویند:

«طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوها خَالِدِينَ» (زمر/۷۳). (نیک بودید و داخل بهشت و جاودانه در آن بمانید.)

ماهنگی به دنبال خوشبختی هستیم، خوشبختی در دنیا وجود ندارد، بلکه جایگاه آن در بهشت است و ما همگی آرزو داریم که وارد بهشت شده، در مجاورت الله تعالی به سر ببریم، با رسول الله صل الله علیه وسلم ملاقات کرده و با الله سخن گوئیم و او را ببینیم، ولی متأسفانه فقط انسان هایی به بهشت می روند که کاملاً پاک و خالص باشند.

ولی ما همه سرتا پا گناه هستیم، پس چاره چیست؟ الله تعالی یازده پایگاه پاکسازی و تصفیه بر ایمان قرار داده است، اگر این ها کافی نبود، پناه بر خدا، به جهنم می روی.

کدام یک از این یازده ایستگاه را در اختیار داریم؟

ما فقط سه پایگاه در اختیار داریم، زیرا مصیبت ها در دست تو نیست، اگر خدا بخواهد تو را مبتلا می سازد و اگر نخواهد چنین نمی کند، بنابراین تو فقط توبه، استغفار و نیکی هایی که بدی ها را محو و پاک می سازد در دست داری.

حال اگر در اشتیاق بهشت بوده و از آتش جهنم ترسان و گریزانی، این راه ها در اختیار توست، پس خودت را در معرض وحشت های قیامت مده، اگر مومنی فرمانبردار باشی، نه با وحشت های قیامت روبه رو می شوی نه با فتنه ی قبر، راهی بسیار ساده در پیش داری:

۱- توبه

۲- استغفار

۳- نیکی های بسیار که آن ها را در حد توان انجام دهی، حتی اگر مرتکب گناه و معصیت شده باشی.

خشیت

ایا ما از الله جل جلاله میترسیم ،چقدر از او حساب میبریم ؟

وقتی به اماده کردن این مطالب درمورد (خشیت) حساب بردن و ترس توأم با علاقه) پرداختم ،گفتم : اگر از خوانندگان بپرسم که چقدر از خدا میترسیم و سپس ننه هایی از صحابه درباره ی خشیت خدا ذکر کنم ،خوانندگان همراه من عکس العمل نشان نمیدهند پس گفتم : ایا ما از خدا میترسیم یانه ؟ وابتدایه خودم نگاه کردم.تازمانی که خودم ازین موضوع دور باشم ،نمیتوان خوانندگان را در رابطه با ترس خدا مورد خطاب قرار داد،پس شروع کردم به بررسی خودم به خیابان رفتم و به مردم نگریستم ،به کسانی که در جلسات درس مسجد حاضر می شوندوبه مشکلاتی که مردم در رابطه با ان پرس وجو میکنند. درحقیقت بامسائل بسیار عجیب و شگفت انگیزی مواجه شدم ،با خود گفتم : ترس و حساب بردن ما از الله کجاست ؟

به کارهایمان بنگریم ،مسائل بسیار سخت و تنیدی را خواهی یافت ،به چند نمونه اشاره خواهم کردتو برخی ازین موارد را درخود خواهی یافت وبرخی دیگر درتو وجود ندارد،ولی آنچه من از ان سخن میگویم در افراد زیادی از جامعه ما به چشم میخورد.

نافرمانی پدر و مادر

به عنوان مثال به مساله ای چون نافرمانی والدین پرداختم. دیدم پدر و مادرهای بسیاری هستند که گریانند و تماس های پیاپی و بی شمارشان در شکایت از فرزندانشان ،افراد صالح و دعوتگر را احاطه نموده است.

پدرانی که از دست فرزندانشان گریانند و نالانند، مردی محترم و بزرگ از رفتار و برخورد فرزندانش با او اشک میریزد.

مادری گریه میکند و قلبش از رفتار دخترش دردمند است. من این فرمایش الله را شنیدم، انجا که میفرماید :

« فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا . وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ

« (اسرا/۲۴-۲۳)

(به آنان اف مگو! آنان را از خود مران و بسا سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود آور.)

خودت را در برابر پدر و مادر ذلیل و خوار کن، در این دوران چند نفر از ترس الله جل جلاله خود را خوار و ذلیل میگردانند؟! چند نفر مواظبند که اشک مادرشان را در اشتباهی که مرتکب، در نیاورند؟! چه کسی از ترس الله جل جلاله در رفتار با پدر و مادرش هراسان و پرهیزگار است؟! به خاطر ترس از الله جل جلاله نمیتواند از پدر و مادرش نافرمانی کند یا باعث دردمندیشان گردد؟! به خاطر ترس از الله جل جلاله حتی هر روز به غرفه اش نمیرود و درش را به روی خود نمی بندد، چون آنان ارزو دارند که فقط پنج دقیقه در کنارشان بنشینند، عده ای فقط پنج دقیقه را برای آنان زیاد حساب می آورند! من به مساله ی نافرمانی والدین نگاه کردم و آن را بسیار سخت و دشوار یافتم.

سخنان نا به جا

به زبان هایمان نگریستم. در طول روز چند کلمه ی حلال و چند کلمه ی حرام بر زبان می اوری؟ دریافتم که روزانه ما هزاران کلمه میگوییم.

اگر هر کس شب بیاید و اعمالش را وزن کند و به دو هزار کلمه ای که در طول روز بر زبان جاری می سازد بنگرد، چه تعداد از این کلمات در کفه ی نیکی ها و چه تعداد در کفه ی بدی ها قرار می گیرد.

چند کلمه در ترازوی بدی ها قرار خواهد گرفت؟! هر روز چند دروغ، چند غیبت در تلفن و...، چند سخن چینی، چند نفر هنگام دیدار با دوستش با ناسزا به او سلام می کند؛ حالت چطور است بچه ی فلان...، چه خبر بچه ی فلان...؛ متأسفانه جوانان امروزی با چنین الفاظی با دوستانشان شوخی و مزاح می کنند.

چند کلمه را که شایسته ی گفتن نیست خواهی یافت؟ چند کلمه ی حرام را خواهی یافت که در يك شبانه روز بر زبان آورده ای؟ آیا چیزی جز سخنان ناروا و نابه جا مردم را به آتش جهنم می افکند؟! چه کسی در زبانش از خدا می ترسد؟! چه کسی از ترس خدا پیش از سخن گفتن فکر می کند؟! نصف سخنان ما درخور گفتن نیست؛ یا حرام است، یا دروغ، یا غیبت، یا سخن چینی، یا دخالت در ناموس مردم، یا خندیدن به مردم یا بدگویی از مردم یا مسخره کردن مردم یا سخنان ناشایست یا فحش و ناسزا و یا بد زبانی!

این دیگر چیست؟! ما کجاییم؟! ترس از الله تعالی در زبان هایمان کجاست؟! به چشمانت نگاه کن که به کدام سو حرکت می کنند. افرادی هستند که چشمانشان آنان را از گناهی به گناه دیگر منتقل می سازند، افرادی هستند که قلبشان از تصاویر حرامی که قادر به رسیدن به آنها نیست درد می کشد.

چشم فروهستن

کسی که در اینترنت به صفحات زشت و ناپسند نگاه می کند، کسی که از طریق تلویزیون به کانال های ماهواره ای زشتی که در خور هیچ مرد و زنی نیست چشم می دوزد، این ها همه کجاست! این چشم ها ما را به کجا می برد! ترس از خدا کجاست در حالی که این چشم ها آزادانه به جان ناموس ها می افتند، ترس از خدا در این چشم ها کجاست؟ من تنها شما را مورد خطاب قرار نمی دهم، بلکه خود را نیز

خطاب می کنم، همه را مورد خطاب قرار می دهم، می خواهم بگویم موضوعی که هم اکنون بدان می پردازم بسیار حائز اهمیت و خطرناک است، موضوع ترس از الله تعالی که ما از آن به دوریم، کارهایی که از ما سر می زند هرگز بر ترس دلالت نمی نماید.

برادرانم! به خواهری بنگرید که به پوشش بدنش اهمیت نمی دهد، بدن و زینت هایش را نمی پوشاند، تا آنجا که مردم هم چنان به او چشم دوخته اند. یا خانمی را که حجاب پوشیده است ولی قسمت بیشتر موهایش به اندازه ی یک چهارم موهای بیرون است، یا خانمی که حجاب پوشیده است ولی لباسش بی نهایت تنگ و چسبان است. ترس از خدا در لباس پوشیدنت کجاست! این فرمایش الله کجاست!

«وَأَقْلِلِ الْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»
(نور/۳۱).

(به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت های خویشان را مصون دارند).

جوانانی که به هر سو چشم چرانی می کنند، این فرمایش الله کجاست:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (نور/۳۰).

(به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فروگیرند و عورت های خویشان را مصون دارند).

این آیات و احادیث کجا رفته است؟ مفهوم این آیات در زندگی ما کجاست؟ این فرموده ی رسول الله صل الله علیه وسلم به اسماء کجاست:

« يَا أَسْمَاءُ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتْ مِنَ الْمَحِيضِ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يَضُرَّ مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَهَذَا »^۱

(ای اسماء! وقتی زن به سن حیض رسید جایز نیست که چیزی از بدنش جز این و این ظاهر شود) و اشاره کرد به صورت و دو کف دستش.

برادرانم! دست هایی است که مال حرام می خورد، شکم هایی است که از حرام پر شده است، با وجود این که این حدیث کاملاً واضح و روشن است:

« كُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ حَرَامٍ فَالْتَّارُ أُولِي بِهِ »^۲

(هر گوشتی که از مال حرام رشد کند، آتش برایش اولی تراست.)

شکم های که از غذای حرام پر شده است، مردمی که مال حرام می خورند و می خورند، فلان و فلان کار را می کنند و این کار حرام را مباح می شمارند، چگونه می تواند این لقمه را در درون شکمش قرار دهد، چگونه از این حرام به فرزندانش می خوراند، پس از همه این آیات، ترس از خدا کجاست؟

ارتباط مردان با زنان، به مشکلاتی جامعه را در خود غوطه ور ساخته است، بنگرید، از این که بسیاری از دانشجویان مرتکب زنا می شوند شگفت زده می شویم، کسی که از طریق تلفن سخنان زشت و ناپسندی بر زبان می آورد و جوانی که با دختری دوست است و روابطشان بسان زن و شوهر است، این ها دیگر چیست! ترس از الله کجاست؟

ترس از الله تعالی کجاست؟ با وجود این که الله ما را بر حذر می دارد:

۱ - ابوداود، ۴۱۰۴ از عایشه - رضی الله عنها

۲ - ابن حبان، مجروحین، ۱/ ۲۴۳ و طبرانی، الاوسط، ۲۹۴۴ از ابن عباس رضی الله عنهما.

« وَيَحْذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ » (آل عمران/ ۳۰) (خداوند شما را از خودش برحذر می دارد)

آیا باشنیدن این آیه از خدا نمی ترسیم؟ وقتی آیه ی « خداوند شما را از خودش بر حذر می دارد را می شنویم چه تأثیری در قلبمان دارد! غالباً هیچ کاری نمی کند و هیچ تأثیری ندارد.

حیای گمشده، اراده های ضعیف و بیهوده، من به خدا قسم قصد ندارم شما را دلسرد کنم، بلکه با این کار پرده از بیماری های موجود در جوامعی که دران زندگی می کنیم، برمی دارم.

اراده های آهنین کجایند؟ اراده های چون صالحان و تابعین، اراده های جوانان، مردانگی کجاست؟ آن همه قدرت و نیرو به خاطر الله کجاست؟

« يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » (مریم/ ۱۲) (ای یحیی! کتاب را با قوت برگیر، مادر کودکی بدو ببینش دادیم.)

باتمام نیرو به این کتاب چنگ بزنید.

نمازهای که ضایع می گردد، عبادت های که ترک می شود، سنت های که کم رنگ می گردد، نماز شبی که فقط عده ای معدودی آن را به جا می آورند.

حتی اشخاص متدین و دیندار، ترس از خدا در قلب هایشان چه جایگاهی دارد؟ آخرین باری که چشمت از ترس الله اشک ریخت، کی بود؟

آخرین باری که در نماز احساس تقرب و نزدیکی به الله نمودی، کی بود؟

آخرین باری که هنگام راه رفتن احساس نزدیکی به الله کردی، کی بود؟

چند بار در ماه چنین احساسی داری؟

قرآن هایی که در خانه به دست فراموشی سپرده شده و به خاطر عدم تلاوت، رویشان گرد و غبار نشسته است، آیا با دیدن چنین وضعیتی هیچ واکنشی نشان نمی دهیم؟

مساجدی که از نماز صبح تا نماز عشاء ترک می شوند، کجایند جوانانی که در مسجد نماز می خوانند؟

اگر برای ادای نماز صبح به مسجد بروی، تعداد بسیار اندکی از نماز گزاران را خواهی یافت، شور و شوق جوانان و قدرت مردان در ادای نماز صبح کجا رفته است؟

در حقیقت اینها همه، بیماری های بسیار سخت و دردناکی هستند، به خدا قسم ای برادران! همه ی اینها یک طرف و طرف دیگر و بدتر از این کسانی اند که از الله جل جلاله غافلند.

من این دسته را از همه بدتر می دانم، کسی که تمام هم و غمش آخرین و جدیدترین مد است! آخرین آهنگ، خواننده اش کیست، چه کسی برنده ی جایزه ی اسکار شده است، بهترین بازیگر زن امسال کیست، مشهورترین بازیکن فوتبال و ...!

وقتی چنین مسائلی فکرت را به خود مشغول میکند حتی اگر اینها تو را به خود مشغول نساخته باشد، شاید بگویی فرزندانم، لباس و خوراکشان مرا مشغول گردانده اند! اما خداوند چه جایگاهی در زندگی ما دارد!

آیا پس از گفتن این همه مطالب از خدا میترسیم! قلبمان مملو از ترس الله گشته است! یا این که من در سخنانم مبالغه می کنم! البته

ممکن است کمی زیاده روی کرده باشیم، ولی در واقع آیاتی در قرآن به چشم میخورد که با هر بار شنیدن انسان درد مند می گردد، الله می فرماید :

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (بقره ۷۴)

(پس از آن دل های شما سخت شد هم چون سنگ یا سخت تر از سنگ.)

این تو بیخ قرآنی را که از درون تو را به لرزه در می آورد احساس می کنی؟

«وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (البقره ۷۴)

(پاره ای از سنگ هاست که از آن نهر ها می جوشد)

پاره ای از آن هاست که می شکافد و آب از آن بیرون می آید و پاره ای از آن هاست که از ترس خدا فرو می ریزد.)

الله جل جلاله به ما می گوید که سنگ از ما بهتر است، زیرا سنگ حیا دارد، در حالی که قلب های ما زنگار گرفته است، سنگ از ترس الله جل جلاله از هم فرو می پاشد، در حالی که قلب های ما حتی یک لحظه هم از ترس الله جل جلاله نلرزیده یا مضطرب نگشته است، مگر هنگامی که به مصیبتی مبتلا گردد. آن وقت است که قلب به لرزه در می آید، ولی سنگ بهتر از قلب هایی است که در تمام زندگیش حتی یک لحظه هم از ترس الله جل جلاله خشوع و فروتنی نمی کند.

الله جل جلاله می فرماید :

«فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» (زمر ۲۲).

(وای بر کسانی که دل های سنگینی دارند.)

در جایی دیگر می فرماید :

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّدًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (حشر/ ۲۱)

(اگر ما این قرآن را بر سر کوهی فرو می فرستادیم کوه را از ترس خدا کرنش کنان و شکافته می دیدی! با این مثال ها ما این مثال ها را برای مردمان بیان می داریم شاید که ایشان بیندیشند .)

برادرانم ترس این قلب ها کجاست؟

به خدا سوگند ای برادران! هزاران موعظه و درس ما را اصلاح نخواهد کرد، بنابراین تا زمانی که قلب نخواهد خاشع و فروتن باشد، هزاران درس و موعظه سودمند نخواهد بود، الله می فرماید :

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» (فاطر/ ۱۸)

(تو کسانی را می ترسانی که نهانی از پروردگارشان می هراسند و چنان که باید نماز را می خوانند .)

پس کسانی هشدار داده خواهند شد و این هشدار در آنان تاثیر خواهد گذاشت که در نهان از پروردگارشان می ترسند . الله - تبارک و تعالی - می فرماید :

«إِنَّمَا تُنذِرُ مِنَ النَّبَعِ الذِّكْرَى وَ خَشِيَ الرَّحْمَانَ بِالْغَيْبِ» (یس/ ۱۱)

(تو کسانی را می ترسانی که از قرآن پیروی کند و پنهانی از خدای مهربان هراس داشته باشد .)

«فَذِكْرٌ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى . سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى . وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى .
الَّذِي يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى . ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا» (اعلى/ ۹-۱۳)

(اگر پند و اندرز سودمند باشد پند و اندرز بده. کسی که می ترسد پند و اندرز خواهد گرفت . بدبخت ترین فرد از آن دوری خواهد گزید

آن کسی که داخل عظیم ترین آتش خواهد شد و بدان خواهد سوخت، سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود.)

خشیت الله عزوجل

در حقیقت سخنان ما تحت عنوان خشیت خواهد بود. شاید کسی بپرسد آیا این سخنان درباره «خشیت» (حساب بردن) است یا خوف (ترس)! چرا به عنوان خشیت نباشد در حالی که در هر دو کلمه به یک معنی هستند؟

در واقع میان خوف و خشیت تفاوت وجود دارد؛ تفاوتشان آن جاست که خوف و ترس از الله احساسی را ایجاد می کند که به گریه، بی تابی، بیم و نگرانی منجر می گردد و گاهی اوقات مفید واقع می شود، ولی خشیت به معانی خوف و ترس همراه روکش عشق و علاقه است، ترس پیچیده شده در تعظیم و بزرگداشت الله، ترس در پوست هیبت و بزرگی الله، پیچیده شده در تکریم، تعظیم و محبت الله عزوجل

خوف بدون خشیت ممکن است باعث فرار و بی قراریت گردد، همان گونه که همگی از خوف می ترسند: با این سخنان ما را وحشت زده مکن، خشیت یعنی تو از خدا می ترسی اما نه ترس شخص وحشت زده، بلکه ترس از روی احترام، ترس کسی که می داند الله قهار و رحمان است، هنگامی که از آن بزرگ، فرمانروا، مهربان و ودود بترسی، به سویش می روی، حال این تفاوت را دریافتید؟ تفاوتی بسیار شگرف! نمی خواهم شما را بترسانم یا هدفم از گفتن این سخنان آن نیست که به شما بگویم: حالا دیدی چه اتفاقی خواهد افتاد تا وحشت زده

شوید، مقصود این نیست، زیرا این به پایان خواهد رسید، ولی من ترسی را می خواهم که موجب علاقمندی شما به الله بگردد.

دلیل این سخنانم فرمایش الله است که می فرماید:

«وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ . هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ . مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» (سورة ق/ ۳۱-۳۳)

(بهشت به تقوا پیشه گان نزدیک گردانده می شود و فاصله چندانی از آنان نخواهد داشت. این همان چیزی است که به شما وعده داده می شود و به همه ی کسانی که به سوی طاعت الله بازگردند و فرایض خدا را رعایت کنند. همان کسی که در نهان از خداوند مهربان بترسد.)

این که شخص در نهان از الله می ترسد یعنی چه؟ به میزان دقت این جمله نگاه کن، می توانست بگوید کسی که در نهان از جبار بترسد، یا کسی که در نهان از قهار بترسد، یا کسی که در نهان از قوی بترسد، ولی گفت: کسی که از رحمان بترسد و رحمان عبارتی است که بر رحمت و مهربانی دلالت می کند. پس گفت: این خشیت با محبت و علاقه تو به الله عزوجل ارتباط دارد. تو از او می ترسی زیرا به او ارج می نهی، من نمی خواهم پس از خواندن این سخنان وحشت زده و هراسان گردید، این یکی از مرگ می ترسد، آن یکی از قبر و از فلان و از فلان . این اشتباه است، این ترس مورد نظر نیست بلکه می خواهم پس از خواندن این سخنان از فرط محبت الله عزوجل از او بترسی، از فرط وابستگی به مولایت نتوانی مرتکب معصیتی شوی.

من در جست و جوی عاملی بودم که چنین ترسی را برای قلب ها به ارمغام بیاورد و دریافتم که شیوه ای قرآنی و شیوه ای نبوی وجود دارد که همواره ترس را به روز قیامت مرتبط می سازد، این امر کاملاً طبیعی است. به همین خاطر همه ی سخنان امروز من پیرامون این موضوع است که روز رستاخیز را تصور کنی، حال چگونه نمی ترسی؟

تصور کنید که روز قیامت برپا شده و گرما بسیار سخت و طاقت فرما است، این امر بسیار دشوار است. عرق بسیار، جمعیت انبوه،

از دحام شدید، نفس های بریده بریده و خورشید نزدیک است. حال آیا از الله عزوجل می ترسی یا نه؟! اما با وجود به صحنه کشیدن روز قیامت، رحمت الله عزوجل را نیز به تو یادآور می شوم تا خشیت را با رحمت پیوند دهیم:

« مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ » (ق/۳۲). (همان کسی که در نهان از خداوند مهربان بترسد.)

تا با وجود ترس از او، او را دوست بداری.

لحظه به لحظه ی روز قیامت

ببایید در لحظه لحظه ی روز قیامت به سر ببریم یا برخی از صحنه هایش را تصور بکنیم.

من نمی توانم همه را بیان کنم تا خشیت در قلب ها حرکت کند. هنگامی که به دنبال موثرترین و تحریک کننده ترین امر بر خشیت قلب می گشتم، چیزی بهتر از یادآوری روز قیامت نیافتم.

الله تبارک و تعالی می فرماید:

« (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ . يَوْمَ تَرْوُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ » (سورة الحج/۲-۱)

(ای مردم ! از عذاب پرودگارتان بترسید و افعا زلزله ی هنگامه ی رستاخیز چیز بزرگی است. روزی که آن را می بینید هر شیر دهی شیر خواره اش را رها و فراموش می کند، و هر بارداری را بارش را می گذارد و مردمان را مست می بینی، ولی مست نیستند، بلکه عذاب خدا سخت است.)

ایا با شنیدن این آیه از الله عزوجل می ترسیم یا نه؟ آیا بر ارتکاب معصیت اصرار می ورزیم یا توبه می کنیم؟

اکنون این فرمایش الله را بخوان:

«وَيَلِّ يَوْمًا لِلْمُكَذِّبِينَ . وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (المرسلات/ ۳۶-۳۵)

(امروز روزی است که تکذیب کنندگان سخن نمی گویند. و بدیشان اجازه داده نمی شود تا پوزش بطلبند.)

در این فرموده ی الله تعالی بیندیش:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ» (سورة آل عمران ۳۰)

(روزی که هر کسی ان چه نیکی انجام داده است حاضر و آماده می بیند و دوست دارد کاش میان او و بدی هایی که انجام داده است فاصله زیادی بود و خداوند شما را از خودش برحذر می دارد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.)

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا . ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءًا» (سورة النبأ/ ۳۸-۳۹)

(روزی که جبریل و فرشتگان به صف می ایستند و هیچ کدام زبان به سخن نمی گشایند، مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد و او نیز سخن راست و درست بگوید. آن روز واقعیت دارد، پس هر کس که بخواهد می تواند به سوی پروردگارش برگردد.)

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ . يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ» (نازعات/ ۳۵-۳۴)

(هنگامی که بزرگترین حادثه فرا می رسد. در آن روز انسان همه ی کوشش ها و تلاش هایی را که کرده است، به یاد می آورد.)

ایا دروغ ها و غیبت هایی را که مرتکب شده ای به خاطر می اوری، تو ایستاده ای و با خود می گویی: بله، هم اکنون به خاطر این

گاهی که از همه ی مردم پوشیده داشتیم، مورد بازخواست قرار می گیرم:

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ» (سورة النازعات ۳۵)

(روزی که انسان به یاد می آورد آن چه را کوشیده است.)

«يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (سورة غافر ۱۶)

(روزی که مردمان ظاهر و آشکار می شوند و چیزی از ایشان بر خدا پنهان نمی ماند. ملک و حکومت امروز از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای چیره و توانا.)

امروز کجا می توانی پنهان شوی؟

الله تبارک و تعالی _ می فرماید:

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ . وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سورة آل عمران ۱۰۷-۱۰۶) (روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می گردند، اما آنان که چهره هایشان سیاه است آیا بعد از ایمان خود کافر شده اید؟! پس به سبب کفری که می ورزیده اید عذاب را بچشید. و اما آنان که چهره هایشان سفید است در رحمت خدای خود غوطه ورنند و جاودانه در آن ماندگارند.)

حال آیا از آن روز بیمناکیم یا نسبت به آن بی اهمیت هستیم، آیا فراموش کرده ای که در آن روز شهادت خواهی داد و بارگاه الله خواهی ایستاد؟ آیا برای آن ملاقات آماده ای؟ ترست از الله عزوجل کجاست؟ آیا هنوز قلبت از ترس الله عزوجل به ترک معصیت به خاطر آن روز بزرگ قادر نیست؟!

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« كَيْفَ بِكُمْ إِذَا جَمَعَكُمُ اللَّهُ كَمَا يَجْمَعُ النَّبْلُ فِي الْكِنَانَةِ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْكُمْ »^۱

(چگونه خواهید بود زمانی که خداوند شما را جمع می کند، چنان که تیرها در تیردان جمع می شوند، پنجاه هزار سال به این صورت می مانید، با این وجود الله به شما نظر نمی کند.)

ایستادن در روز محشر پنجاه هزار سال به طول می انجامد که در آن نه می خوری و نه می اشامی، چه کار خواهی کرد؟ حالتان چگونه خواهد بود؟

آن هنگام که پرودگارتان پنجاه هزار سال شما را در صحرای محشر گرد هم آرد، هیچ نمی خورید، هیچ نمی اشامید و پا برهنه و لخت و بدون ختنه هستید، همان گونه که در ابتدا شما را آفرید باز می گردید، چه حالی خواهید داشت؟!

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« تُحْشَرُونَ حَفَاءَ عُرَاءَ غُرْلًا »

(شما پا برهنه، عریان و بدون ختنه محشور می شوید.)

عایشه رضی الله عنها - گفت: ای رسول الله! آیا مردان و زنان به یکدیگر نمی نگرند؟ فرمود:

« الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهْمَهُمْ ذَاكَ »^۲.

(مساله سخت تر و شدید تر از آن است که بدان اهمیت بدهند.)

۱ - حاکم، ۸۷۰۷ از عبدالله بن عمرو بن عاص - رضی الله عنهم. ر.ک: مجمع الزوائد، ۷/۱۳۵.

۲ - بخاری ۶۵۲۷ و مسلم، ۲۸۵۹ از عایشه رضی الله عنها

هیچ کس نمی تواند به کسی بنگرد،

همه می گویند: خودم، خودم. همه وحشت زده اند، نگران و پریشانند،

اکنون باز هم از آن روز نمی ترسی!

رسول الله صل الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ صِنْفًا مُشَاةً وَ صِنْفًا رَكْبَانًا وَ صِنْفًا عَلَيَّ وَجُوهٌ».

(روز قیامت مردم در سه دسته محشور می شوند: گروهی پیاده اند، گروهی سواره اند و گروهی بر صورت هایشان می روند.)

اصحاب گفتند: ای رسول الله! چگونه با صورت هایشان راه می روند؟ فرمود:

«أَنَّ الَّذِي أَمْشَاهُمْ عَلَيَّ أَقْدَامِهِمْ قَادِرٌ عَلَيَّ أَنْ يَمِشَّيَهُمْ عَلَيَّ وَجُوهُهُمْ أَمَّا إِنَّهُمْ يَتَّقُونَ بِوُجُوهِهِمْ كُلَّ حَدَبٍ وَ شُوكٍ»^۱.

(کسی که آنان را روی پاهایشان راه می برد، می توان آنان را بر روی صورت هایشان راه ببرد، آنان با صورت هایشان جلوی هر برآمدگی و خاری را می گیرند.)

مگر این فرمایش الله عزوجل را نخوانده ای:

«الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَيَّ وَجُوهُهُمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أَوْلَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۳۶)

(کسانی که کشان کشان بر رخسار هایشان به سوی دوزخ برده می شوند و در آن گرد آورده می شوند. آنان بدترین جایگاه و منحرف ترین راه را دارند.)

« وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ وَجُوهُهُمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا » (اسرا/۹۷)

۱ - ترمذی، ۳۱۴۲ و احمد، ۸۴۳۳ از ابو هریره رضی الله عنه.

(در روز رستاخیز ایشان را بر روی رخساره کور، لال و کر جمع می گردانیم.)

شاید هم اینک ترسیده باشی، ولی دوباره تکرار می کنم، هدفم ترساندن تو نیست تا با خود بگویی من فرار می کنم، من می ترسم، من نمی خواهم. هدفم از گفتن این سخنان آن است که آیا وقت آن نرسیده است که به سوی مولایت بشتابی و به او روی آوری.

ایا می خواهی خاشع و فروتن بوده و از الله عزوجل بترسی، پس گوش کن: اگر مومن هستی که در دنیا از الله عزوجل می ترسی، پس پاداش این کارت چه خواهد بود! رسول الله صلی الله علیه واله و سلم می فرماید:

« أَنْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَمُرُّ عَلَيَّ الْمَوْتُ كَرَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ يُصَلِّيَهَا »^۱.

(روز قیامت بر مومن بسان دو رکعت نماز کوتاه می گذرد.)

حال پس از این همه ترس و واهمه به جنبه ی رحمت بی شمار بنگر، آیا از او می ترسی یانه!

از او می ترسی، زیرا او مهربان است، از او می ترسی زیرا روز قیامت بر مومن بسان دو رکعت نماز کوتاه و سبک خواهد گذشت.

الله عزوجل در رابطه با آن روز به مؤمنان می فرماید:

« يَا عِبَادِيَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ »^۲.

(بنندگانم! امروز شما را هیچ ترس و هراسی نیست و شما اندوهگین نمی شوید.)

۱ - بدون مرجع

۲ - تفسیر طبری، ۱۹۰/۸ و الزهد، ابن مبارک، ۳۶۳

ولی ترس در آن روز کسی را در برمی گیرد که در دنیا نسبت به آن احساس امنیت کرده است، از خدا می ترسیم یا نه؟

صحنه‌ای دیگر از صحنه های روز قیامت را ملاحظه می کنیم: وقتی که خورشید به سرها نزدیک می شود، در حال حاضر خورشید نود و سه میلیون مایل با زمین فاصله دارد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «در روز قیامت خورشید آن قدر به مخلوقات نزدیک می شود که فاصله اش به یک مایل می رسد.» فقط یک مایل، اگر خورشید نود و سه میلیون مایل با ما فاصله دارد و از حرارت و گرما از پا در آمده ایم، پس وقت فاصله اش به یک مایل برسد، چه حال و روزی داری؟ اکنون آیا از الله می ترسی یا نه؟ یک دروغ که از دهانت خارج می شود چه ارزشی دارد، یک نگاه حرام چشم، رفیق بازی، نپوشاندن قسمتی از بدن، مال حرام، نافرمانی والدین، سهل انگاری در کار، ارزش اینها در برابر ایستادن در صحرای محشر در حالی که خورشید کمترین فاصله را با سرت دارد، چه قدر است! آیا از آن روز نمی ترسی؟

برادران! فراموش کرده اید که آن روز واقعیت دارد؟

«ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ» (نبا/۳۹) (آن روز واقعیت دارد.)

خورشید به ما نزدیک می شود،

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَصِلُ الْعَرَقُ إِلَى كَعْبِيهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَصِلُ الْعَرَقُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَصِلُ الْعَرَقُ

إِلَى سُرَّتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَصِلُ الْعِرْقُ إِلَى تَرْفُوتِهِ مَنْ يَسْبَحُ فِي عَرَقِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ الْعِرْقُ الْجَمَامًا^۱.

(مردم بر حسب اعمالشان در عرق خواهند بود' برخی عرقشان به قوزک پایشان می رسد برخی عرقشان به زانویشان وی رسد' برخی عرقشان به نافشان می رسد' برخی عرقشان به استخوان زیر گردنشان می رسد' برخی در عرقشان شنا می کنند و برخی لگامی از عرق به دهن دارند.)

لگام را به دهان اسب می بندند به پیامبر بنگر که چگونه کلمه ی دقیق لگام را انتخاب می کند' عرق به لبهایشان رسیده است پنجاه هزار سال بوی بد و عرق کثیف' از آنجا که عرق به لبهایش رسیده است می ترسد دهانش را بگشاید' پس عرق برایش بسان لگامی است.

آیا می توانی چنین وضعیتی را تحمل کنی! آیا از الله خواهی ترسید یا نه! آیا از خواب غفلت بیدار خواهی شد یا نه؟

از آن جا می خواهم تو خشطت داشتت باشی و وحشت نکنی ببین اگر مؤمن باشی و در دنیا از الله بترسی حالت چگونه خواهد بود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« سَبَعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظِلِّهِ طَوْمٌ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ... ».

«خداوند هفت نفر را زیر سایه اش می گیرد روزی که هیچ سایه ای جز سایه ی او وجود ندارد...».

این روز برای مؤمن مثل دو رکعت نماز کوتاه است و با وجود این زیر سایه ای به سر می برد' زیر سایه ی درخت! نه هرگز' بلکه در سایه ی الله تعالی به سر می برد' روزی که هیچ سایه ای جز سایه او

۱ - مسلم، ۲۸۶۴، ترمذی، ۲۴۲۱ و احمد، ۲۳۳۰۱ از مقدار رضی الله عنه.

وجود ندارد. حال آن هفت نفر چه کسانی هستند و آیا آنان معجزه ای کردند که ما نمی توانیم بدان دست یابیم؟

برادرانم! به خدا قسم اگر هر یک از ما یکی را انتخاب کند به آسانی می تواند بدان دست یابد:

«... إِمَامٍ عَدْلٍ وَ شَابِّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَ رَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَ جَمَالَ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصِدْقِهِ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالَهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»^۱.

(امام عادل جوانی که با عبادت الله پرورش یافته است مردی که دلبسته به مساجد است دو نفر که بخاطر الله یکدیگر را دوست می دارند با یاد او جمع می شوند و با یاد او از هم جدا می شوند مردی که صاحب زن منصب و زیبایی او را به فحشا فرا خواند و او بگوید من از خدا می ترسم مردی که مخفیانه صدقه ای بدهد به گونه ای که دست چپش نداند دست راستش چه صدقه ای داده است و مردی که در خلوت به ذکر الله می پردازد و چشمانش پر از اشک می شود.)

در خلوت یعنی تنها در خانه ات ممکن است تو در خلوت باشی ولی یک میلیون نفر اطراف تو باشند در خلوت با الله باشی حتی اگر میان صد هزار نفر بودی.

منظور من به ترس و وحشت انداختن تو نیست وقتی از تو می خواهم مساله ی معینی را در روز قیامت تصور کنی می دانم که خواهی ترسیدی ولی می خواهم این بیم و ترس را با عشق و محبت بپوشانم پس به تو می گویم: توبه کن که اگر در دنیا از او بترسی پاداشت در روز قیامت چه خواهد بود.

چنین وضعیتی را تصور کنید 'هنوز به حساب و کتاب نپرداخته ایم. تو پا برهنه و لخت ایستاده ای' یا راه می روی یا سواره ای یا بر صورتت افتاده ای! خورشید بالای سرت است و پنجاه هزار سال در عرقت شنا می کنی' در تمام این مدت نه می خوری و نه می آشامی.

تشنگی آن روز را تصور کن' تشنگی پنجاه هزار سال' مجسم کن' پنجاه هزار سال ایستاده ای و هیچ کس سراغت را نمی گیرد و با تو صحبت نمی کند و حتی یک قطره آب هم وجود ندارد' به همین خاطر وقتی امام شافعی آب زمزم می نوشید' می گفت: «آب قیامت را به خاطر تشنگی روز قیامت می نوشم.»

تو که در حال خوردن یا نوشیدن مال حرام هستی' ترست از الله در روز قیامت کجاست؟ قطع صله ی رحم در تشنگی روز قیامت کجاست؟ کیست که در آن هنگام به دادت برسد؟

اگر در دنیا از الله بترسی رسول الله صلی الله علیه وسلم می آید' این تو نیستی که به دنبال ایشان می گردی' بلکه ایشان خود شخصا به دنبالت می گردد' فلانی از امتم کجاست؟ بیا از حوضم به تو بنوشانم! وقتی از دستان شریف ایشان بنوشی هرگز تشنه نمی شوی' چه کسی گفته ما همگی در گرمای سوزان روز قیامت خواهیم ایستاد؟! چه کسی گفته است ما همگی تشنه خواهیم ماند؟! افرادی هستند که رسول الله صلی اله علیه وسلم در اولین روز قیامت آنان را در آغوش می گیرد: فلانی بیا' تو همان هستی که مرا نمی شناختی ولی از سنتم پیروی می کردی. فلانی بیا' تو همان هستی که از الله ترسیدی و قلبت آکنده از خشیت الله بود' پس سخنان حرام' نگاه حرام' لباس حرام را رها ساختی' بیا و از دستان پاکم جرعه ای بنوش که پس از آن هرگز احساس تشنگی نخواهی کرد.

درون هر امر ترسناکی در روز قیامت رحمتی پنهان است. آیا اکنون مفهوم این آیه را دریافتید:

« مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ » (ق. ۳۳).

(کسی که در نهان از خداوند مهربان بترسد).

آیا این نظم و ترتیب را دیدید؟ آیا به رحمت پروردگارتان پی بردید؟

بی تابی مردم و درخواست شروع حساب رسی

بی قراری و بی تابی مردم را در حالی که خواستار آغاز شدن محاسبه هستند تصور کن' صدا می زنند: پروردگار ما کجاست تا ما را محاسبه کند؟ هیچ کس جویای احوالشان نیست.

صدا می زنند: فرشتگان کجایید؟ ما همگی از نداشتن آمادگی های لازم برای آن روز هراسانیم' وضعیت خود را در روز رستاخیز مجسم کن' مردم می گویند پروردگار ما کجاست تا ما را محاسبه کند؟ فرشتگان کجایید؟ کجا! کجا! چه کسی جویای احوال ماست؟ پروردگار ما کجاست تا فقط یک نگاه به ما بیندازد؟ زیرا نگاه الله به ما رحمت است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْعَاقُ لِوَالِدَيْهِ وَالْمَرْأَةُ الْمُتَرَجِّلَةُ وَالذَّيُّوْتُ »^۱.

(خداوند در روز قیامت به سه گروه نظر نمی افکند: نافرمان از پدر و مادر' زن مردنما و دیوث).

دیوث کسی است که خانواده اش را در حال ارتکاب فاحشه و کارهای زشت و حرام ببیند ولی آنان را باز ندارد.

۱- نسایی ۲۵۶۲ و احمد، ۶۰۷۸ از عبدالله بن مر رضی الله عنهما.

تصور کن که مردم به سوی انبیا هجوم می‌برند، از این پیامبر به آن پیامبر

مردم را تصور کن که همگی به طرف حضرت آدم می‌روند و همان گونه که در حدیث آمده است می‌گویند: ای آدم شفاعت ما را نزد پروردگارت شفاعت کن تا محاسبه را آغاز کند و آدم می‌گوید خودم «خودم»

ملاحظه کن، اگر مؤمن باشی این روز بسان دو رکعت نماز کوتاه و خفیف خواهد گذشت، ولی اگر انسانی گناهکار و سرکش باشی و از الله نترسی و قلبت احساس خشیت الله را نکند، اگر در دنیا از الله غافل باشی آن وقت است که این درد و رنج را احساس خواهی کرد. «آدم می‌گوید: خودم، خودم امروز خداوند به گونه ای بی سابقه خشمگین شده است، من نمی‌توانم این کار را بکنم، من از میوه ی آن درخت خوردم، نزد نوح بروید، ای نوح! نزد الله ما را شفاعت کن تا محاسبه را آغاز کند، نوح می‌گوید: خودم، خودم امروز خداوند به شدت خشمگین شده، که سابقه ندارد، نزد ابراهیم بروید، می‌گویند: ای ابراهیم! ای خلیل الرحمان، نزد پروردگارت ما را شفاعت کن تا محاسبه را آغاز کند، می‌گوید: خودم، خودم امروز خداوند به شدت خشمگین شده که سابقه ندارد، من سه بار دروغ گفتم.»

چه دروغ‌هایی؟ هنگامی که گفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» (انبیاء/ ۶۳) (بلکه این بت بزرگ این کار را کرده است) و هنگامی که گفت: «إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات/ ۸۹) (من ناخوش و بیمارم) و هنگامی که همسرش ساره را به عنوان خواهرش معرفی نمود.^۱

ابراهیم علیه سلام سعی داشت کفار را هدایت کند، ولی در چنین روزی از این کارهایش هراسان است، پس چه رسد به کسی که هر روز دروغ می گوید، نه سه دروغ، و میگوید: دروغ مصلحتی است. مردم نزد موسی علیه سلام می روند و می گویند: (ای موسی! شفاعت من را نزد پروردگارت بکن تا محاسبه را آغاز کند، گوید: خودم، خودم، پروردگارم امروز بشدت خشمگین شده است بگونه ای که سابقه ندارد، من یک نفر را کشته ام، نزد عیسی بروید. آنان گویند: ای عیسی! ای روح الله! شفاعت من را نزد پروردگارت بکن تا محاسبه را آغاز کند، گوید: خودم، خودم، پروردگارم امروز بشدت خشمگین شده است، به گونه ای که سابقه ندارد ولی او هیچ گناهی را بیان نکرد، نزد محمد بروید» مردم همگی نزد پیامبر محبوب ما میروند و میگویند «ای محمد! شفاعت من را نزد پروردگارت بکن تا محاسبه را آغاز کند، پیامبند میفرماید: این کار من است، این کار من است، پس زیر عرش رفته و الله را بانام ها و صفاتش صدا میزند و او را به گونه ای می ستاید که هیچ انسانی پیش از این نستهوده است، پس مولی عزوجل می فرماید: ای محمد! سرت را باند کن، بخواه که به تو داده می شود، شفاعت کن تا شفاعتت قبول می شود. پس شفاعت میکند تا محاسبه و حساب رسی آغاز شود»^۱

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید «سپس شفاعت میکنم و تعداد مشخصی در اختیارم قرار می گیرند آنان را به بهشت می برم، دوباره باز می گردم و می بینم که پروردگارم همان کار را انجام داده است، سپس شفاعت میکنم و تعداد معینی در اختیارم قرار میگیرند و آنان را به بهشت می برم، و برای بار چهارم باز میگردم و میگویم: هیچ کس

۱ - خدا بیامرزد شیخ سعدی را که در این مورد چه زیبا سروده است (مترجم)

در آتش نمانده است مگر کسانی که به فرمان قرآن نگه داشته شده اند و آتش همیشگی بر ایشان نوشته شده است.^۱

حال دیدید که رحمت در میان آن عذاب چگونه خواهد بود پس در دنیا از الله بترسید و پاک و خالص از آن در آید.

سپس خودت را در حالی تصور کن که حساب و کتاب آغاز شده است. بادیستوری تند و صریح حسابرسی آغاز میگردد، در حالی که مردم از آن بی خبرند محاسبه این طور آغاز میشود که جهنم آورده شده و در برابر مردم قرار داده می شود. الله می فرماید:

« وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أُنِّي لَهُ الذِّكْرَىٰ » (فجر ۲۳)

(در آن روز دوزخ آورده می شود، در آن روز انسان به خود می آید ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟)
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید:

« يُؤْتِي بِجَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَائِكَةٍ يَجْرُؤْنَهَا »^۲

(روز قیامت جهنم با هفتاد هزار انجام آورده می شود که هر مهاری را هفتاد هزار فرشته میکشند)

این بدان معناست که تعداد فرشتگانی که جهنم را می کشند چهار میلیارد و نهصد میلیون فرشته است که جهنم را برای انسانها نگه می دارند.

۱ - بخاری ۴۴۷۶ و مسلم ۱۹۳ از انس رضی الله عنه

۲ - مسلم ۲۸۴۲ و ترمذی ۲۵۷۳ از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه .

الله تعالی منظره ی جهنم را درحالی که از دور می آید چنین توصیف می نماید.

« إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا » (فرقان/۱۲)

(هنگامی که ایشان را از دور می بینید صدای خشم الود و جوش و خروش ان را میشنوید)

آیا خشم و غضب همصدا دارد، اما به خاطر شدت خشمش صدایش از دور به گوش می رسد، این دیگر چه روزی است؟ آیا در این دنیا از الله خواهی ترسید یا نه؟

الله_تبارک و تعالی_می فرماید:

« وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ . وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ » (شوری ۴۵-۴۴)

(کسی که خدا گمراهش سازد به غیر از خدا یار و یآوری ندارد، ستمگران کفرپیشه را خواهی دید که وقتی چشمانشان به عذاب می افتد خواهند گفت : آیا راهی برای برگشت وجود دارد؟ آنان را خواهی دید که به آتش نشان داده می شوند درحالی که بر اثر مذلت و خواری کز کرده اند و به هم آمده اند و زیرچشمی و مخفیانه به آتش می نگرند! مؤمنان می گویند: واقعا زیانکاران کسانی که دز روز قیامت خود و اهل و عیال خود را از دست داده باشند! هان! ستمگران کفرپیشه در عذاب دایم خواهند بود)

به محض نشان داده شدن جهنم ، انسانها همگی به زانو درمی آیند الله تعالی میفرماید:

« وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً » (جاثیه/۲۸).

(هر ملتی را می بینی که بر زانو نشسته است.)

اما پیامبران ایستاده اند و یک صدا گویند: (پروردگارا! نجات و رهایی را از تو می‌خواهیم، پروردگارا! نجات و رهایی را از تو می‌خواهیم.)

در آن هنگام تو کجایی؟ کجا؟ چه کار خواهی کرد؟ الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ . لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ . لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ » (انبیاء/۱۰۳-۱۰۱).

(آنانکه قبلاً بدیشان وعده ی نیک داده ایم ، چنین کسانی از دوزخ دور نگاه داشته میشوند. آنانکه حتی صدای آتش دوزخ را هم نمیشنوند، بلکه در میان آنچه خود میخواهند و ارزو دارند جاودانه به سر میبرند. هراس بزرگ ایشان را غمگین نمیسازد، بلکه فرشتگان پذیرایشان میگردند. این همان روزی است که به شما وعده داده میشود.)

آیا این آیه بر خشیت می افزاید یا ترس و هراس را بیشتر میگرداند؟

حال تصور کن که حسابرسی به فرمان بلند مرتبه ی بزرگ آغاز گردیده است، این نشانه ی آمدن الله میباشد ، مجسم کن: الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

« وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا » (فجر/۲۲).

(پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند.)

چنین وضعیتی را تصور کن! بزرگی آمدن الله! سپس تصور کن که حساب و کتاب آغاز شده و نوبت تو رسیده است، آیا میدانی که نوبت به تو رسیدن یعنی چه؟ آیا میتوانی تصور کنی که وقتی نام تو صدا زده

میشود، چه احساسی خواهی داشت! آیا میدانی که چگونه نامت را صدا میزنند؟ همانگونه که در خبر آمده است، صدا زده می شود:

«فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ هَلُمَّ لِلْحِسَابِ»^۱.

(فلانی پسر فلانی بیا برای حساب و کتاب.)

او از شدت ترس و وحشت از جایش تکان نمیخورد، ترس از الله در قلبها کجاست؟ برای چنین روزی چه تدارکات و آمادگی هایی دیده ایم؟

هنگام ایستادن در برابر الله چه خواهیم کرد؟ این چه گناهی است که ما را به دنبال خود میکشد، این چه نماز صبحی است که حقش را ادا نمیکنیم، این چه پیوندهای خانوادگی است که نابود ساخته ایم، این چه نافرمانی است که در حق پدر و مادرمان مرتکب میشویم، چه عشق و خیالی است که بدون ازدواج در پی آنیم، برادران! ما چه کار میکنیم، به کجا و کدام طرف میرویم!

«فلان بن فلان آماده شو تا در برابر جبار حاضر آیی.» از شدت ترس صورتش کبود میشود، از جایش تکان نمیخورد و فرشتگان از ترس و وحشتش او را از میان میایون ها هزار نفر میشناسند و جهت حضور در برابر الله او را میکشند، رسول الله صلی الله علیه و آل و سلم میفرماید:

«مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلِمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ فَيَنْظُرُ أَيَمَنَ مِنْهُ فَلَا يُرِي إِلَّا مَا قَدَّمَ وَ يَنْظُرُ أَيْسَرَ مِنْهُ فَلَا يُرِي إِلَّا مَا قَدَّمَ وَ يَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا يُرِي إِلَّا النَّارَ وَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ فَاتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»^۲.

(با هریک از شما پروردگارش سخن خواهد گفت. هیچ مترجمی میانشان نیست، پس به دست راستش نگاه می کند و چیزی جز اعمالش را نمی بیند، به سمت چپش نگاه می کند و چیزی جز اعمالش را نمی بیند و به

۱ - ابن مبارک، الزهد، ۱/۱۱۶.

۲ - بخاری، ۷۵۱۲ و مسلم، ۱۰۱۶ از عدی بن حاتم

جلویش نگاه و آتش را در برابرش می بیند، پس میان خود و آتش جهنم مانعی قرار دهید حتی اگر با نیمی از خرما باشد.)

تصور کن که در برابر الله از تو سوال می شود: فلانی! -الله تعالی باتو سخن می گوید - مگر به تو نعمت ندادم، مگر به تو زیبایی عطا ننمودم و دستور ندادم که حجاب را رعایت کنی! مگر به تو پدر و مادر نبخشیدم و محبتت را در دلشان نینداختم! چرا از آنان نافرمانی می کردی! مگر به تو قدرت و توانایی ندادم، ولی تو از این قدرتم در جهت معصیت و گناه بهره بردی! فلانی! دیدار با ما را ناچیز و کم اهمیت شمردی! آیا این قدر برایت بی ارزش و ناچیز بودم! مراقبتم را در دنیا کم اهمیت شمردی! برادران! همه این سخنان اتفاق خواهد افتاد.

سپس نگاه کن که به تومی فرماید: بنده ام! نامه ی اعمالت را بخوان، اگر در دنیا قلبت خاشع نبود و از یاد الله به دور بود! بخوان! فلان روز فلان کار را انجام دادم، اگر در برابر پدرت لیست گناهانت را می خواندی خجالت می کشیدی! حال چه رسد به این که نامه ی اعمالت را به دست داری! ای بنده! نامه ی اعمالت را بخوان! چنین وضعیتی را تصور کن.

اکنون به او بنگر، اگر - پناه بر خدا- خشمگین شود، شود: بنده! برو که من از تو خشمگین هستم، تو را نمی بخشایم و هیچ چیز را از تو نمی پذیرم، فرشتگانم! او را ببرید، هنگامی که فرشتگان دستور را می شنوند، به سرعت او را می برند، صد هزار فرشته او را می برند.^۱

می گوید: ای بنده ای که الله او را لعنت کرد و از او خشمگین است، چگونه با انجام گناهان و معاصی به مبارزه با پروردگارت برخاستی، چه کسی می تواند چنین موقفی را تصور کند.

اما اگر انسان مومن باشد، الله ج می فرماید: «بنده به من نزدیک شو، پس تو غرق در نور و عضویت الله ج می شوی، الله تعالی می فرماید: بنده! به من نزدیک شو! تو را در پوشش خود می گیرد و به تو می گوید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد می آوری، تا آن که بنده گمان می برد کارش تمام است، در این هنگام الله ج می فرماید: من در دنیا آن را پوشاندم و امروز آن را می بخشایم، برو بنده ام! تو را رسوا نمی کنم، تو را آمرزیدم.

خوشحالی را تصور کن آن زمان که به تو می گوید: «برو چون تو را بخشودم!» آیا پس از همه ی این ها، از الله تعالی می ترسیم یا نه! آیا ترس ما آکنده از محبت روی آوردن و علاقه است یا ترس از روی بیم و وحشت، فرار و اضطراب؟ این ترسی نیست که الله تعالی از ما می خواهد، حتی وقتی که از ترس سخن می گوید، او را در پوششی از رحمت قرار داده و می فرماید: «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (رحمان/۶۶). (برای هر کس که از مقام پروردگار خود بترسد دو باغ بهشتی است.)

آیا اکنون مفهوم ترس و وحشت از الله را دریافته اید!

نمونه هایی از خاشعان به درگاه الله

۱- بزرگ ترین سرور خاشعان، محمد صل الله علیه وسلم

عایشه رضی الله عنها - می گوید: شبی او را در رختخوابش نیافتم، با دست به نبالش گشتم، دستم به پایش خورد که در حال سجده بود و شنیدم که در سجده اش می فرماید:

«أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي»^۱.

۱ - مسلم، ۷۵۱ و ترمذی، ۳۴۱۵، از عایشه - رضی الله عنها.

(از خشم به خوشنودیت، از مجازات به گذشتت و از خودت به خودت پناه می برم، نمی توانم آنگونه که خودت خویشتن را ستوده ای، تو را بستایم.)

توجه کنید، برای رسیدن به خشیت و ترس باید از ارتکاب گناهان پرهیزی، پس هر چه به الله نزدیک تر شوی، شیرینی این ترس و خشیت بیشتر و بیشتر می گردد! می بینی که خاشعترین مردم به درگاه الله، دوستدارترین و علاقه مندترین آنان به ذات مقدسش می باشند!

روزی که رسول الله صل الله علیه وسلم یکی از یارانش را به خاک سپرد، آن قدر گریست که خاک خیس شد، سپس در حالی که چشمانش پر از اشک بود به یارانش نگاهی کرد و فرمود:

« يَا إِخْوَانِي بِمِثْلِ هَذَا فَأَعِدُّوا »^۱.

(برادرانم! برای چنین روزی آماده شوید.)

برای چنین روزی آماده شوید.

صحابه گویند او را می دیدیم که هرگاه از جایگاهش بر می خاست دست به آسمان بلند می کرد و این دعا را تکرار می نمود:

« أَقْسِمُ لِي مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَعْصِيكَ »^۲.

(از خشیتت به اندازه ای برایم بده که میان ما و معصیت از تو حایل آید.)

روزی که خورشید در مدینه کسوف کرد، رسول الله صل الله علیه وسلم هراسان شد و به سرعت بیرون آمد و نماز را شروع کرد، قیام را طولانی نمود، رکوع کرد و رکوع را طولانی نمود، سپس سجده کرد و

۱ - ابن ماجه، ۴۱۹۵ از براء بن عازب رضی الله عنه
۲ - ترمذی، ۳۵۰۳ از ابن عمر - رضی الله عنهما.

سجده را طولانی نمود، سپس ایستاد و دست به دعا برداشت و می فرمود:

« يَا رَبِّ لَمْ تَعِدْنِي هَذَا وَ أَنَا أَسْتَغْفِرُكَ لَمْ تَعِدْنِي هَذَا وَ أَنَا فِيهِمْ »^۱.

(پروردگار! این را به من وعده نداده بودی در حالی که من از تو استغفار می کنم، این را به من وعده نداده بودی در حالی که من در میانشان هستم.)

« وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ » (انفال/۳۳).

(تا تو در میان آنان هستی خداوند ایشان را عذاب نمی دهد و هم چنین خداوند ایشان را عذاب نمی دهد در حالی که آنان طلب بخشایش و آمرزش می نمایند.)

الله تعالی به او ترس و خشیت را می آموزاند:

« قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ » (انعام/۱۰). (بگو: من اگر از پروردگار نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می ترسم.)

۲- جبرئیل علیه السلام

رسول الله صل الله علیه وسلم در حدیثی به روایت بخاری می فرماید:

« رَأَيْتُ جِبْرِيلَ يَوْمَ أُسْرِيَ بِي كَالْحَلَسِ الْبَالِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ »^۲.

(روز اسرا، جبریل را دیدم که از خشیت الله بسان گلیمی کهنه بود.)

جبریلی که حامل وحی است، جبریلی که الله امانت وحی را به او سپرد:

« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ » (شعر/۱۹۳)

(جبریل امین آن را فرو آورده است.)

۱ - نسائی، ۱۴۹۶ و احمد، ۶۷۲۴، از عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما.
۲ - ابن ابی عاصم، السنة، ۱/۲۷۶ و طبرانی، الأوسط، ۴۶۷۹ از جابر رضی الله عنه.

جبریلی که معصیت و سرکشی نمی کند ولی او خاشع است. ترس و خشیت دارد.

۳- عمر بن خطاب

روز فتح بیت المقدس، روزی که عمر بن خطاب رضی الله عنه جهت دریافت کلید های قدس شریف رفت، مردم همه منتظرش بودند. وقتی برای گرفتن کلید به داخل رفت جمله ای بسیار عجیب و شگفت انگیز گفت: برادرم ابو عبیده کجاست؟ وقتی به او رسید، او را در آغوش گرفت و به شدت گریست و به او گفت: ای ابو عبیده! امروز روز پیروزی نیست، امروز روز اندیشیدن در مورد جوابی است که به پروردگاران می دهیم هنگامی که از ما بپرسد: پس از پیامبرتان چه کردید؟

ابو عبیده گفت: امیر المومنین! جلوی مردم این کار را نکن، او گفت: ابو عبیده! چه جوابی خواهم داد؟ ابو عبیده گفت: ای امیر المومنین! بیاتا در خلوتی با هم بگرییم، پس در دور دست کنار درختی رفتند و به خاطر شوق رسول الله صل الله علیه وسلم و خشیت الله جل جلاله گریستند.

در روز وفاتش به پسرش می گوید: «پسرم، گونه ام را بر خاک بگذار تا شاید پروردگار عمر به عمر رحم کند.» سپس می گوید: «ای وای بر من و مادرم! اگر پروردگار مرا نیامرزد، ای کاش این گونه از دنیا برم که نه به نفع من باشد و نه به ضرر من.»^۱

۴- عمر بن عبدالعزیز

هرگاه سوره ی (لیل) را می خواند:

«وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ... فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ» (لیل/۱۴-۱۵) (سوگند به شب در آن هنگام که همه جا

را می پوشاند... من شما را از آتش هولناکی بیم می دهم که شعله ور می شود و زبانه می

۱ - بخاری، ۷۲۱۸ از ابن عمر- رضی الله عنهما

کشد.) نمی توانست ادامه بدهد. دوباره از اول شروع می کرد و وقتی به این آیه می رسید، می گریست.

چگونه به خشیت الله جل جلاله دست یابی

۱- کم کردن گناهان و معاصی، پس هرچه گناهان قلب کاهش یابد، قلب درخشان تر و روشن تر می گردد، کمتر مرتکب گناه شو، مجاهدی خواهی شد، کمی هم دشوار خواهد بود، پس به اندازه ی توان ارتکاب گناه و معصیت را کاهش بده.

۲- روز قیامت، مرگ، بهشت و جهنم را تا حد توان به خاطر بسپار، بهشت و نعمت های بهشتی و نیز ایستادن به درگاه الله جل جلاله را در روز قیامت به یاد داشته.

۳- به مردم رحم کن، قنوت خاشع گردد، هرچه با لطف و مهربانی با مردم رفتار کنی، قلب بیشتر خاشع و فروتن می گردد.

پس اگر می خواهید به خشوع و فروتنی دست یابید، این سه مورد را به شما سفارش می کنم:

۱- به اندازه ی توان ارتکاب گناهان را کاهش بده.

۲- به یاد بهشت و جهنم باش.

۳- به مردم رحم کن.

این ها سه موردی هستند که انجام آن ها را به شما توصیه می کنم.

مساله ای که باید بدان توجه کنید، آن است که پیش از رسیدن به خشیت، به درگاه عزوجل با نفست مبارزه خواهی کرد تا از الله بترسی و هنگامی که قلب به خشیت الله عزوجل وابسته می شود. خواهی یافت که یکی از نتایج خشیت، دور شدن از گناهان است که به خاطر مجاهده

حاصل نمی آید، بلکه به خاطر خوشحالی و لذت قلبت از دور شدن از گناهان می باشد.

ایمان با تمرین حاصل می گردد. وقتی به دانشگاه می روی، یک چیز را می دانی، ولی وقتی از آن بیرون می شوی، به دانسته هایت افزوده می شود و این به خاطر تمرین است. ایمان و اسلام نیز این گونه اند. نفست را تمرین بده. سعی کن گناهان را ترک کنی و قلبت را به خشوع و فروتنی ملزم گردانی. سعی کن روز قیامت را به خاطر بیاوری و با رحمت و مهربانی با مردم رفتار کنی. اگر چنین کردی، پس از مدتی مجاهده، خشیت و ترس به قلبت روی می آورند و وقتی خشیت آمد خواهی یافت که به خاطر سخت و دشوار بودن گناهان، آن ها را ترک نمی کنی، بلکه از ترک آن لذت می ببری. این سخنان تجربه و آزمایش شده اند تو به مرحله ای خواهی رسید که وقتی خشیت وارد قلبت می شود، جایگاه های شهوت و هوس را در قلبت نابود و ویران می سازد. شاید روزی گفته باشی که من هرگز نمی توانم دست از گناه بکشم و آن را ترک کنم، پس با نفست مجاهده می کنی، روز قیامت را به خود یاد آوری می سازی و سرانجام قلبت آکنده از خشیت می گردد. هنگامی که خشیت حاصل آید، می بینی که معصیت از قلبت رخت بر بسته و تو خود از این امر شگفت زده و حیرانی! الله عزوجل آن را از قلبت بیرون رانده است، زیرا خشیت هنگام ورودش اماکن شهوت را در قلبت سوزانده و ریشه کن کرده است.

اولین درجات خشیت، کشتن و سرنگونی گناهان و معصیت هاست به همین خاطر هنگامی که وضعیتی بر یوسف علیه صلاة والسلام - که مقاومت و خودداری از آن برای بسیاری از جوانان سخت و غیر ممکن می باشد- عرضه شد، او که جوانی کم سن و سال، خوش سیما، غریبه و در شهری نا آشنا است، برده است و آزاد نیست، زنی که او را به فحشا

با خود فرامی خواند، همسر عزیز مصر است و بسیار زیباروست: «وغلقت الابواب» (او درها را محکم بست). هیچ کس آنان را نمی بیند و این زن است که خود را عرضه می نماید و به او می گوید: «هَيْتَ لَكَ» (یوسف/۲۳) (بیا جلو و دست به کار شو). ولی قلب او از الله می ترسد، در جواب می گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ» (یوسف/۲۳) (پناه بر خدا!)

پس کیست که این جمله را با چنین شیرینی قدرتی بر زبان آورد! « وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الِابْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ » (یوسف/۲۳)

(زنی که یوسف در خانه اش بود، از او کام خواست و آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت و درها را بست و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، من با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است مرا گرامی داشته است. بی گمان ستمکاران رستگار نمی گردند.)

هنگامی که سرنگون ساختن گناهان را در قلبت آغاز می کنی و الله جل جلاله از این خشیت در قلبت آگاه است، به درجه ای والاتر از خشیت الله جل جلاله منتقل می شوی، به خاطر خشیت الله جل جلاله گریه می کنی، باید شیرینی و لذت گریه به خاطر خشیت الله جل جلاله را بچشی، به همین خاطر رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید: « لا يُلْج النَّارُ مِنْ بَكِيٍّ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يَعُودَ اللَّبْنُ فِي الضَّرْعِ »^۱.

(وارد آتش نمی شود کسی که از خشیت الله گریه می کند، مگر این که شیر به سینه برگردد.)

رسول الله صل الله علیه وسلم می فرماید:

« لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ قَطْرَتَيْنِ وَ اثْرَيْنِ قَطْرَةٍ مِنْ دُمُوعٍ فِي خَشْيَةِ اللَّهِ وَ قَطْرُهُ دَمٌ تُهْرَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَمَّا الْأَثْرَانِ فَآثَرٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَثَرٌ فِي فَرِيضَةٍ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ »^۱.

(هیچ چیز نزد الله دوست داشتنی تر از دو قطره و دو علامت نیست: قطره اشکی که به خاطر خشیت الله می چکد و قطره خونی که در راه خدا ریخته می شود و اما دو علامت: علامتی در راه خدا و علامتی که به خاطر ادای فریضه ای از فرایض الله به جای می ماند.)
هم چنین می فرماید:

« مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يُصِيبُ الْأَرْضَ دُمُوعُهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »^۲.

(کسی که الله را به یاد آورد و از خشیت الله اشک بریزد تا اشک هایش بر زمین بریزد روز قیامت مورد عذاب قرار نمی گیرد.)
به همین جهت عمر رضی الله عنه وقتی از این آیه می گذشت:

« وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً » (اسرا/۱۰۹)

(و بر چهره هافرو می افتند و می گویند و بر تو تواضع آنان می افزاید.)

سجده می کرد و می گفت: سجده کردم اما گریه کجاست!؟

سپس به درجه ای والاتر از درجات خشیت الله تعالی ارتقا می یابی و آن این که در رفتار و برخورد با مردم از خدا بترسی. عمر بن عبدالعزیز به خدمتکارش می گفت: « اگر دیدی که به مردم ظلم می کنم یا حقی از

۱ - ترمذی، ۱۶۶۹ از ابی امامه رضی الله عنه.

۲ - طبرانی، الاوسط، ۱۶۴۱-۶۱۷۱ و حاکم، ۷۶۶۸ از انس رضی الله عنه.

حقوق مردم را پایمال می سازم، لباسم را بگیر و مرا تکانی بده و بگو: ای عمر! مگر از الله نمی ترسی».

نمی خواهم که هنگام خشیت به درگاه الله فقط گریه و زاری کنید، ولی می خواهم که در مورد همسران، دختران، اعمال، مردمی که زیر دست شما هستند، خدمتکاران و همه ی مردم از او بترسید، اگر این سه مورد را کامل کنیم مفهوم خشیت را تکمیل نموده ایم.

ملاحظه

در شریعت از زیاده روی در ترس منع شده ایم، می ترسم کسی این سخنان را بخواند و از خواب و مرگ و... وحشت کند.

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آل و سلم به دیدار جوانی از انصار رفت که در بستر مرگ بود، به او فرمود:

« كَيْفَ تَجِدُكَ؟ » (حالت چگونه است؟)

گفت: از گناهانم هراسانم و به رحمت پروردگار امیدوار. رسول الله صلی الله علیه و آل و سلم فرمود:

« مَا اجْتَمَعَا فِي قَلْبِ عَبْدٍ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا يَرْجُو وَ أَمْنِهِ مِمَّا يَخَافُ »^۱

(بیم و امید در قلب هیچ بنده ای در این زمان جمع نمی شوند مگر این که خداوند امیدش را برآورده می سازد و او را از آن چه بیم دارد، ایمن می نماید.)

باید موازنه و تعادل میان ترس و امید را بیاموزیم. امیدوارم خواننده بتواند چنین تصویری را محقق سازد.

۱ - ترمذی، ۹۸۳، ابن ماجه، ۴۴۶۱، مسند ابویعلی، ۳۳۰۳ و ابونعیم، الحلیه، ۶/۲۹۲ از انس رضی

الله عنه

حال آیا ما آماده ی خشیت به درگاه الله هستیم؟ آیا آماده ی بازبینی خودمان هستیم؟ بدین وسیله به یاد روز قیامت می افتد و از بار گناهانش می کاهد و به درگاه الله -تبارک و تعالی- توبه نموده و به خود می گوید: روز قیامت سخت تر از زندگانی هزارساله در این دنیا است، شاید که ما از این دنیا بدون مشکلات و سختی ها بیرون آییم.

پایان ترجمه: ۸۶/۱۱/۲۱

سختی بدون